صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۴	[illegible]	[illegible]
۲۱	۲۰	[illegible]	[illegible]
۲۳	۲۰	آید	آید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دو دقیه	و آزادو رقید
ایضا	۱۴	تجارت	تجارب
۲۷	۱۷	لعب	تعب
۲۹	۶	بدقاع	بد دماغ
۲۸	۱۸	جرنی	پی
۲۹	۱	بدرگاه	و بدرگاه
ایضا	۱	فرستاده	فرستاده بود
۳۰	۱۰	نامه بخانخانان تشریح	نامه که بخانخانان تحریر یافته
۳۰	۱۹	منبی	مبنی
۳۱	۲	اقامی	اقامی
۳۶	۱۹	نشان	شان
۳۹	۱۷	خورا	خود را
۴۵	۱۶	جنین	چنین
ایضا	۱۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بمصداق	به مصداق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰	۸	فعائح	قبائح
۵۰	[illegible]	متقن	تیقن
۵۰	[illegible]	کرادر	کردار
۶۰	۱۰	بسبت	بسبب
۶۰	۱۱	می فرماید	می فرمایند
۶۰	[illegible]	نادم	یافته
۶۵	۱	حرف	وحرف
۶۷	۹	شوم	شم
۶۷	۱۵	ورماو	و دریاو
۷۷	۱۵	وور	وور
۸۳	۱۹	نهند	بهند
[illegible]	۹	بااز	با
۸۵	۵	مقد	مقدمه
[illegible]	[illegible]	جرآمو	[illegible]
۱۱۳	۱۱	عالم آرا بحجت	عالم آرا [illegible]
۱۱۳	۱۱	[illegible]	[illegible]
۱۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] در اینده ام [illegible] علیه [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible] غلط تطبع شده و [illegible] باید نوشت

والله اعلم بالصواب و اگر [illegible] الهی تو کردی بلطف [illegible] تمام [illegible] پسندیدهٔ خاص و عام

بفضل الله تعالی دوم محرم الحرام سنه ۱۲۰۰ هجری [illegible]

فراغت دست داد و قطعهٔ تاریخ در اتمام تالیف نسخه مذکوره از [illegible] شرح

علامی که اعجاز مسیحائی [illegible] دوم شد [illegible]

شرح علامی زا علم شد و بمنه ذکر مه سازد تاریخ شانزدهم شهر شوال سنه ۱۲۰۰ هجری مطابق بیست و [illegible]

سنه ۱۸۲۰ عیسوی نسخه مسطوره در مطبع مولوی [illegible] علی واقع بلده کلکته بمطالب طبع در آمده و باید دانست

که هر نسخه مرآة الفصاحه که بی مهر و دستخط محمد اعظم باشد مال دزد و نیست کسی بخرید از آن جرأت نماید فقط

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه
تشت	تشت	٣	١٤	بریح	بریج		٥
توزّع	توزّع	٣	١٤	منتفع	نفع کرده	٦	ایضا
غرّه	غرّه	٣	١٣	مدققانه	مدققانه	٣	٩
متواتر	متوافر	١٣	ایضا	وِجدانی	وَجدانی	٧	ایضا
موالیا	موالیا	١٣	ایضا	ویران	ویبران	٩	١٠
منزکارا	منزکارا	١٣	ایضا	کوکب	کوکب		
متین	کمتین	١٩	ایضا	اُفق	اُفق		
پوشید	پوشید	٢١	[illegible]	جحیق	[illegible]		
	[illegible]			یا الحمد	الحید		
				بلا الجم	[illegible]		

و آزموده کاری [illegible] بابر آن بالفعل [illegible]

[illegible] گاه شاهی فر[illegible]

* قوله اصلاح این [illegible] سعادت شما موافق نمی آید * قوله اگر الصورت

نهند داده * یعنی اگر صلاحیت انتظام لشکر از شما بظهور نرسد لشکر تا بدین خود دور بن جا نمانند

و خوشامدگویان که همراه شما اند بزیر بار آسایش خویش و درین امر راضی شوند و در متن نسخه

مطبوعه بجای شوند نشوند غلط طبع شده * اردو * لشکرگاه * تانک * نام جائی

* تشریح نامه که به خضر خان تحریر یافته *

این نامه در باب ترغیب ارسال عرایض وغیره بعد فوت تیکم بنام نوشته شده * روز به هر روز

بهتر * قوله در هر دو کار روز به خواهد بود * یعنی در هر دو کار که یکی پاسبانی یک جهتی خود و دیگری تلاش نیکان

و همرنگان خود است هر روز بهتر و کامل خواهد بود * قوله این فدوی * این اشاره بطرف خضر خان است فقط

* تشریح نامه که به سعادت مآب میر قوام الدین شقدار ارقام یافته *

* شقدار * تحصیل دار و لفظ نویسد بعد لفظ شقدار در متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده * قوله فطرت بلند آه *

ای فطرت بلند خود را در شغل و آلایش امور دنیوی خجالت زده می یابم

* قوله پس بزرگی آری گفته باشم آه * ای در صورتیکه از حجره خلوت خود آمده پیش بادشاه

بعد استفسار بادشاه در اختیار امور دنیاوی آری و بلی گفته باشم پس نامرد نیستم که باز

خلاف آن راه عزلت و تجرد که اهم مقصو[illegible]

یعنی هرگاه که حال من چنین است پس ترا که [illegible] صفات ستوده موصوف هستی [illegible]

ساخته همه حال خود نوشتم * قوله آن محال خلاج بسیار اراضی * این [illegible]

باید خواند یعنی در آبادی آن محال که [illegible] بسیار [illegible]

خواهد شد و در رفاهیت رعایا خصوصا در رفاهیت زمینهای [illegible]

حالی پاسخ * [illegible]

از پنجاب علم نهضت بطرف دهلی بر می افرازد خان موصوف که برای انتظام صوبه پنجاب
می گذارد و مدافعه سلطان سکندر که مدعی مملکت هندوستان بوده است سپرد خان والاشان
می فرماید در آن زمان سلطان سکندر که قابوی جست فارغ بودن [illegible] غنیمت شمرده و انبوه لشکری
با خود جمع کرده از کوهستان بر آمده در پنجاب سر بشورش بر آورد خان والا گوهر حاجی محمد خان
سیستانی را بحفاظت لاهور بر گماشته خود بدفع او متوجه می گردد و بعد از آن حسب آرزوی بهادر در حدود
آن دو جاگیر او مقرر می شود و بیست و هفتم رمضان سنه نهصد و شصت و چهار بآن طرف می رود
و پس از دو سال در آنجا لباس حیات مستعار از تن جدا می کند * قوله لیکن چون شناسائی
تجربه آه * درین قول بعض نسخه مطبوعه شناسائی غلط طبع شده بجای آن بشناسائی باید نوشت یعنی
چون بشناسائی و دریافت خود تجربه چند آموخته ام و تحقیق در مردم شناسائی و علم قیافه
ورزش کرده ام بنابر آن از آزمودگی من برای اعتبار لایق است . * بریستها * جمع
بریسته قانون و دستور العمل * قوله بوکه بدین گزین روش * یعنی بود که باین اطلاع و
آگاهی خیریت عاقبت و بهبودی آخرت من چهره افروزد

* تشریح دو سه که به خضر خان تحریر یافته آه *

[illegible] مقام جنگ گاه که بطرف دکن بود متضمن اظهار
[illegible] از طرف دشمنان و اخبار صحت مزاج خود
[illegible] * قوله از هنگامه جمهای خوش * یعنی [illegible] شنیدن خرد رامی و برهمی شکر شما که بجهت
[illegible] شمار نموده * قوله دوستی مزاج * درین قول لفظ دوستی بعض نسخه
[illegible] دستی باید نوشت . * قوله درین ساخه * ای درین جنگ و محاربه
[illegible] آه * یعنی از اینجا که حضور بادشاه [illegible]

سفر آه یعنی اگر شما طلب [illegible] [illegible]

خود می فرمائید اگر چه در این امر کسب اقتضای بشریت معذور [illegible]

معقول در باب طلب رخصت به [illegible] [illegible]

[illegible] استادان است * آبای [illegible]

خود را [illegible] ای کی [illegible] طلب استادان بهتر که فرض وقت است زحمت کشیدی که جا

جست و جوی ملاقات پدران مجازی که از قسم نوافل است می نمائی فقط

٩٥

* تشریع نامه که بخدا شناس شیخ ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث ارقام یافته شیخ آه *

* مقصدی * کارکن * قوله بآن آه * یعنی بآن نوشته تنها * قوله قبل از زمان مقدر آه *

ای قبل از جدائی مقدر * قوله غیبت نشده ی * درین قول به متن نسخه مطبوعه لفظ و قبل

لفظ غیبت فروگذاشت شده باید نوشت * مبلغ * جای رسیدن * قوله اگر بمبلغ علم خود *

یعنی اگر بحسب مرتبه و مقدار علم خود * منتشی * پیدا شونده * قوله اگر از اخبار قبض خاطر آه *

یعنی اگر از اخبار قبض و رنجیدگی خاطر خود که همان قبض و رنجیدگی بجهت تحصیل کمالات و

علوم روی نماید و ظهور آن قبض در اکثر آدمیان پیدا شونده از فوت سعادت است

صاحبان کمال و امسرت رسانم هر آینه بهتر از آن است که باطلاع انبساط خاطر نادان خود که

همان انبساط و اکثر اوقات پیدا شده از امورات نالایق چند است که نزد عقل آن

امورات لایق خوشی نیست عاقلان را ملول گردانم فقط

٩٦

* تشریع نامه که به خضر خان تحریر یافته ایزد تواناه آه *

باید دانست که خان موصوف از نسل فرمانروایان ملتان است صاحب [illegible] اکبری

می گوید که این کس از شاهان کاشغر بوده زمانیکه خدمت جنت آشیانی [illegible]

تکریم لوازم خاطرداری او به ظهور می رسد و بشرافت نسب و حسب آ[illegible]

اهمیت ازین ثمر بشرف مصاهرت خاندان تیموریه مختص شده [illegible]

[illegible] و دلی حق شناسی

قوله هر هفته اول مرتبه • [illegible]

[illegible] ت • قوله تلخ و ترش *

در این قول لفظ تلخ بجای تلخ در متن که مطبوعه غلط طبع شده * قوله کفارت آن شود •
یعنی دور کننده و پاک کننده آن گناه خوشش آمد شود • قوله از دلهای اگاه همت خواه •
یعنی از دلهای درویشان و عارفان دعا و توجه خواه * قوله یادداشتی بنویس • یعنی
فهرست مقدمات و روزنگاری آن بنویس • خاطر قوی • خاطر امیدوار توانگر * دراین شب *
اخیر شب * قوله از تو حسابی گیرند آه • یعنی ترا ناچیز و حقیر شمرند • قوله کیف مخور
آه • یعنی کیف و نشه او را مخور • قوله از جای مرو • یعنی بی صبر و بی قرار مشو • قوله
هرگز چون عامه آه • یعنی هرگز مانند عوام الناس نسبت حوادثات بطرف آسمان و زمانه
و طالع مکن هرچه دان از افعال و اقوال زشت و قبیح خود دان فقط

۹۳

* تشریح نامه که بمیر شریف سرمدی ارقام یافته الله آه *

دیده • دانش • قوله چه گفته باشم آه * یعنی از رنج و الم خود هیچ نگفته باشم زیرا که
در صورتیکه هنگام فراوانی مردان جدائی امثال شما بر خاطرم بسیار گران بود درین وقت
فقدان مردان قیاس کنید که غم و الم جدائی شما در چه مرتبه خواهد شد * قوله اگر آهنگ سفر
ملک تسلیم بودی آه * یعنی اگر قصد و آهنگ ملک بقا و آخرت مرا بودی کار مرا
بسیار دشوار شدی

* تشریح نامه که به جهان نوردگی طلب شیخ حسن موصلی ارقام یافته شیخ حسن آه *

[illegible] موصل • نام شهریست که هرگاه دوران شهر مقام کند توشه خود زیاده یابد * قوله در خاطر
[illegible] از پایه دریافت آه * یعنی هرگاه
[illegible] خواهان صحبت صوری شما گردد • قوله و آنکه است خاص

و هرگز مذمت و عیب دنیا و دنیاداران نباید کرد [illegible]
ناپسندیدهٔ آن نزد بزرگان ناستوده است نه این [illegible]
قبل لفظ ناستوده و لفظ آن بعد لفظ پسندیده در متن نسخهٔ [illegible]
بهتر * ستوده * نوع بنوع * قوله بی نیازمندی و شکستگی مصاحب بود * یعنی همواره
عاجزی و شکستگی نفس خود را اختیار نموده * قوله در دفع ازاله * درین قول
به متن نسخهٔ مطبوعه واو عاطفه بعد لفظ دفع فروگذاشت شده باید نوشت * ملکات ردیه
هشتگانه * اول جانب افراط حکمت که آن را سفه گویند و معنی آن فکر بیجا و گربزی
است دیگر جانب تفریط حکمت که آن را بله گویند و معنی آن بیکار کردن فکر بقصد است
سیوم طرف افراط شجاعت و آن را تهور گویند و معنی آن اقدام بر مهالک که فهم و دانش
آن را اینگونه پندارد چهارم طرف تفریط شجاعت که آن را حذر گویند و آن حذر و خوف از
چیزیست که حذر از ان نیک نباشد پنجم جانب افراط عفت و آن را شره گویند و معنی آن رغبت
نفس بشهوات زیاده از قدر استحسان ششم جانب تفریط عفت و آن را سکون نفس
گویند و معنی آن نفس از حرکت در تلاش لذات ضروری که شرع و عقل آن را نیک و
جایز شمرده باشد سستی ورزد از روی اختیار نه از روی خلقت هفتم جانب افراط عدالت
و آن را ظلم گویند و معنی آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشان هشتم جانب تفریط
عدالت و آن را انظلام گویند و معنی آن قایم کردن ظالم است بر ظلم و انقیاد او در آنچه مشتهی
او باشد بطریق مذلت * اضاعت * ضایع کردن * ملوم * ملامت کرده شده * مجدان
غیر مستعد * کوشش کنندگان بلند طبع و کند ذهن * مستعدان غیر مجد * صاحبان استعداد
گوشه نشین * قوله آز زندان * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ آز زاید طبع شده که [illegible]
باید نمود * لجاجت * ستیزه کردن * قوله وحی را در راه خلوت * و درین جهان [illegible]
به متن نسخهٔ مطبوعه یک لفظ را بعد لفظ در زاید طبع شده * قوله قدیم دانی و حی [illegible]

[illegible] مطبوعه کرا باده زاده در دنیا متقی و پرهیزگار و مائل بطرف
[illegible] ره دانی * ودرین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ دانی
[illegible] دال مجمله و تای فوقانی باید نوشت و این لفظ را بیای وحدت
باید خواند * متغیر * استوار و محکم * قوله حق نگاهداشت آه * ای حق نگاهداشت همان املاک
ناگزیر * شوکت کبری * شوکت هر دو جهان * قوله در گرو عدالت آه * ای موقوف
بر عدالت وغیره اند * سد رمق * جرعی و طعامیکه باعث حفظ بقیهٔ جان باشد * معقول *
درست و جایز * قوله پس تراکه در انجمن تعلق آه * این اشاره بطرف میر مکتوب
الیه است * حکمت پروران بالغ نظر * دانایان کامل * قوله وصول حقیقی یا وهمی
منافع دنیوی * ای وصول منافع دنیوی حقیقتاً یا وهماً * خیریت ذات * درستی نفس
وصحت بدن * ملکات فاضله * عدالت و شجاعت و حکمت و عفت * عدالت رابع *
این عدالت مرکب از چهار جزو مذکور است * قوله از اسباب انتظام * ای از اهل
تعلق گشته شکر وجود خود به برار کارهای خلائق برآورد * قوله پس از انکه آه * ای پس
از ان که شکر وجود نوادا کرده شود و شخصی مستعد و هوشیار لائق نیابت تو که بی وقوع
فتور و قصور سرانجام تعلق و کار تو تواند نمود بدست افتد اگر آرزوی تجرد کنی مبارکست باد
* والی کل * مراد از ان بادشاه * قوله در طریق تعلق آه * ای چنانکه در تجرد نیت
درست وغیره عبادت است هم چنان در طریق دنیاداری سوای درستی نیت که
آن هم در تجرد و هم در تعلق مشارکت دارد و بدون آن هر دو ناقص و ضائع اند خلاف
راه تجرد که عبارت از برار کار خلایق و غفلت دنیاویست است نیز عبادت است
قوله پس از تصحیح نیت آه * ای پس از درستی نیت در تعلق که آن عبارت
[illegible] و خود را از مددگاران بادشاه دانستن و گردانیدن هر عملی
[illegible] واقع شود عین عبادت است بسیار با هوش و فکر باید بود

باکسی است که ماهر دوا [illegible]
طالب امرحی شده و درباز [illegible]
فروخت و دوری نماید • قوله کراد از خود راه • ای قبل و کراه [illegible]
قبح و درشتی آن چون گویم که قابل گفتن نیست • مدامنه مسستی کردن • قوله اول
شورشی • یعنی اول فساد و خرابی • قوله در تصحیح آن • ای در تحقیق صحت و حالت
آن سستی و غفلت کروند • غذاهای روی طبیبی • طعامهای ناقصه • غذاهای ناگوار روحانی
• مثل صحبت بد و سخن ناقص که موثر در مزاج آدمی شود • قوله کلمه چند در لقمه حلال • ای کلمه چند
در بیان لقمه حلال • قوله قوتی که بوسیله آن قوت • و درین قول لفظ قوت اول را
به تشدید واو که به معنی زور است و ثانی را بدون شدید که بمعنی غذا است باید خواند • قوله
ازین جا به حال سایر محترفه آه • ای از دریافت حال مذکور حال سایر اہل حرفه و کسب
دریافت توان نمود قطع نظر ازین خلاصه معامله که گفته آه به بینید و بچشم خود مشاهده کنید که
نخستین معامله سپاهی عوض کردن بمان بسال است و بر همین قیاس دیگر حال مردمان غرض
آلوده است * قوله خود را آه * قبل لفظ خود واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت
شده باید نوشت • قوله از گلستان بخارستان • گلستان کنایه از حلال و خارستان کنایه
از حرام * قوله افزارد * درین قول حرف رای مهمله به متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده حرف
افزاد باید نوشت * قوله کوران خود خواه * این جمله مبتدا است و خبر این لفظ بسیار
است * عناصر متضاده * آب و آتش و خاک و باد که ضد یکدیگر اند * مضمر
پوشیده * قوله به مناسبات معنوی و مرابطات قوی آه * ای بحسب مصالح معنوی و
اسباب قوی یکی را بزرگ آن گروه می گردانند و او را حاکم و غالب آن گروه می سا[illegible]
دال در لفظ سازد به متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده * وحدت قهری [illegible]
وجود گیرد * قوله بادشاه معنی آه * ای هم چنان که او را بادشاه دنیا گو[illegible]

[illegible]ان عالی فطرت و جان [illegible] * نشیب آباد ظاهر * دنیا * قوله همه مراتب * این جا
[illegible]ن هر دو عالم * قوله او نظاره هر رنگ باطن آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه
[illegible] طبع شده و ظاهر بمعنی دنیا و باطن به معنی عقبی است * سوانح کونیه * حوادثات
دنیاوی * قوله سر و برگ کمتر شده * ای سامان اخلاص و نیاز کمتر شده * قوله نیازمندی
طالبان آه * باید دانست که این فقره در دفع ورود سفارش امیدواری که میر شریف برای او
سفارش بشیخ نوشته بود تحریر یافته یعنی از انجا که نیازمندی و اظهار احتیاج بر وشش
کمال خاکساری و عجز در حق طالبان و امیدواران معیوب و ناستوده بوده پس شما را
که امروز ملازم پادشاه باشید و بنده‌های هوا و حرص فراوان بطریق اولی از اظهار چنین
نیازمندی مجتنب بودن و مهر خاموشی بر زبان مردم عیب جو نهادن مناسب است فقط

۹۱

* تشریح نامه که بمیر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی آه *

این نامه هم در باب ترغیب میر بطرف تعلق دنیاوی متضمن نصائح و مواعظ تحریر یافته * کارهای
دینی * مثل نماز و روزه و ورد و وظایف است * قوله طرز مرا آه * یعنی طرز
مرا که عدم خلوط نویسی و آن خلقی من است شما آن را صرف در حق من خلاف طبیعت خود بروز
در عمل می آید * قوله این باطن در حقیقت آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ حقیقت
غلط طبع شده بجای آن لفظ حقیقیان باید نوشت یعنی هرگاه من در زمرهٔ دوستان حقیقیان
ضمیر شما به نیکی در دل می گذرم مراسم بار سال نامهٔ دلکشا بهجت می بخشند * قوله یا قاید اقبال
رهنمونی آه * یعنی یاوقتیکه قاید اقبال رهنمونی شما می فرماید آن وقت بدار المقدس حقیقت
رسیده با من از اخلاص و حقیقت سخن می کند * بالراس * ای بسر و چشم فقط

۹۲

* تشریح نامه که بمیر شریف سرمدی نگارش یافته برادر آه *

[illegible]نموده آه * یعنی برادر دینی استدعا نموده که نصیحتی چند که در هنگام جدائی ناصح او
[illegible] * قوله تا از وی مراتب سخن شناسی آه * ای چون سخن من

[illegible]

آسمان فطرت [illegible] هرچند [illegible] آسمان فطرت کار [illegible]
قضا و قدر آن چنان کارخانهٔ خلائق ساخته و پرداخته اند که آن کار عیب کنندهٔ هر کار ظاهر
پرستان و تجربه کاران و دنیاداران آمد لیکن امروز مرا بدوستی میر شریف مذکور
خطر است زیرا که امروز مرا با بادشاه کار افتاده نه با فطرت و اتفاقات * قوله باندازهٔ
هزارم حصه آه * ای مقدار یک حصه از هزار حصه نیکی و خوبی خود را در ملابست با اخوان
زمان و در دیگر کارها بکار خواهند داشت * قوله چون طیلسان صورت آرائی بر دوش
آه * ای چون از مدت دراز طیلسان سرانجام امور دنیا بر دوش شما انداخته آمده است
لهذا مناسب آنکه از علم خود به تجربه و عمل مایل شده بکوششی تمام خود را از بهترین کردهٔ
کارکنان گردانند چنانچه در طائفه عارفان بهراند * قوله خروج * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط
طبع شده بجای آن خرج باید نوشت * قوله ستبر صرانه نموده آه * ای دخل و خرج خود را
خوب دریافته * قوله هم معاتب و هم معاتب باشم * یعنی مرا آن قدر فرصت نیست که
بر بی عملی خود بسبب اطلاع شما هم عتاب کرده شده باشم و هم باطلاع بی عملی شما شما را عتاب
کننده باشم * قوله خوش معامله بود * ای خوش معامله باید بود * قوله به سخنان شنعت که
بی مشورت یک ذاتی آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه حرف به زاید و لفظ شنعت و لفظ
بی غلط طبع شده بجای شنعت شعب که بمعنی اصلاح کردن است و بجای بی با باید نوشت یعنی
همیشه قوت غضبی را سخنان اصلاح که با مشورت یکذاتی شما حاصل است در شورش
و مناصب ساختن باشد * کورنش * ورزش و تعلیم فقط

۹۰

* تشریح نامهٔ که به میر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی [illegible]

* قوله این جمعیت * ای جمعیت هر دو جهان * قوله از به آمده [illegible]

یعنی خاطر کار را حاصل بود اما همان کثرت و جمعیت [illegible]
در شور آورده و آزار رنده [illegible] کنون که در لباس [illegible]
فرموده اید مناسب که نزدیک ذره ارج علیا را که عبار [illegible] کثرت خلوت است در نظر
نیاورده معموری خلوت را صرف به جهت آرایش و درستی امورات دنیا و انتظام
سرانجام کارهای خلایق بدستور انتظام معنی که شما عادت آن بخوبی دارید نمایید و این
سرانجام منحصر در ان است که شما فطرت خود را که مقتضی ترحم و خلوت است بکار داشته
در خور مقتضیات روزگار بسر برند و خرج و آمدنی خود و دنیا فهم بر و شش و رفتار مردم روزگار معامله
کنند و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ کرامت لفظ خاوری بجای جاوتی غلط طبع شده فقط

※ تشریح نامهٔ که بمیر شریف آملی ارقام یافته خاطر آه ※

※ قوله خاطر هیچ فرو دنیا آه ※ یعنی خاطر من از طرف دنیا دار حریص در دو ستیم میر شریف
پای بند است و در متن نسخهٔ مطبوعه یک لفظ تیک مکرر شده آنرا حک باید نمود ※ علم صورت
دنیا ※ قوله هنوز در خلوت مقدس آه ※ ای اسه تعالی شما را در خلوت مقدس بعد از
عطای سلیقهٔ انجام امور دنیاوی از نظر خاصه ان پوشیده داراد ※ قوله سرگرم خواهند
یعنی به پرداختن معاملات دنیاوی وغیره سرگرم خواهند بود ※ بت ※ چادر و این جا مراد
ازان حجاب و مانع ※ قوله میر حسینی را حسن خدمت آه ※ ای میر حسینی را که مصاحب
و کار پرداز سلیقه شعار شما است حسن خدمت او بسبب مدح و ثنای شما او را در غرور
نیارد و مانع انجام امورات دنیاوی او نشود ※ قوله اول پایهٔ اهلیت و برخورداری
از صحبت برگزیده آه ※ یعنی اول اهلیت شما و فایده از صحبت شما که برگزیدهٔ خاطر من هستید
آنست که همواره قسم از خود بهتری را جویای باشید که در ملازمت بادشاه بکار آید فقط

※ [illegible] نامهٔ که بمیر شریف آملی ارقام یافته عبارت آه ※

[illegible] اکثر توجه بجانب سرانجام امور دنیا باید نمود و کثر [illegible]

و زندقه را بدان آنحضرت نسبت داده او جانب او است می کند و هر شی را الله می گوید و می گویاند

وقتیکه بدار الامن عرش آشیانی داخل می شود طریقهٔ صلح کل را کشاده و جادهٔ

موافقت را وسیع دید و طبیعت حاکم وقت مایل بدانجانب یافت که هر کس از گروه

مختلف المذاهب و متباین المشارب بر شارع عام صلح کل سلوک نماید از دولت آرزو

باستلام آستانهٔ دولت نشانه کامیاب گشته بعنایت منصب و جاگیر ملحوظ بانظار

خسروانی می گردد و در سال سی ام سنه نهصد و نود و سه بعد انتقال میرزا محمد حکیم برادر

علاتی عرش آشیانی که بحکومت کابل علم خودسری می افراشت و پس از انضمام آن

ولایت بممالک محروسه میر به منصب امینی و صدارت آن صوبه سرمایهٔ عزت و حرمت

می اندوزد و در سال سی و ششم بعهدهٔ وزارت بنگ و بهار و دیگر چهار خدمات آنجا مثل

خلیفگی و امینی و صدارت و قضا بر پایهٔ اعتبار ترقی می نماید و پستر بعطای جاگیر پرگنهٔ موهان

که متصل لکهنو واقع است مفتخر می گردد و گویند در آخر بمرتبهٔ سه هزاری رسیده بود که یکایک

کارگزاران کارخانهٔ قدر و قضا ملتمس باختیار موکل اجل حواله نمودند و در قصبهٔ موهان مردمان

دفن کردند فقط باید دانست که وقتیکه خبر کثرت خلوت گزینی میر مذکور بسمع شیخ

رسید بنابران این نامه متضمن ترغیب و تحریص میر بطرف انجام امور خلایق تحریر

نموده * قوله بر زمین معامله دالی آمده آه * ای همگی همت من مصروف بر آنست که اولا

شما برغبت تمام بطرف تعلقات دنیاوی متوجه شده بر آن امور خلایق را از زیب و زینت

جمال خود گردانید و بعد از ان روزی چند بخلوت و عبادت شتابند

طیلسان تجرد آه • یعنی تا این زمان که شما بجاگیر و بی تعلقی بود

... قوله طبع را ...

درست آه ※ ای دانش والا و فهم درست شاه گوهر و زخم ... بجش نگاه باید چه کار آید
لیت و لعل یعنی عرف و چون و چرا را او را موهدات حوادث عیب کردن و عاقل برانگیختن
بر تقدیر ایزدی دانسته با تقدیر ایزدی دوستی یا آشتی باید نمود • قوله از سر تقدیر گذشته
یعنی ازین جا از سر تقدیر گذشته برسم و عادت سخن کرده تسلی شاهی کنم • قوله الحمد لله
که دوستان آه • ای منت خدای راست که دوستان کاهندهٔ دشمن دارید که امیران و
توانگران روزگار بر ان دوستان حسد می کنند و از ذخیرهٔ حسد خودشان دم خوشی نمی زنند
و همیشه در رنج بانگاه حسد می مانند و بجای ذخیره در متن نسخهٔ مطبوعه لفظ زجر غلط شده • قوله
حکیم آموزگار است • یعنی دانای تجربه کار است • قوله جالینوس الدوانی • لفظ دوانی
در متن نسخهٔ مطبوعه ظاهرا زاید طبع شده بجای آن حرف یای متکلم با لفظ جالینوس باید نوشت • قوله
فراهم آورده • درین قول متن نسخهٔ مطبوعه در آخر لفظ آورد حرف های هوز فروگذاشت
شده باید نوشت • قوله آنکه جمعی از دنیاداران آه ※ ای آنکه جمعی از دنیاداران از مرگ
حکیم ابو الفتح و امیر فتح الله شماتت کرده خندهٔ زهرآلود نموده اند و آن برادر و این مقدمه را بطرز
اظهار رنج و ملال نوشته اند ازین جهت دران امر اظهار شادی نمی کنم و الّا اگر بغور و تامل
درین امر خوض نمایند بدانند که آن گروه بدبخت امروز با خود آن می کنند که هیچ دشمن با آنها
نکند زیرا که مرا بعوض این بخوبی خواهم گرفت بس دریغ و حیف اوقاتی که بهترهٔ این
گروه ندامت مزده بگذرد و این جمله خبر جمله و آنکه جمعی از دنیاداران است • آهن ربا •
...ت که آهن را بخود جذب کند و عرب آنرا مقناطیس گویند ※ قوله آهن ربای
... • یعنی کشش محبت مرا به گفتگوی در آورد و فقط

... طبیعت موجب جزع و بیقراریست در تسلیم و رضا توفیق افتاد ...

* طبیعت مرحوم * طبیعت نادان که لایق ترحم است * قوله کجا استعداد که طبع تجویز
نماید * ای کجا استعداد و طاقت مخاطب در شنیدن اذکار رحم و الم تجویز نماید * مکمل *
مرسله شده و مراد از ان این حاروش فقط

۸۶

* دستوریتنامه که به حسین خان پسر قاضی حسن خان ارقام یافته الحمد لله آه *

این نامه در جواب نامه ایست که صفدر خان برادر خود مشعر شکایت دنیا و اراده ترک
تعلق دنیاوی نوشته بود * قوله خاطر مشکل پسند * ای خاطر مشکل پسند من * قوله و شکر
این و الا عطیه آه * بعد لفظ عطیه لفظ آنکه در متن نسخه مطبوعه فروگذاشته شده باید
نوشت یعنی شکر این معنی که درین قحط مردی طبیعت من صاحب تنخیه شکر است آنکه
همان طبیعت هم دوستی خالص قاضی حسن مستسعد و کامروای محبت است * قوله حسن
الذات * بجای حسن الذات که در متن نسخه مطبوعه شده احسن الذات که بمعنی
نیک تر ذات است باید نوشت * قوله آن بزرگزاده قبیله نفس ناطقه آه * یعنی
آن پاک ذات و ستوده صفات که کدورت رذالت و نفاق را در و آمیزش
و دخل نیست باوجود آنکه بدنامی من مشهور است من عاشق شورستان طلب دوستان و
بیگانان را دوست و محبت گر است * قوله محبت تو دلیل آه * ای اینجا که به مصداق
قول مشهور دل را بدل رهی است محبت از یکجانب دشوار است که پس محبت
دلیل موت اوست * قوله گذرد * درین قول بمتن نسخه مطبوعه
شده صرف بگذر صیغه امر باید نوشت * قوله بگذر ...

شما که مقتضی صبر است نگاه می اندازم خاطر حقیقت پیرای [illegible] ولایستان رضا و
تسلیم سرخوش می بینم پس در آن صورت دل خود را از غم و الم و تعزیت باز می آرم
زیرا که فرستادن مرهم در روز صحت که عبارت از ظهور صبر و تمکین شما است از کارهای نادانان
است * نشور * زنده شدن و مراد از آن این جا روز قیامت که در آن مردگان زنده
خواهند شد * قوله اگر در عربده آباد آه * یعنی اگر در جای فساد طبیعت شما که باعث جزع و
فزع است نظری کنم آن هوشیار مشتاق روز قیامت را مانند مدهوش در نشاء مصیبت
برادر حکیم ابوالفتح می یابم که تمامی تدابیر روزگار در آن فائده نمی بخشد * قوله هرگاه معامله
چنین باشد * یعنی هرگاه هیچ تدبیری در حادثه برادر شما حکیم ابوالفتح فائده نداده باشد پس از
من نادان چه لایق که شروع در تعزیت حادثه جانکاه محمد خان پسر شما که به نسبت حادثه برادر
شما بسیار خفیفی دارد نمایم * قوله آه اگاه دولتخانه معرفت تقدیر سجایست * یعنی
الحمد لله که آن برادر را معرفت تقدیر و خواهش خدا که لازمه آن صبر و شکیبائی است
در انجا خوشی گذر دارد و نه غم حاصل است فقط

۸۵

* نشر بیست و نهم نامه به قاضی حسن در واقعه فرزندش تحریر یافته دل دانا آه *

* قوله بردن خدا آه * ای بردن خدا بنده را از خود یا زادن آدمی در آخرت یا رفتن
او از خاکدان دنیا که مرگ عبارت از یکی از این هر سه است و از اینجا که دو فی نفس الامر این
[illegible] امر نسبت حیات خوار دنیا مرتبه بلند دارد جای آنست که مرگ هوشمندان را مسرت
افزا شود غم آرا چرا شود * فرسنگ * مقدار سه میل و میل چهار هزار
[illegible] این بینش پا افتاده آه * ای بد دریافت حقیقت

... [illegible] زدن من خون برای خوشه * قوله جگر
ای [illegible] می که طاقت و قدرت آن دارد * قوله می گوید * ای شکر صحبت می گوید
* قوله الحریص محروم * حرص و طمع کننده همیشه محروم است فقط

* شرح نامهٔ که بخدمت همام تحریر یافته گرامی نامه آه *

باید دانست که این نامه بعد صحت یافتن یکم هام نگارش یافته * قوله آرمیده ظاهر و شوریده
باطن * ای بظاهر خوش و در باطن ناخوش به جهت شنیدن خبر بیماری شما * قوله به از رهگذر آه *
ازین جانبان وجوه غمگساری است * قوله در رسم و عادت آه * ای در استفسار کیفیت
مزاج شما که رسم و عادت زمانیان است به اسبابٔ کارهای دنیاوی تقصیر می رفت * سهام *
سرگشته و حیران * قوله و به از جهت آنکه آه * یعنی وجه غمگساری بجهت آنکه درین
بیماری شما مال دشمنی و عداوت دوستان شما آنقدر پرتو ظهور داده که لایق گفتن نیست * ظهور *
غریق * قوله آنچه مهربانی فرموده آه * ای آنچه شما در تعریف خدا اینی این غریق دنیا نوشته اند
درحقیقت آن تعریف خود کرده اند و لفظ دینی بجای دنیا در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده * غول *
دیوی که خود را رنگارنگ در نظرها نماید * دیو * شیطان * قوله این بادیه آه * ای ازین
بادیهٔ پر خطر اینجا که عبارت از دنیا است تا قافلهٔ آخرت و عاقبت زنده رسیده نم محال کار بعد
مردن من گرکس استخوان مرا بجانب آخرت رساند * قوله امید که بهمت مردان آه *
ای امید که همای نیکوکاران عاقبت من بخیر مقرون باشد * قوله فتح [illegible]
باید دانست که این نامه پسران حکیم موصوف ...

* شرح نامهٔ که به حکیم ...

بایذ اودست [illegible]

[illegible] بیاوری [illegible] بود * قوله بعد صورتی

[illegible] * قوله اعلام مهام خود * ای

[illegible] ان پرنگار * ای رد دل محبت ندارد [illegible]

میکنند * قوله و شرح آن را آه * ای شرح شوق و محبت را * قوله یا از میان روی *
ای یا افسردگی دل که بسبب تحمل و خاکساری من بهم رسیده * مدارک * جمع مدرک
جای دریافت * قوله افعال صانع بر کمال آه * ای افعال ایزد تعالی هرچند عیب
حدوث دارد و حدوث آن دلیل عدم وجوب آنست لیکن در نظر باریک بین عرصه
وجوب آن افعال رفیع تر از دریافت عقول زیرا که موافق عقل وجوب واقد است
لازم است و اینجا خلاف آن حدوث را وجوب لازم شد * قوله آورده اند * ای
شمار آورده اند * قوله تا آنگاه که حاجت تجرد آه * یعنی وقتیکه ازین جهان شمار اطابید در آن
وقت در خاطر خود هیچ رنجی را راه ندهند * قوله در مقدمهٔ تجرد آه * یعنی چون مهد ایست از پی
تجرد و عزلت بدل شمار مرکز گردد آنوقت خوش و خرم بسوی آن باید شتافت درین
هیچ مضایقه نیست لیکن هر اندیشه تجرد که صرف آن وهم و توهم است اگر بخاطر شما برسد آنوقت
مناسب است که با تدبیر ناقص من آن را از فریب های نفس خود دانسته خود را از تکاپوی
تعاون و نیاباز باید داشت پس در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ تدبیر بجای با تا دال بجای مناسب است
عبارت دو میانست و بجای نباید داشت لفظ داشت ظاهرا غلط طبع شده و کاف که بعد
عبارت مناسب است می باید فروگذاشت شده باید نوشت فقط

۸۲

تشریح نامهٔ که به حکیم همام مرقوم کنند این درد نامه آه *

[illegible] ابن مبارک * رقایق * جمع رقیقه باریکی * علامه

[illegible] ان خرد آه * ای مرا حکیم همام از پای هندان

... دولت که این نامه در نگارش و دلنشی ...

... ی از صفات همان صاحبان دولت

* قوله صمیـ ... جهت میر ... آبی * قوله بخلاف مردم روزگار *
ای برخلاف مردم ... ظاهر پرست * قوله آدم شناسی آه * ای آدم شناسی که
در حق شما مظنون من بود به یقین انجامید * قوله به اندازهٔ دریافت * این قول در متن نسخهٔ
مطبوعه غلط طبع شده بجای آن اندازه دریاب باید نوشت یعنی اندازه دریابنده افراد
انسانی را * قوله مرزبانی دنیاوی * مراد از آن دولت مدنی دنیا فقط

* تشریح نامهٔ نهم براجع همان سلک تحریر یافته شرافت آمد *

باید دانست که این نامه هست متضمن نصایح و اندرز * قوله آلودهٔ زیان آه * یعنی آنرا تاوان
نمی‌کند * قوله بازی خورده * ام فریب خورده * قوله چون شناخت این نسبت آه *
ای شناخت شوق و محبت * قوله چهار مرتبه * و آن حکمت و عدالت و شجاعت و عفت
است * قوله نظر بر حالت خود آه * ای نظر بر حالت عاجزی خود که بروز قیامت رو خواهد
نمود انداخته در گرد آوری نام نیک باشند و در متن نسخهٔ مطبوعه الفاظ باشند قبل لفظ نیک غلط طبع
شده آنرا بعد لفظ نیک باید نوشت * قوله ساورک کردن است آه * ای با آدمیان سلوک
کردن است * قوله بانجام رسیده باشد * ای از اهتمام شما بانجام رسیده باشد
* قوله از شایستگی خدمت حضور * یعنی از آنجا که او شایستگی خدمت حضور بادشاه دارد
* قوله رخصت آنخدمت آه * ای اختیار آنخدمت حوالهٔ شما فرمودند * قوله و یقین است
در رعایت آه * ای یقین است که نام او در ان عهده بحال خواهند داشت و لفظ از
قبل لفظ کمال در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده فقط

* تشریح نامهٔ ... پژوه شمس الدین ...

در میان ملازمان می افزاید و سال سی و چهارم [illegible] [illegible] وازی می کند
آن وقت بخطاب راجگی و به منصب پنجهزاری پایهٔ عزت و اعتبار می یابد و در سال سی و نهم
سنه هزار و دو هجری که سلطان خسرو بمرتبهٔ پنجهزاری و بحکومت اطراف اودیسه سرفرازی
می یابد راجه باتالیقی او عزت یافته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آن دیار اجازت یافت و دران
هنگام راجه بحسن تدبیر و زور تیغ بی دریغ قلعه و برجهای بسیار از ولایت بهاتی وغیره دخل
نموده داخل ممالک بادشاهی می کند و در سال چهل و چهارم سنه هزار و هشت هجری
که عرش آشیانی دران حین قصد دکن می فرمایند و شاهزادهٔ سلطان بصوبهٔ اجمیر به تنبیه
رانا دستوری می یابد راجه بعهدهٔ سرداری بنگاله سرفراز شده مصحوب شاهزاده متعین
می گردد و بعد ازان وقت و رهی آن صوبه بتادیب و سرزنش بد ذاتان بنگاله روانه
می شود قریب شیرپور با مخالفان درآویخته شکست داد و دران معرکه میر عبدالرزاق
معموری بخشی صوبهٔ بنگاله گرفتار شده با طوق و زنجیر بدست می آید بعد از انتظام آن مملکت
دلجمعی حاصل ساخته بحضور عرش آشیانی مشرف شده به منصب هفت هزاری
هفت هزار که دران زمان هیچ امیر عمده زیاده از منصب هزاری مقرر نمی گردید مگر پس ازین
میرزا شاهرخ و میرزا اعظم خان کوکه نیز بدین مرتبه عزت یافتند ممتاز می شود و بعد از فوت
عرش آشیانی در سال نهم جهانگیری برگ طبیعی جهان فانی را وداع می کند راجه در حکومت خود
[illegible] و [illegible] به حشمتی بهم می رساند که بادخان او صد زنجیر فیل میداد و دو همه فوج او
[illegible] وازی توان گفت پیش مشاهره بوده است مشهور است
[illegible] و بسر باب پیدا شد لیکن همه در

ریاست آنجا سپرد خواجه ... کرد و در سال ... و پنجم ... هجری در شهر لاهور

ایام عمرش بسر آمد موجز که خواجه در کارشناسی و مردانگی و راست گفتاری و درست

کرداری عدیل و نظیر نداشت و خود لاولد بود و اقارب و خویشان بسیار داشت فقط هویدا باد

که این نامه ایست مشعر نصایح واند رز بعد از ظهور عزلت خواجه در باب تاکید اجرای امورات

بادشاهی تحریر یافته * قوله آن بزرگ داشت * یعنی آن احترام انفاس مذکوره * قوله

لیکن در پاس آن چهار چیز آه * ای احترام انفاس در پاس چهار چیز باتفاق همگنان است

نخستین احترام انفاس در رضای ایزدی است و آن صرف انفاس در عدالت رانی و

نصفت گستری است و همچنان در سه چیز دیگر * قوله این نافهمیدگی * یعنی مناقشه

و مخالفت با مردمان و غنات و نهادن در کارها * قوله باخود در جنگ آه * یعنی خلاف نفس

اماره خود کرده * قوله از ان خوی سود * یعنی از اجرای مهمات خلایق و اظهار صلح

کل و بر داشت ناگوار طبیعت خود که بالا مذکور شده بسیار بسیار جمع کند * قوله که

دشمنان از گرد حساب آرائی آه * یعنی دشمنان عیب شماری شمرده نتوانند * قوله

آلوده ساوکرود * ای همان طور مذکور که دران دشمنان حرف گیری نتوانند * قوله از

فرزندی زمانه آه * ای بجهت موافقت زمانه زمانه را پدر و مربی و شفیق خود دانید و کار خود

حوالهٔ آن کنید * قوله او کار را پایان آه * یعنی من از کار خود فراغت حاصل کرده ام

تا بکار دیگران چه رسد فقط

* نشر ... که بدانشمندان ... الملک راجه ... نگارش داد ...

راجهٔ مذکور پسر راجه بهگونتداس ...

و شجاعت زاید الوصف میان ...

این نامه ایست [illegible] در باب ارسال رسایل و رسایل جواب نامهٔ
خان مذکور که شعر شکایت در باب عدم ابلاغ نامجات رسیده بود * ص * نگین

* قوله عاطفت صاحب خود * مراد از ان عاطفت پادشاه * قوله از قدر نشناسان
گردانیده باشد * ای نشهٔ باده مرا از قدر نشناسان و نادانان گردانیده باشد * قرینه *
مشگاف * مُخ * مغز و خالص چیزی . * قوله بلکه چون بحسب سرنوشت آه * ای سبب عدم
ارسال رسائل و رسائل نه وجوه مذکوره است بلکه چون از اصحاب عقل و شعور هستم
و صرف بخواهش خداداد و اهل و نیاد اعل شده ام نه بخوشی و طیب نفس خود و نیز می بینم که رسم
مراسلات در میان اهل نفاق که بر زبان شان مدح دوستان و در دل ایشان بغض و
عداوت است آنقدر رواج یافته که گویا مراسلات علامت نفاق گردیده ازین حرف آدمی
که عبارت از صاحب اخلاص است بفراغ دل رسم کتابت مرعی داشتن نمی تواند نظر بران
ناچار خودم را از مراسلات باز داشته در خیرخواهی غایبانهٔ شما مواظبت می نمایم فقط

* تشریح نامهٔ که به خواجه شمس الدین خافی ارقام یافته در رحمایت آمد *

باید دانست که والد خواجه شمس الدین خواجه علاء الدین از امیران شهر خاف بوده است و
خواجه شمس الدین در بارگاه عرش آشیانی بعلت حسن دیانت و امانت فراوان و کار
شناسی بیکران رتبت و منزلت پیدا می کند و کارنامهای بهادری و جلادت او مصحوب
مظفرخان در صوبهٔ بهار و بنگاله تاریخ اکبری واضح می کند علامی شیخ ابوالفضل در حال خواجه
می نویسد که انصرام مهمات صعب و ناگوار و اهتمام سخت کارهای دشوار کردن مرکان را
* مهرد دو مبارزان را متامل می یافتم از روی دلیری و طیب نفس بر ذمهٔ همت بلند خود می
[illegible] سان و طرز پسندیده بانجام می رسانید الغرض خواجه چندی بدیوانی کابل
[illegible] ت قاسم خان بانتظام صوبهٔ کابل متعین می گردد
[illegible] سوم که رایات پادشاهی پس از

می گوید که این دو [illegible] دن همان و جان بحق

کردن همان با فضلا و [illegible] باید ذات [illegible]

متضمن نصایح و التیام عدم جواب نامه که میرزای موصوف دران اظهار رنج و [illegible]

خود کرده بود * قوله بقدر آشفتگی خاطر آه * یعنی اندکی رنجش خاطر شما معلوم شد * قوله

بلکه درین هنگام آه * ای بلکه در هنگام عدم رواج نقد اخلاص مخلصان حقیقی بیشتر مسرت

دارند زیرا که درین صورت جوهر بی بهای اخلاص ایشان بریزهٔ سفال که عبارت

از متاع و اعتبارات دنیاوست فروخته نمی شود * قوله ازین گروه آه * یعنی از گروه

مخلصان حقیقی * قوله اعتبار را از قسم اتفاقات آه * ای اعتبار و حرمت این دنیا

از قسم اتفاقات است نه از قسم استحقاق بلکه مستحق عدم اعتبار است و لفظ

است که بعد لفظ استحقاق واقع است متعلق بقوله آمد و شد نوافل اخلاص هست یعنی

ازان مدت که آمد و شد نوافل اخلاص در [illegible] دنیا است آسیبی که این صاحبان اخلاص

را رسیده آه * قوله در دام طبیعت آه * ای مخلصان در دام طبیعت که همان طبیعت

طالب جاه فانی است و بسبب غلبهٔ هوا و حرص نه دل دانا و نه چشم بیدار دارد افتاده در

اندیشهٔ فروخت متاع اخلاص بعوض اعتبارات و جاه فانی دنیاوی اند * قوله همیشه

این متاع نفیس آه * یعنی همیشه متاع اخلاص که قیمتی ندارد به جهت فروخت آن بمقابل

اعتبارات ناپایدار دنیوی بیقدر و خوار می باشد * قوله قطع نظر از اخلاص آه * یعنی اگر

اعتبار اخلاص نیز هم حرف معامله فهمی و اندکی خداشناسی اگر کسی را میسر شود او را از تقدیم

گله مندی نمی سازد زیرا که آزردگی در امورات دنیاوی در حقیقت عیب جوئی در کار

ایزد جهان آفرین است که از عیب پاک و مبرا است * قوله در کوچهٔ ناپایست [illegible] ای

در آزردگی جز ناشکری که جای گذر طبیعت است فقط

...ان دیگر که عزیزتر بین است در زیادتی
...ان نمو ... باشد در آنصورت بطریق اولی هر دوام
مذکور جلوهٔ ظهور دهد * بی سرودلی * پریشانی و تردد * قوله بر حسب وعدهٔ خود * یعنی احوال
بادشاه که نوشته اند بسبب اختصار آن معلوم می شود که با کمال پریشانی و تشتت نوشته
اند لهذا آینده به تفصیل نوشته خواهند فرستاد * قوله اگر ایشان را در کشمیر آه * یعنی اگر
خواجه خان را در کشمیر نمی دیدم با وجود آنکه کشمیر در لطافت و نزاهت و عجایب
و غرایب ضرب المثال نظارگیان است در کشمیر هیچ نمی دیدم * قوله خاطر دوستان را *
یعنی خاطر مرا در فکر مسرت و خوشی سر انجام می خواهد که بغایت متوحه واند فقط

۷۶

* تشریح نامهٔ که به شجاعت شعار میرزا عیسی بیگ تحریر یافته نامهٔ محبت آه *

باید دانست که مولد میرزا بدخشان است واو به نیک ذاتی و ستوده صفاتی موصوف
است زمانیکه به هند فروکش می کرد دبیر تو اخلاص و خلوص بی ریایش در آینهٔ ضمیر عرش
آشیانی جلوه میدهد شاه جهان وقت او را بخطاب اکبر شاهی عزت می بخشند و اکثر در
جدال و معارک بهادری و پردلی او به معرض نمود میرسد و در یساق دکن بمدد شاهزادهٔ
سلطان مراد تن میدهد و در ان مهم دلیری از حد بیرون و مردانگی از حساب افزون
بظهور می رساند و در سال چهل و سیوم قلعهٔ راهوتره که از مضافات دولت آباد است
و در اثنای این سال قلعهٔ کوه که دولت آباد بحسن تدبیر میرزای موصوف مفتوح می گردد و
در سال چهل و ششم عرش آشیانی در عوض حسن خدمات او را بعنایت علم و نقاره بلند
آوازه می گردانند پس تر بمدد خانخانان بطرف دکن او را روانه می سازند و در عهد جنت
...ب چهار هزاری سرفرازی یافته همرکاب جنت مکانی بدار الخیر اجمیر میرسد و
...ی بتاریخ دوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری بزیارت مقبرهٔ
... گوشه ... گوهر اداران محوطه دیده در آغوش می گیرد و

پسر او که باشد همچون مقاومت [illegible]

ابجرات و در محاصره دکتابش [illegible]

موصوف به ظهور می رسد و اکبر بادشاه شیخ و خانخانان می آید و [illegible]

باشد یا جهت پروازش نماید از پسران او یکی میرزا صف شکن که بسیار مرد جری بوده

است و دیگری میرزا افلاطون که با برادر مذکور می ماند و در آخر حکومت بهشت آباد سکندر

یافته فوت نموده بوده اند باید دانست که این نامه در هنگام رسش دوستی و استدعای دریافت

حقیقت بود و باش پادشاه از مقام کشمیر تحریر یافته * مجازی * این لفظ بحرف زای معجمه

در بعضی نسخ مطبوعه غلط طبع شده بحرف رای مهمله که بمعنی روانی است باید نوشت * قوله

در مد ابهر انتظام نشاء صوری آه * ای در مد ابهر درستی امورات دنیه و عقبی حجت

و وسیلهٔ قوی باشند * دو نهان دولت * صاحبان اقبال * قوله از بد و فطرت

آه * یعنی همان زمین از ابتدای پیدایش خود محل قحط مردان و جوان مردان است

* دوستان فدوی * دوستان جان نثار * قوله کارکردی کارآمدنی دانش آموزی *

این هرسه لفظ را بیای مجهول باید خواند و در لفظ آموزی اگر بجای حرف زا حرف دال

مهمله نوشته شود داغی دانش آمودی که بمعنی عاقل کامل است مناسب می نماید

* بربست * قاعده و دستور * تابین * تاخ و پس رونده * باشی * سردار

* قوله بربست والا درگاه آه * یعنی ازانجا که دستور درگاه پادشاه ما آنست که پادشاه

ترقی ملازمان بمراتب در به بدرجه می فرمایند در زیادتی منصب و اضافهٔ جاگیر ملازمان مفوض

باختیار سردار آن ملازمان می شود برای آنکه بیک حکم هم دل سرداران و هم دل ملازمان

شادان شود پس بسبب همین دستور زیادتی منصب و اضافهٔ جاگیر طالب اصفهانی [illegible]

که تابع شماست به اصلاح و استصواب شما شده است * قوله امید که به محض [illegible]

یعنی امید که صرف نقد دانی شما عنقریب زیادتی منصب و اضافهٔ جاگیر شخصی [illegible]

[illegible] عالم [illegible] خورشید بیگی میرزا یوسف اله و دیگر میرزا
و عصر عرش آشیانی همراه سبکه عمده سرفراز بوده‌ئی گذارد باید دانست که این نامه
[illegible] وهم در اطلاع اسباب عدم مراسلت مع اظهار صفائی
دوستی و محبت بی غش خود تحریر نموده * قوله آنجا که نم آه * یعنی اگر بلحاظ محبت صادق
خود شوق و محبت خود نویسم سزاوار است زیراکه حسب حقیقت و واقعی نوشته باشم
نه از راه دروغ و کذب * قوله اگر نی رسم و عادت آه * ظاهر این عبارت که در متن
نسخهٔ مطبوعه مرقوم است خوب نیست چون بجای آن اگر نی بر رسم و عادت هم ادا شود آن
را نادانی می داند نوشته شود ظاهرا خوب بنظر می آید * قوله امری دیگر * مراد از امر دیگر ظاهر
داری و غیره * تسویلات * آراستگی‌ها * قوله دوست کشی هم چو تر آه * ای
چون تو دوست کشی را که اصلا گرد دل تو گاهی رحم نمی گذرد دوست میدارم و اگر ندارم
چکنم زیراکه امر اختیاری نیست * حواشی * جمع حاشیه پرده * قوله دگر بواسطهٔ حواشی
بشریت * یعنی اگر بواسطهٔ غلبهٔ بشریت که اقتضای آن غفلت است شما حقیقت محبت
من نرسیده باشد چون علت محبت که یک ذاتی من است ثابت و متحقق است هر آینه خودی
از بن غفلت شما در میانی محبت من نمی رسد زیراکه مرا به مهربانی و عدم مهربانی شما نظری نیست فقط

* تشریح نامهٔ که به [illegible] بزرگ میرزا یوسف خان ارقام یافته بعد آه

باید دانست که میرزا از سادات کرام صحیح النسب مشهد مقدس است در جناب عرش
آشیانی بحث ترقی و بزرگ عزتی و حرمتی بهم می رساند و سال سی ام از جلوس به منصب
دو هزار و پانصدی معزز و ممتاز می گردد و بسر کردگی فوجیکه بطرف کشمیر روانه می شود مقرر
شده حوالهٔ شیخ ابو الفضل می گردد و در انجا به تدبیر صواب و فکر اندیشه او قاضی علی
[illegible] کشمیر گرفتار شده بقتل می رسد چنانچه پادشاه برزبان مبارک در حق او این بیت
[illegible]) کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و کلا * و بعد از آن

باید دانست که این نامه برای ... [stain]
ظهور را طاعت خان مذکور تحریر یافته • قوله
قول برادر از تعلیمات ملاقات شاهزاده است
ای از بار امور اینکه ذمه خود گرفته بودم فارغ شدم • قوله چه از ... اندین
بیان وجوه مسرت است ... کهف پناه • قوله اشرف برادران • همراه ازان
این جا یعنی است • دواعی * جمع داعی خواهش * قوله ملک دکن آمد * یعنی ملک
دکن بی تکلیف جانداری واحدی بوساطت شما میسر شد * قوله تا ای رب ما و ملکی *
این قول در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن تا رب مای و ملکی باید نوشت • حرز *
تعویذ * مخوف • جمع مخوف جای خوف فقط

* تشریح نامه که به قلیچ خان بنام ارشد داد دفعه نجا که آمد *

باید دانست که خان مذکور ابا عن جد در خدمت سلاطین چغتائیه نسبتی داشت علی الخصوص جد
بزرگوارش بخدمت حسین میرزائی مرتبه عمده داشت و خان مشار الیه بحضور عرش آشیانی
بخصوصیت منزلت و قرب مخصوص بوده است و پس از خدمت حفاظت قلعه آسی سیا دکه
متصل دریای شور است و نهایت مستحکم و بعد از ظهور اهتمام عمارت اطراف گجرات
در سال بیست و پنجم بعد قتل شاه منصور دیوان باهتمام کار وزارت سرفرازی گردد
و در بند وبست صوبه گجرات از وکارهای شایسته و تدبیرهای بایسته به منصه ظهور
در می آید و در سال چهل و دوم سنه هزار و پنج با اتالیقی شاهزاده سلطان دانیال
که وحشت او بشرف ... همایش شاهزاده مازان بود مقرر شده به منصب چهار هزاری
و پانصدی سرفرازی یافته باطلاع صوبه اکبرآباد رخصت می یابد غرض که همواره به صوبه داری
... ایرات ولاهور و غیرها سرفراز بوده بمهمات قیام داشت و صلاح و اتقا بمرتبه تمام ...
ادیب ... است و بسیار مرد فاضل و مقرر و محدث کامل و شاعر بی بدل بوده چنانکه الفی تخلص

[illegible] المهک می نویسد که ازانجا که اخلاص شما مکرر

[illegible] افق کردار شما آید * قوله درین معامله آه *

[illegible] دیگران * قوله شناسا دل * در لفظ دل به متن نسخهٔ مطبوعه

یای وحدت فروگذاشت شده باید نوشت * قوله که همه نیکان عاقبت آه * کاف درین

قول بمعنی بلکه است و بعد لفظ عاقبت لفظ بین در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت فقط

۷۲

* تشریح نامهٔ که براجی علی خان تحریر یافته جلالت آه *

این نامه بجهت التیام وارتباط راجی علی خان تحریر یافته * متکیان * جمع متکی تکیه کننده

* ارائک * جمع اریکه تخت * متکیان آرائک قدس * ملائک و انبیا * فوحات * جمع

فوحه بوی خوش * منتظمان سلاسل انس * عارفان و سالکان * دام مخفوفا بالمکارم

والمعالی * همیشه آن خلاصهٔ خاندان احاطه کرده شده به بزرگی ها و برتریها باد * ازمه * جمع

زمام * نجائب * جمع نجیب اسب * آعنه * جمع عنان * جنائب * جمع جنیبه اسپیکه

در پیش کشند * ذرائع * جمع ذریعه وسیله * اوتاد * جمع وتد میخ * اشتباک *

آمیزش و پیوند * اکدار * کدورت * مظلمه * تاریک * قوله چون انتظام

بخش انفس و آفاق آه * این قول نا بر تمهید مقدمات دوستی که همان مقدمات از قول

ازانجا که حسن اخلاص ایشان وغیره ثابت می شود آورده یعنی وقتیکه ایزد تعالی می خواهد

که چیزها نیکه وسائل رفاهیت و ایتلاف کافه انام باشد از عدم بوجود آرد آنوقت اولا

چیزی چند که هر آئینه در ظهور ایتلاف وغیره موکد و موید تواند بود از نهانخانهٔ خفا بعالم شهود

نمود ظاهر می سازد پس باینطور که ایزد تعالی برای رفاهیت جمهور انام و ایتلاف

میان خلایق منظور است لهذا انجناب اخلاص شعار که با این خاندان از قدیم در کمال

[illegible] عث ظهور گردید [illegible] ت * نام وکیل راجی علی خان فقط

۷۳

[illegible] نامهٔ که برا [illegible] ریر یافته اخلاص آه *

باید دانست که این نامه ایست مشتمل بر اظهار صلاح ...

در جواب تعزیت نامه که قطب الملک به درگاه والا ارسال ...

پذیرفته * قوله مویه آن افتاده • ای دست دهنده همان یکجهتی و دوستی ...

سپاسی آه • ای در مرتبه سپاسی خلایق و خالق گزارد • قوله جائیکه در پاستانی آه • درین

قول لفظ جائی در متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده و کاف علت است درین قول معنی دلیل

بر علای افزونی دولت و اقبال پادشاه • قوله که در پاستانی زمان کارها که از فرمان دهان آه •

هست و بعد لفظ کارها کاف در متن نسخه مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت • شمایده •

حساب • قوله معامله مظفر حسین میرزا آه • یعنی پادشاه فرمودند که از انجا که مظفر حسین میرزا

و غیره حاکمان زمان سابق دکن را بعد ظهور شکست آنها بعلت اختیار اطاعت و انقیاد بحال

خودها داشتم این معنی دلیلی است کافی برین معنی که ما را صرف اطاعت مردمان منظور است

و نظر بمال و مملکت کسی نیست • فیروزی جنود آه • ای جنود فیروزی ورود بآن طرف

فرستاده ملک از قبضه برهان الملک برآورده شد • قوله امروز نسبت بندگی تو آه •

یعنی پادشاه بمن فرمودند که امروز که نسبت بندگی و امتثال و اطاعت تو مشهور شده و بی طمعی

و حق گزاری تو نیز همه کس می داند بر اطراف ولی بایست و دریافت حال هر کس باید

نمود و با شهاده اقبال و تمکین حسن سلوکی مادر دل دنیاداران حاکمان دکن را طرف اطاعت

و بندگی مائل و راغب باید ساخت و این بیان امر نخستین است • قوله چون مدهوشی و سر

کردن لشکر جمع نکرده • اعنی کارکنان قضا و قدر نخفاست و مدهوشی و سرداری و پادشاهی

را یکجا جمع نکرده اند جائیکه یکی خواهد بود دیگری نخواهد ماند • قوله بی تاخیر نامه و پیغام *

... بدون ... درگاه پادشاه • قوله ... ای مهم رواگی شاهزاده ...

... مناسب ... باتمام رسانند • ...

... از جم و ایم ناد ...

... بادشاه امرایان آنطرف صلاح و مشورتی تازه ساختند
... شاهزاده ... کردم که اینجا آوردن آنها از روی انحراف و بغاوت
... آوازهٔ دولت و اقبال بادشاهی نامه عالم را فرو گرفته است کسی را حوصلهٔ
متفاوت نمانده • آز تغار و * حرص و طمع • قوله لیکن چون میان آه * ای چون
در میان لشکر بادشاهی متعینه آنصوب بسبب افزونی حرص و طمع نفاقی پدید آمد لهذا مردم
رعایای آنطرف از دادن زر محصول دست کوتاه گردانیده اند * قوله هر آئنه پایش
و نیاز آه • یعنی در صورت رفتن یکی از بندگان شاهی هر آئینه اطاعت و تابعداری مردم
رعایای آنجا پایه ظهور خواهد گرفت * قوله یا بملازمت آه * یعنی شاهزاده را یا بملازمت
بادشاه فرستد یا او را براه راست آرد * قوله بدین جانب آه * ای بجانب من مفوض بود
* قوله آن پیش آمد * یعنی وقت شاهزاده پیش آمد * مهم حسین * مراد از آن
اینجا درستی مردمان دکن وغیره * دیرباز * مدت دراز بترکیب مقلوب باز بمعنی مدت
و دیر بمعنی دراز * قوله هنگام ظهور آنست • ای هنگام ظهور همان خیرخواهی است * قوله
آنچه به بندگان نوشته بودند آه • ای آنچه شما در باب اظهار اخلاص و عقیدت بدرگاه بادشاه
به بندگان نوشته بودند همه را به مطالعه در آوردم و خاطر من از آن خیلی خوش شد جهت آنکه
معلوم کردم که هنوز زمان سعادت باقیست و چشم عاقبت بین شما کشاده است حالا
شایسته آنکه روانگی پسر خود در ابرهرای و انتظار روانگی دیگر امیران موقوف نداشته
با عرضداشت خود بدرگاه روانه سازند • قوله آن نسبت را جواب آه * یعنی جواب
عرضداشت شما حاصل کنم * قوله درین صورت آه * ای در صورت رسیدن پسر
شما با عرضداشت شما هرچه شاهزاده از تجارفته در وقت حیات خود با شما در مادهٔ عطای
... در قبضهٔ تصرف شما قول و قرار داده باشد بظهور خواهد آمد فقط

وغیره گفتن پر مکر و بسیار زود گوینده است ...
حوادث لب را آشنای سکوت کند و بظاهرداری نپرداخته * قوله کبا ...
درین قول کاف علت است یعنی نامه تسلی شمانی خواستم زیرا که باوجودیکه خود را بر ...
رسوم پای بندان رسم و عادت در آوردن است قباحت دیگر آنکه خود را بار تکاب فعل
عبث و بیهوده هم منسوب کردن است * قوله تعالی بسر تکوین و ایجاد رسانیده یعنی
الله شانه ابطرف در یافت بی بقائی و ناپایداری دنیا و بسوی ثبات و بقای عقبی رسانید فقط

* تشریح نامهٔ که بهر بدبیلت حاکم دلاد بدن رلحر بر یافته ابزد تعالی آه *

باید دانست که هنگامیکه اکثر خانه‌دساکنان بالا دستور دکن و غیرها از جادهٔ اطاعت
اکبری انحراف ورزیده بودند و شاهزاده بسرکردگی فوج شاهی جهت تنبیه و توبیخ
آنها بآنطرف روانه شده بود این نامه در باب هدایت و ارشاد سرکشان و باغیان سابق
الذکر ارقام یافته * بیدر * ظاهرا * این لغت در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بندر که
بمعنی کنارهٔ دریا است باید نوشت * سر باز میزنند * یعنی انحراف و روگردانی می نمایند
* قوله یکی آنکه آه * یعنی حضرت بادشاه فرمودند که مارا یکی کار آنکه ازانجا که نظام الملک حاکم دکن
خود بعلت شامت بخت انحراف از فرمان شاهی ورزیده در گوناگون بلا افتاده است دیگر
دنیاداران و حاکمان را باوجود مشاهدهٔ خرابی و تباهی او چه شامت و بدبختی پیش آمده که
از جادهٔ اطاعت ما روگردانی می کنند و پناه بدرگاه عطوفت اکتناه ما نمی آرند لهذا همان بهتر که
ما دولت اولاً برای فهمانیدن دنیاداران دیگر بطرف دکن وغیره رویم * قوله دیگر
سبب بادپیمائی آه * ای دیگر آنست که بسبب غفلت و مدهوشی شاهزاده همراهیان
او که ازین جا برای انتظام آنجا فرستاده شده اند نارضامندی و بغاوت اعیان آنملک
از درگاه مقدس بسمع همایون رسیده بود و پس بادشاه برای تقرر ...
... این طرف رو نها افروخته * قوله انجمن را ...

الهی بلکه از این خیرخواهی ملازمان پادشاه کمی کنم ادای شکر نعمت
[illegible] پادشاه را نوعی و [illegible] کی (ارقام می‌بخشم) * قوله همیشه بهار * بعد لفظ بهار لفظ تسلیم در متن
نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * قوله از توجه شاهنشاهی آه * ای از فراوانی
توجه پادشاه خود که به نسبت من هست چگویم که در بیان نمی‌آید یعنی مرا به یقین نزدیک است
که به مشاهدهٔ این مقدمهٔ سعادت که عبارت از تشریف بردن شاهزاده بطرف کابل جهت
نمودن مصالحه میان مردمان کابل و گجرات [illegible] مشرف گردم * قوله که جز خیر
غالب آه * این [illegible] صلح کل است یعنی [illegible] که جز خیر غالب بوجود نیاید * قوله
بخاطر شکس * درین قول شین ضمیر را بطرف شیخ است * قوله چگونه
کرده باشد * یعنی توجه احسن می‌کرده باشم * [illegible] ارسال خط کتابت باهم دیگر
* را شد معنوی آه * یعنی خیرخواهی غایبانه که موقوف بر [illegible] است همیشه قوی بود
* قوله بقدر اندیشه آه * ای اندکی اندیشه * قوله شعار میرزایان است * ای خصلت
نازک مزاجان است * قوله برطرف شود * یعنی همان نازک مزاجی میرزائیت تا موقوف
شود * قوله محق آن شکر آه * یعنی [illegible] آن شکر که درانجاست گرداند و شکر را
درین جا طلب کند * قوله بسیار محرمانه * ای [illegible] بسیار مقبول شد * بکس *
بروزن رخش نام ولایتی است از ماوراءالنهر * قوله فرمانی که بشاه بیک * یعنی حکم پادشاه
جهت نوشتن فرمانی که بنام شاه بیک التماس کرده بود به مهر شرف صدور یافت فقط

۶۹

* شرح نامهٔ [illegible] آصف خان [illegible] *

این نامه بعد فوت یکی از عزیزان آصف خان در تعزیت تحریر یافته * قوله و در آن
[illegible] و در بیان ناشدگی بی‌صبری بطرف مقدمات عقلی و نقلی التجا بردن
[illegible] را و درین قول در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده صرف
[illegible] قطعهای صحابت [illegible] نا گزیر [illegible]

نزد لذا نوشته شده باید نوشت * قوله این است جواب سلام یار * باید دانست که
صادق خان در خط شخصی سلام شیخ نوشته بود شیخ در جواب آن این اندرز نوشت فقط

۶۸

* تسوید نامه که میرجعفر بیگ دیوان ملقب به آصف خان تحریر یافته صداقت آه *

باید دانست که مولد خان موصوف قزوین است یکی از پسران آقا ملا قزوینی بوده است
بدلالت لسانی و تیزی زبانی شهرت داشت و از بهادری و دلیری هم خالی نبود و چون که
بهندوستان نازل گردید طالع همایونش تا در دولت عرش آشیانی رسانیده بشمول
رافت خاقانی مرتبهٔ بخشی گری و دیوانی سرفرازی می یابد در سنه نهصد و هشتاد و یک هنگامی
که سرکشان و متمردان گجرات سر بشورش و فساد بر آورده میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره
می کنند و با او نائرهٔ قتال و جدال می افروزند در آن محاصره از خدمات پسندیده به ظهور
می رسد و در جلدوی آن بخطاب آصف خان عزت و افتخار می اندوزد و بمقام گجرات در
سنه نهصد و هشتاد و نه شبدیز روزگار خود را بداغ مرگ می رساند و یک پسر مسمی میرزا
نور الدین یادگار می گذارد و فقط * و دانستنی است که این نامه وقتی تحریر یافته که خان مشار الیه
بطرف گجرات وغیره جهت انتظام و انصرام مهمات مرجوعه آنجا فرستاده شده بود و از آنجا شکایت
امیری که همراه او بود ارقام ساخته * قوله حق بجانب ایشان است آه * یعنی از آنجا که
در این شکایت حق بجانب شما است بنابر آن ایمائی در باب ممانعت چنین فعل زشت
و اشاره در بارهٔ ترغیب بطرف اتحاد و وفاق آن شخص نموده بودم * قوله بآن کار خطا کننده *
ای بآن شخص کار خطا کننده * قوله و شرح آن را آه * ای تفصیل و بیان آن نصائح نمی کند
* محروم دلان * مردمان کم عقل و نادان * قوله که در این کار تحصیل آه * یعنی در
اظهار خیرخواهی تحصیل دوستی و دوستانی شما منظور من نیست و منظور من
است خاطر مرا بدین بهبودی شما باعث نشده * قوله وضع
[illegible] ان یار احسان پرور [illegible]

بیک تعلق مرا لازم و واجب گردانید شد * قوله گرفتم • این جا به معنی فرض کردم است * قوله
از جا رود * یعنی ناخوش شود * قوله الحمد لله که خیرخواهی آه * ای شکر خدا که التفات
شاهزاده سبب و علت خیرخواهی من بود که این وقت بجهت زوال التفات شاهزاده
آن هم زوال می پذیرفت * قوله روانه می کردند آه * یعنی پادشاه نزد شاهزاده
قاصد روانه می کردند • قوله شرف حضور داشتند • یعنی خدمت پادشاه حاضر بودند • جره •
نرینهٔ باز • قطاس • گاو بحری است که دم او را بر گردن اسپان و سرهای علم بندند • قوله
چون حکم بود آه • این قول شیخ در معذرت عتاب شاهزاده نوشته می خواهد که شاهزاده را
فریب دهد و رفع عتاب نماید پس می نویسد که چون حکم پادشاه شده بود که وقت
ارسال تحف برای شاهزاده تفصیل آن تحف بعرض مقدس پادشاه رسانیده فرستم
بنابران حسب حکم تفصیل آن عرض کردم و هنگام پیش کردن تحف آنچه مرا خیال فرستادن چند چیزها
شده بود مقبول خاطر پادشاه نیفتاد و از آن چیزها صرف باز و جره و قطاس حوالهٔ قاصد نمودند

پس قصور من درین جهت فقط

٦٧

* تشریح نامه که بعمدهٔ خوانین صادق خان ارقام یافته بود آه *

* قوله نشار خاص معنوی آه • یعنی محبت و تعلق خاص الهی. بجهت مطالعهٔ مثنوی مولانا روم مرا
سرگرم داشت • قوله که گرامی نامه • درین قول کاف مفاجات است که بمعنی یکایک
و ناگهان است * قوله اگر مرا از باطن آه • یعنی نامهٔ شما اگرچه مرا از تعلق خاص که با جهان آفرین
بود با موجود دنیاوی متوجه ساخت لیکن در اطمینان من سستی و خلل راه نیافت بلکه مسرت
ظاهری نیز رو داد و ظاهر من که غمناک بود همرنگ باطن من که شادان و خرم است
[illegible] ابهتر از این آه • ای شما را بهتر ازین که مطالعهٔ اخلاق ناصری نموده
[illegible] کمالات از قلاقری است ضایع نگردانید می خواهم و ازین
[illegible] اوقات در [illegible]

خواهم که بروز قیامت دران طرز و روش منافقان برانگیخته شوم * قوله سعادت
یار * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن یار محمد که نام پسر خان معزی
الیه است باید نوشت * قوله جوهر ذاتی شما * یعنی حسن انتظام و تدبیر شما * قوله
بنهایت گرامی است * ای بسیار نازک است * قوله این نونهالان * مراد ازان
این جا شاهزادگان است * مراتب کونی و الهی * مراتب کسبی و وهبی کسبی
آنست که به مشقت و محنت حاصل شود و وهبی آنکه ایزد تعالی عطا فرماید و فعل عبد
را دران دخل نباشد * حضرت صاحب الزمانی * مراد ازان اکبر بادشاه
* قوله اما عالم بشریت باقی است آه * یعنی هرچند شاهزاده خود عاقل و زیرک است
محتاج مشورت دیگری نیست اما ازانجا که عالم بشریت که عبارت از سهو و غفلت است
در ذات شاهزاده موجود و باقی است لهذا ابنابر مصادقت وجود مثل شما دانائی در خدمت
شاهزاده ضروریست * قوله خود را معاف نداشته ام * یعنی خود را در خیرخواهی
شاهزادگان معذور نداشته ام * قوله لهذا آه * ای ازانجا که صرف ترقی مدارج
دولت بادشاه مراد مطلوب است و بودن خود در تعلق دنیاوی تا حیات پادشاه
بدل اخلاص منزل خود قرار داده ام بنابران در فرستادن عرایض بشاهزاده نپرداخته ام
که مبادا در صورت ارسال عرائض بسوی شاهزاده بخاطر کسی رسد که بلحاظ آل اندیشی مرا
خیال این معنی که بعد مرگ پادشاه در عهد دولت شاهزاده هم بر عهدهٔ خود برقرار مانم در
ابلاغ عرائض خدمت شاهزادگان باعث شده است * قوله اگرچند بر مهات آه * یعنی
اگرچند روز بعد فوت پادشاه خود زنده مانم خدا خواسته باز در لباس تعلق دنیاوی باشم یعنی
تجرد اختیار نکنم و اگر واو عاطفه قبل لفظ اگر در متن نوشته شود ظاهرا مناسب بنظر می آید * قوله
خصوصا که به همین آه * یعنی خصوص وقتیکه خود شاهزاده به برادر برگزیدهٔ [illegible]
شاه [illegible] آن نوشته باشند درین صورت [illegible]

بود و باداد این عالم ... را بجهت حکمت خفی که عبارت از احتمال ظهور دوستی حقیقی از سلوک
[illegible] است و بجهت حکمت جلی که عبارت از انتظام احوال خلایق بسبب عدم علم بر
دوستی و دشمنی است میان همه کسان شایع و دستور ساخته * قوله پایهٔ اعتبار
شان از مدار اگذشته است * یعنی پایهٔ اعتبارشان از خاطرداری ظاهری که با نوکران عمر
معتمد مرعی می شود در گذشته است * قوله اصلی ندارد * یعنی این درویشی شما اصلی و حقیقتی
ندارد زیرا که سبب این درویشی صرف پیدا شدن رنجش در دل شما از طرف ولی نعمت خویش
که عقلاً و عرفاً مذموم و زشت است پس این درویشی را درویشی نباید خواند بلکه
بخیال شیطانی تعبیر توان نمود * قوله در مرتبه بظهور خواهد آمد * یعنی در جای بلند و قدر و
منزلت بظهور خواهد آمد * کارفرمایان ملأ اعلی * ملائک * سمنان * نام شهر ایست * جذبه *
کششی از طرف خدا * واقعه * خواب * قوله راجح آمد * ای گران و غالب آمد
* نعمت متعدی * نعمتی که بدیگری برسد * نعمت لازم * نعمتی که صرف بذات شخص قایم
ماند و تا بدیگری فایز نگردد * قوله اظهار رضامندی آه * یعنی اظهار رضامندی از طرف شما
نوشته بودند * قوله این کار را بانجام رساند * ای این مهم جنگ که در پیش است
بانجام رساند * خوشاب * نام قصبه ایست که از مضافات لاهور است * نکوت *
این لفظ در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن دنکوت که نام مقامی است باید
نوشت * خواجگی * نام برادر قاسم خان است * حفظ الغیب * رعایت چیزی
در پس و غیبت * العاقبة بالخیر * انجام شما بخیر باد و فقط

٦٦

* تشریح نامهٔ که بعهدهٔ جو ... مکان صادق خان تحریر یافته هموار آه *

[illegible] است مشتمل بر اندرز و تحریص و ترغیب صادق خان بجانب ایتلاف و اتفاق و ...
[illegible] طرف دکن جهت التیام و انتظام حال شکسته مردمان آنجا
انگیخته * قوله نمی خواهد که در آن روش آه * [illegible]

معروض دارند * معامله سر کردن * معامله فیصله کردن * قوله چربک صاحب ندانم * ای چرب
بادشاه خود کسی را نمی دانم * قوله بیاد میداده باشند * ای بیاد شاهزاده میداده باشند
* شبلان * دستار خوان سلاطین و امرا دخیره بمعنی طعام * یکه جوانان * یکتا جوانان
* قوله راه سخن نباشد آه * یعنی قدرت سخن گفتن در درگاه شاهزاده نباشد * قوله اگر
خوش آمد * یعنی اگر پسند خاطر شاهزاده آمد * قوله بعضی سخنان می شنود آه * ای غلام و بی
انتظامی در بارت شاهزاده می شنوم فقط

٦٣

* تشریح نامهٔ که بقاسم بیگ تبریزی تحریر یافته آغاز داده *

* قوله اگر ناملایمی که زمانه ازان آه * یعنی اگر امر مخالف طبع که زمانه ازان بسیار دارد بفراخ
حوصلگی و هم بدانستن فاعل حقیقی آن خدارا نور اچار * پذیر نشود زندگانی دشوار باشد
و زیست مشکل پس ازین جمله قائل ترغیب بطرف صبر و شکیبائی می کند * سبک روح *
کنایه از مردم خندان و بی تکلف * قوله رخصت فرموده اند * درین قول فاعل فرموده اند
ذات پادشاه است * قوله توجهات دایمی ایشان * ای توجهات شاهزاده * قوله
که ابدالی و بدلائی آه * درین قول حرف کاف در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای
آن واو عاطفه باید نوشت وابدال و بدلا طائفهٔ بزرگ از بندگان خاص حق تعالی اند بعضی
گویند هفت تن اند و بعضی چهل تن و مراد ازان هردو لفظ این جا بزرگی و خوبی است که معنی
لازمی آن هردو لفظ است فقط

٦٤

* تشریح نامهٔ که بقاسم خان میر بخشی ارقام یافته آغاز داده *

این نامه در جواب نامه ایست که قاسم خان متضمن شکایت پادشاه و ارادهٔ ترک چاکری
خود نوشته بود * قوله بی سابقه خدمتی * ای بی آنکه قبل پیدا ایشان [illegible]
[illegible] خدمت حق تعالی به ظهور پیوند ما را ابتدایست دعطای وجود و [illegible]
[illegible] خفی و جلی آه * یعنی اگرچه فرستادن نامه و قاصد [illegible]

٦١

* تشریح نامهٔ که با بو الخیر تحریر یافته برادر آه *

[illegible] نامه در جواب نامه ایست که ابو الخیر در باب اطلاع ظهور تسلی خود که بعد از غم مفارقت ابو الفضل وقوع داشت نوشته بود * بابا * کلمهٔ ترحم و تعظیم است و نیز به معنی پدر و جد * قوله همه جوش و خروش آه * ای اظهار اندوه و شادی این همه از نادانی انسان است زیرا که انسان را که این علم نیکی و بدی خود حاصل می شود در حقیقت هیچ است و اگر چشم معنی بین در یابد داند که همه امورات قضا و قدر خیر محض است هیچ امری لایق اندوه نیست * قوله جای سپاس گذاری خوشحالی آه * در میان لفظ گذاری و خوشحالی واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشته شده باید نوشت ای جای سپاس گذاری و خوشحالی ناشکری و اندوه که از انسان ظاهر می شود اذیت عظیم و اندوه سخت است * [illegible] * نام جائی است فقط

٦٢

* تشریح [illegible] بخدمت ابو الخیر تحریر [illegible] آه *

* قوله که جمیع برگزیدگان الهی آه * [illegible] زیرا که جمیع انبیا و اولیا که بدرجهٔ قبول رسیده اند این مرتبه را از جهت ترک خواهش فضول و غضب نامقبول بوده است * قوله لازم داند آه * فاعل داند و کند و غیرها مخاطب است * قوله مشورت به نماید * درین قول حرف به در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن نه باید نوشت * قوله از جا نرود * ای مغرور نشود فقط

٦٣

* تشریح نامهٔ [illegible] [illegible] نگارش یافته خاطر آه *

باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که قاسم بیگ همراه شاهزاده [illegible] دکن و گجرات رفته بود * قوله چنین بزرگی * این اشاره بطرف ذات شاهزاده است * قوله [illegible] * قوله حرف را در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده حرف ما نند باید نوشت [illegible] برادر از دربار در بارهٔ شاهزاده است * قوله بعرض رساند * قوله معروض دارند * یعنی بدرگاه والای بندگان بادشاه

باز در عمل ناصر جنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبهٔ خجسته بنیاد می شود و بعد ازان
در شهید مظفر جنگ باز بنیابت خاندیس سرمایهٔ افتخار می اندوزد و در وقت صلابت جنگ از
اصل و اضافه به منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و علم پالکی جهالردار ممتاز گشته بخطاب
امام جنگ مخاطب می گردد و در سنه هزار و یکصد و شصت و شش هجری بعالم بقا می شتابد و در
محاربات بسیار جرأت و در مقالات بی شمار بی باکی به ظهور می آرد و بمذکورات علی هم
مناسبتی میدارد و دو پسر کلانی ابو البرکات بهادر امام جنگ و دویمی شمس الدوله ابو الخیر
خان بهادر تیغ جنگ می گذارد دانستنی است که این نامه درجواب نامه ابو الخیر است
که مشتمل بر اطلاع و اظهار جنگ میان طبیعت و فطرت خودش به جهت آنکه طبیعت طالب انقطاع
از دوستان زمانه بود و فطرت راغب مصالحه و بالاخره فیروزمندی فطرت بر طبیعت ظهور
یافت بشرح نوشته بود * آویزه * علاقه و اینجا مراد ازان مقابله و جنگ است * قول
نوشته بود * فاعل نوشته ابو الخیر است * قول گذارده * ای گذارده بود فاعل
این هم ابو الخیر است * شگون * شگون نیک گرفتن * قول شگون حصول مرادات شمرد
آه * یعنی آن غلبهٔ فطرت شما را بر طبیعت شگون نیک حصول مرادات شما شمردم و بسیار
آرام یافتم * قول هرگاه * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن هرکه باید نوشت
* سپرد * بکسر اول و فتح ثانی به معنی قطع کند * قول ناگزیر وقت آنست آه * یعنی هر که
ارادهٔ مصالحه دارد ناگزیر وقت او آنست آه * قول و لخته لخته تصویر این * در متن نسخهٔ
مطبوعه عبارت تصویر این غلط شده بجای آن تصور آن باید نوشت * قول گر خیر محض آه *
این بیان پنج مضمون مذکور است اول خیر محض دوم خیر و شر برابر سوم شر غالب چهارم
شر خالص پنجم خیر غالب * قول غالب خواهد آه * لفظ خیر بعد لفظ غالب در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذ
نوشته ای هرچه پیدا می شود غالب خیر خواهد بود * قول و مرا به عاقل را *
[illegible] طبیعت که مائل بطرف شر و فساد است با خیر غالب [illegible]

من می گذرد چه نویسم که در نوشتن نمی آید * قوله چون دیده حقیقت بین آه
که چون دیده حقیقت بین من نظاره گی می شود از ظهور حال عجیب و علم غریب [illegible]
ملال جدائی شما است اگر بصبر و شکیبائی مائل گردم چه کنم * قوله اگر راضی شود آه * یعنی
اگر بجدائی شما راضی و صابر شوم اولا بنا فهمیدگی و نادانی منسوب باشم و ثانیا چون سبب
این جدائی خدمت و کار پادشاه من است لهذا خاطرم نیز اگر باین دوری خرسند نباشد از
عالم اخلاص و محبت پادشاه چه بهره و نصیبه داشته باشم پس ضرورست که بجهت اخلاص
و [illegible] که بحضرت پادشاه دارم ازین جدائی شما خرسندی مرا حاصل شود * قوله ازین سفر عافیت
انجام اصلاح احوال جمع کثیر * این قول را بتوانی اضافت باید خواند و این سفر را
سفر اصلاح اختیار باید کرد یعنی چون غرض اصلی ازین سفر اصلاح احوال جمعی کثیر که بوسیله
نیک اندیشی و نیروی عقل شه حقانیت و عظمت و شوکت پادشاه خاطرنشان ایشان جمع کثیر
گشته است هست و این قول شرط است و قوله آن گروه را از بادیه ضلالت بشاهراه
هدایت آوردن و مورد تفقدات خسروانی گردانیدن جزای آن پس می گوید که اگر
ازین دوری آزرده باشم از نیک اندیشی عالمیان بهره نداشته باشم فقط

* تشریح نامهٔ که با بوالخیر رقم یافته شایسته نگاه آه *

باید دانست که ابوالخیر از شیخ زادهای فاروقی است نسبش بشیخ فرید الدین شکر گنج رحمة الله علیه
میرسد وطن اصلی او نیاگانش رامپور سرکار خیرآباد صوبه اوده بوده است پدرش شیخ
بهاء الدین است ابوالخیر اولا بمنصب صدی سرفراز می گردد بیشتر سالی که نظام الملک
آصف جاه از مالوه اراده دکن می کند نام برده به همرکابی او تن میدهد چون که مرد عاقل و
صاحب رای و آزموده کار بود در نظم صوبه خاندیس بخوبی تنبیه و تادیب افواج مرهته
و کارهای نمایان و جانفشانی های شایان ازو بظهور میرسد و در عوض چنین خیرخواهی [illegible]
چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عنایت علم و نقاره عزت و [illegible]

نامهٔ بفیضی

...و هزار بار روش پختن طعام بنظر در آمده با چندین مشق علم و مشاهده اگر به پختن قیام نماید و کمال کوشش در آن بکار رود هرگز این آرزوی عمل صورت نه بندد پس باید دانست که اصل همه کار آنست که قوت علم مفید عمل نیست و تا کسی جد و جهد فراوان برپا و با حقیقت دفع مباشرت اعمال خسیسه نمی کند او را اعمال حسنه بهم نمی رسد الله تعالی چنانچه شما را علم عطا فرموده عمل هم کرامت فرماید و در متن نسخهٔ مطبوعه بجای دفع دفعه و بجای خسیسه خسته غلط طبع شده درست باید نمود * قوله هم آغوش تفویض * ای هم آغوش رضا و تسلیم

* قوله والعاقبة بالخیر * ای انجام شما بخیر مقرون باد فقط

٥٦

* تصریح نامهٔ که بفیضی ارقام یافته الله تعالی آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که شیخ فیضی بعد فوت والدهٔ خود بشیخ ابوالفضل در تعزیت نوشته بود * قوله با اسیری طبیعت آه * ای بسبب اسیری شان ضعفا در دام طبیعت که مقتضای آن طبیعت گریه و بی قراری است عقل خدا آگاه ندارد و حرف با بالاست در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن صرف به باید نوشت * قوله که طبیعت برهم خورده آه * یعنی تا که طبیعت رنجیدهٔ مرا که بکذب مدعی معرفت هستم ازین تسلی اطمینان بهم رسد * قوله از مشاطگی طبیعت آه * ای از اطاعت و تابعداری طبیعت * قوله نبرد نامردانه تسالی آه * نبرد نامردانه جهت آن گفته که نبردی که با دیگران است مردانه است و با نفس خود نامردانه * هوشیار مغز * چست و چالاک * ملکات * جمع ملکه آنچه متمکن گردد در طبیعت * قوله آمین رب العالمین * قبول کن پروردگار خلایق این تمنا را فقط

٥٧

* تشریح نامهٔ که بفیضی تحریر یافته هشتم آه *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که پادشاه ابوالفیض فیضی را برای اصلاح افغانان ... بطرف لاهور فرستاده بودند * نوعات * اقسام اقسام * قوله چه نویسم آه * ... است * و قوله آنچه از دوری آه * مبتدای موخر یعنی آنچه رنج از دوری شما بر دل...

صبر را بار نیست آه * ای در صورتیکه در معاملهٔ مرگ صبر را که بوئی از اندوه میدارد وجهت آنکه سبب وجود صبر اندوه است دخل نیست نی بوی اندوه و حزن هم جایز نیست جزع چگونه جایز خواهد شد * سخن فرسوده روزگار * مراد از ان این جا مثنوی مولانا روم * روز ام الحوادث * روز قیامت * دلها بخشیده آه * ای بیدلان و بیجانان را که مراد از ان بی صبران است دلها بخشیده یعنی تسلی بخشیده * اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن * تحقیق ما ملک خدا هستیم و ما بسوی او رجوع کننده ایم فقط

* تشریح نامهٔ ۵۵ بعضی از نامها نقد معنا و شمه آه *

* تریاق * معجون است مشهور دافع زهر که فارسی آن پازهر است * مسمومات * زهر داده شدگان * برماند * نام جائی * قوله آبله پای سر منزل آه * شیخ در حق خود می نویسد که در حادثهٔ والدهٔ مغفوره خسته بسر منزل صبر که سابق ازین همان صبر به جهت شمول اندوه نسبتی داشت و درین زمانه بسبب کم شدن کارهای نیک ممدوح بیگوان شده است رسید * رضا * خوشنودی که بعد از صبر دعاوت مکاره وغیره حاصل شود * تسلیم * تسلیم آنست که در اوامر و نواهی الهی و اوضاع نبوی اگرچه موافق طبع نباشد و در وقوع نوائب و مصائب دنیوی که خلاف طبع آدمی می باشد آزاری و کراهیتی بدل ره نه نماید و در ان رغبت تمام تن در دهد لهذا شیخ می نویسد که از بلندی حوصله بمرتبهٔ رضا که به نسبت تسلیم ادنی مرتبه دارد راضی نمی شوم و مرتبهٔ تسلیم را که اعلی مرتبه دارد لایق شکرگزاری خود میدانم * مراولت * عادت کردن در چیزی * سامری * نام مردیست که بر حکمت گوساله از طلا ساخته گروهی را بعبادت او خواند * قوله و آنچه مرقوم شده بود آه * دانستنی است که فیضی در باب بیان کثرت اندوه خود بطور حیرت و تعجب نوشته بود که هرچند جزع و فزع میدانم که بالاتفاق زشت است با اینهمه عالم ابلغی در بی صبری من فائده می بخشد پس شیخ جواب آن در ایراد تمثیل می نویسد و میگوید که ای

و انزد همه ثابت کرده اید * قوله گمان خوبی بپایهٔ آه * ای بجهت موافقت کردن شما با قاسم خان گمان خوبی شما که مرا بود بپایهٔ یقین رسیده آفرین بر فهم و فهمید خود هستم زیرا که هرچه شمارا دریافته بودم همچنان بر آمدید * قوله مرد آنست که ناملایم را خریداری کند آه * ای مرد آنست که مخالف طبع خود را خریداری و گوارا کند چنانچه شما از قاسم خان مخالف طبع خود را برداشت گردید * در خوردن * ملاقات کردن * قوله ولی این میسر نشود آه * یعنی اگر خریداری امر خلاف طبع که مرتبهٔ اعلی دارد میسر نشود از کسی متنفر نشدن و با مردمان زمانه بکشاده پیشانی در خوردن کند که این مرتبه ادنی است لسان الغیب * خواجه حافظ را می گویند زیرا که او احوال غیب می گفت پس باین لحاظ لسان غیب او را می گویند * قوله هر بخت بلندی آه * ای هر بخت بلندی که در سرانجام این دنیا برین قول * آسایش دو گیتی آه * عمل کند هر گز غم از مقصودی گرد خیال او نگردد و همیشه با مراد و مقصود خود زیست نماید * قوله گزین روش آه * ای روش پسندیده بترکیب مقلوب و ازین همان تلطف با دوستان و مدارا با دشمنان مراد است * قوله در باب حقیقت اندوز آه * یعنی در باب فرستادن خواجه شمس الدین بدرگاه پادشاه سابق ازین نوشته بودم * قوله اگرچه صحبت امثال آه * ای اگرچه صحبت این چنین راستان در دنیا پیش هر کس بغایت مغتنم است اما از انجا که اولیای دولت را همیشه نظر در کار آقا و ولی نعمت خود می باشد نه در کار و غرض خود پس لهذا مناسب که غرض خود موقوف داشته خواجهٔ مذکور را بدرگاه والا بفرستند

* تشریح نامهٔ که بعضی تحریر یافته بنام ... آه *

دانستنی است که این نامه شیخ وقت فوت مادر خود در تعزیت بشیخ فیضی برادر خود تحریر نموده * ناظم نا کشنده مهره در رشته * معقول * علم منطق و حکمت و غیرها * منقول * علم حدیث و فقه و غیرها * غائص * بآب فرو شونده * کار * جمع بحر دریا * فروع و اصول * علم فقه و علم اصول * قوله ناظم معقول آه * ای دانندهٔ علم معقول و علم منقول و نکته دان علم

اگر جرأت نمی‌نمایم • قوله آنجا که متاع رسائی آه • یعنی از آنجا که دریافت حقیقت
هر کس شما را حاصل است لهذا کسی را احتیاج اظهار دوستی خود نیست اما از آنجا که
احمقان که پای بند رسوم و بد نام کننده نکو نامی چند هستند از دون همتی من بخاطرم جائی و گذری
دارند پس اگر بخوف و ترس آنان این قدر که در معذرت ارقام نامجات بشما می‌نویسم
نه نویسم آن کم همتان بدگمان خواهند شد بنابر آن بارقام این قدر پرداختم فقط

* تشریح نامهٔ دهم بزین خان کوکه تحریر یافته گرامی نامه آمد *

دانستنی است که این نامه بجواب نامه ایست که زین خان در باب تاب نصایح و غیره نوشته بود
• قوله بایست وقت استسلام رفته آه • ای آنچه شما درخواست تحریر اندرز و موعظه کرده اند سبب
وقت تواند بود از من کرده بودید حال آنست که برای نصیحت کردن شرط اول خود را
مهذب ساختن و هنوز خود را مهذب نه ساخته‌ام زیرا که حقیقت شروط نصیحت کردن در دو چیز
منحصر است یکی دانستن نیک و بد و دیگر کاربستن یعنی یکی آموختن و دیگر عمل کردن بر آن و
حال آنست که نفس اماره من در میان تحصیل علم نیک و بدی افتد یعنی کردار بد را کردار نیک می‌پندارد
و بجهت خطای خود میداند که چنانچه دانای دقایق نیک و بد است عامل کارهای شایسته هم هست
پس بسبب عدم تیسر شروط نصیحت نصیحت کردن نمی‌توانم • قوله این شرط • ای شرط
علم و عمل • قوله دگر من نفور رهیسی آه • یعنی اگر علم و عمل بهره ور بودی من رنجیده را که در
سفر آخرت مستعجل ام بعلت اینکه خاطر دوستان آزرده شود کی در اندیشه می‌گذرد که از
دوستان حقیقی حق را باز دارم زیرا که این حق پوشی کار دنیاداران است و حق آنست که
آن کس که از گفتن حق ناخوش شود لایق دوستی نیست • قوله نه آنست • ای سبب نه نوشتن
نه آنست • قوله بعیار آن خردمشرب آه • ای بدریافت و امتحان شما پسندیده آمد • قوله
و آنکه بقاسم خان آه • باید دانست که قاسم خان مرد سرکش و متمرد بوده است پس لهذا شیخ
می‌نویسد که شما از بلندحوصلگی خود دلش بدست آورده اید گویا اندازه و مقدار نیک نهاده اید

نکنم ناچارم لیکن بسبب بلندی حوصلهٔ شما که باعث ترک مسرت ظاهری و اظهار درد باطن است و از پستی حوصلهٔ مصاحب شما که باعث ترک درد و اظهار مسرت است خاطر خود را هم از اظهار مسرت و هم از اظهار درد بر داشته سخن دیگر می گویم و بجای ایشان که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ایشان که بمعنی آوردن است نوشتن مناسب و انسب است * قوله سخن همان است آه * ای اگرچه در باب آمدن شما گفتگوی بسیار در فراهین نوشته شده لیکن سخن مقرر همان است که در فرمان قلانی مذکور است * قوله فی الواقع اگر مهمی مانده * این قول بیان سخن مذکور است یعنی اگر فی الواقع در جنگ گاه کاری مانده باشد تا عرصهٔ یکی ازین دو ساعت که در انجا هستند توقف فرمودن لایق است * سربراه * سرانجام دهندهٔ کار * موعد * زمان وعده * قوله فرمان بموعد بیست روزه * یعنی در فرمان شما مهلت بیست روز در آمدن جایز داشته شده فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته سیوم آبان آه *

* قوله جشن وزن همایون * یعنی جشن وزن جسم مبارک پادشاه باید دانست که در هر سال یکبار جسم مبارک پادشاه را مقابل نقره و زر وزن می کنند پس هر قدر که زر و نقره هم وزن بدن مبارک می شود آن را بفقرا و غربا خیرات می کنند و آن روز جشن عظیم می نمایند * قوله صد مسرت بخش * قبل لفظ صد حرف قاف و الف در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت تا لفظ قاصد خواندن در آید * قوله ما چون دیرگاه است آه * ای چون مدتی شده که اظهار شوق و محبت دستور و رسم منافقان و دورویان که صرف اظهار اشتیاق بر زبان دارند و دل آنها ازین معنی بی بهره است شده بنابران خود را بصدد زور و تدبیر از اظهار شوق و محبت باز داشتم * قوله حواله بدریافت صحیح آه * ای دریافتن شوق را حواله بدریافت صحیح شما نمودم فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته صحبت آه *

انیست * قوله اکنون آدمی آه * یعنی اکنون آدمی بعلت صحبت بد و نادانی شهوت و عصمت
را حاصل زندگانی شمرده در عیش و لذت فرو میرود و در هر دو اعتدال را نگاه نمی دارد
* قوله قدری کار باید کرد * ای قدری دوا و علاج بیماری های مذکور باید کرد * قوله مرآت عیب
خو آه * ای بمشاهدهٔ عیب دیگران دریافت باید کرد که آن عیب در تو هست یا نیست
* قوله خوش می گفته آه * بعد لفظ خوش لفظ آمد در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * معربد *
جنگ جوی و بدخو * قوله دیگر نه امروز آه * ای دیگر آنکه نه بالفعل بلکه مدتهاست که جاسوسان
امین و راست گو نایاب اند * قوله از هم نپرداخته باشند آه * یعنی از هم وا گذاشته [?]
باشند * تقاریر * جمع تقریر * مهم تر * عظیم تر * قوله وقتی باین آه * ای وقتی
برای عدالت معین و مقرر باید نمود * قوله فرض عنایی آه * ای تدارک و تلافی که دیگر وقت
وقت اداء [?] فوت شود * قوله از دردلهای شکسته آه * ای از دل درویشان
و عابدان همت و دعا باید خواست * مجذوبان جمال * عارفان باهوش * مجذوبان جلال *
درویشان و عارفان که از خود رفته اند و هر وقت در جوش و جلال می مانند فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه ارقام یافته بقا وصه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که زین خان بعد از فتح متضمن معذرت و حیله در
دربارهٔ توقف نمود بطرف گجرات که در انجا جنگ روداده بود ارسال نموده بود * قوله
افسون جراحت افزای آه * افزای در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن زدای باید نوشت
* قوله به حرف اجه آه * این قول نعت مستمند است * قوله الهام کنند آه * بعد لفظ کنند لفظ لایق
که خراست در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید دست * قوله الحق اگر محاسبه نمود آه *
یعنی اگرچه ظاهرا خط شما از روی اشتمال خبر فتح مفرح و مسرت ده است لیکن من که
[illegible] و تامل اندیشی هستم در حق من آن مفرح بدریافت آنوقت شما به مقام جنگ گاه که
[illegible] خط شما مفهوم است در [illegible] و این در برابر صد درمان خریداری اگر [illegible]

اینکه اگر این مهم باهتمام بادشاه ساخته شود امر حقیر بظهور رسیده باشد و اگر خدا نخواسته
شکستی بروی کار آید بسیار بد کرده باشند و ننگ و شرم این بسیار باشد * قوله بهار
در امثال این امور کنکاش آه * ای هرگز در کارهای محاربات و معارک که بهرهٔ بهادران
در ان می گرزد صلاح و مشورت با مردمان کم حوصله نباید نمود و اگر اتفاقاً غرور تاش و ریت
با آنها باید کرد پس عمل بران نباید نمود و صرف سخنان آنها باید شنید * قوله آنچه من شمارا
فهمیده ام آه * این قول جهت ترغیب زین خان بطرف اهتمام جنگ نوشته ای آنچه من
بنظر خانه ان شما از لیاقت شما عظمت و همت شما دریافته ام * قوله اکنون آن که حکم شده
است آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه بعد اکنون لفظ آن ظاهراً زاید است و بعد لفظ
شما بجای می فرمائید می فرمایند غلط طبع شده * قاسم خان و آصفخان * نام منصبداران گرات
* خاف * نام شهرست از خراسان و بای نسبت است دران * قوله چنین باشد * درین قول
در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ چنین لفظ این فروگذاشت شد و باید نوشت ای سابق ازین در فرمان
مرقوم شده بود که اگر نمر حالی را ایکنک خواهند پسند و مرغوب باشد لیکن آنزمان وقت کفایت
نکرد که این معنی بنویسم که بخاطرم میرسد که اگر مثل خواب راستی هر گاه باشد بهتر است
* نشاء صورت * دنیا * قوله به اوقات آه * لفظ اوقات در متن نسخهٔ مطبوعه غلط
طبع شده بجای آن لفظ عرف باید نوشت ای اوقات گرامی را همه صرف سرانجام امورات
دنیاوی نباید کرد بلکه حصه از اوقات را برای راحت تن مثل تنعم و سیر و تفرج خود باید بخشید
و بخشی از اوقات جهت آسایش جان مثل خواب و استراحت باید داد * قوله و در
انچه نفس ناطقه را آه * ای برخی از اوقات را در انچه بدرستی نفس ناطقه مثل تهذیب اخلاق
وغیره بکار آید اشتغال باید نمود * قوله تا پی جلب منافع آه * ای قوت شهوت را خدای
برای این آفریده که از ان تحصیل منافع مثل خوردن وغیره نماید و قوت غضب را جهت
دفع مضرت ها مثل احتراز از آتش و دیگر بلیات پیدا ساخته و ازین سرد و جملی

دوستان را بر دوش انداخته باد دوستان دوستدارانه خط و کتابت موقوف نموده زیست
[illegible] نموده [illegible] دوستان خود را بدان تسلی می بخشم که ارسال رسل و رسائل که در اصل از
[illegible] دوستی بوده است چونکه حالا در گروه منافقان رواجی تمام دارد ازین رسم
[illegible] کنار جویم بلکه بالفعل عدم ارسال رسل و رسائل آثار دوستی شده است و
این [illegible] مع معطوف خود مبتدا است ❊ و قوله پس با ثانیه آه ❊ ای با ثانیه که عرف محبت
[illegible] گزین ایشان باشم چه گنجایش داشته باشد که بنامه و پیغام که حالا رسم منافقان شده است
پیش آمده باشم جبر آن ❊ دشمن خود ❊ یعنی عیب جوی خود

۸

❊ تشریح نامه که بزین خان کوکه تحریر یافته ایزد آه ❊

نادر خان ممدوح مسماه میمنه جهان اگه عرش آشیانی است و انگه در هندی زنی را گویند که برای
حفاظت بیرون خانه همراه طفل می رود و پدر خان موصوف خواجه مقصود هروی است و زین خان
اول در سلک ملازمان عرش آشیانی منسلک شده به منصب دو هزار و پانصدی
اختصاص و عزت می یابد و در سال سی و پنجم از جلوس عرش آشیانی خان معزی الیه به تنبیه و
تادیب زمینداران کوهستان شمالی رخصت می یابد و سال چهل و یکم به منصب پنج هزاری
سرفرازی حاصل می کند در سنه هزار و دهم هجری طایر روحش بآشیانه فردوس برین
پرواز می نماید و خان مذکور مرد شجاع و بهادر و عاقل و بلند حوصله بوده است فقط ❊
باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که زین خان کوکه و شاه قلی خان محرم و شیخ زید بخشی
بجهت تدارک تاریکیان غارت گران که بطرف گجرات بر سید حامد بخاری ریخته بودند و او در آن
جنگ کشته شده رفته بودند ❊ الغار ❊ الغار و ایلغار به معنی شتابی هر دو درست است
❊ دهاس ❊ نام جائی است در نواحی گجرات ❊ قوله تاریکی ❊ لفظ تاریک را بیای وحدت باید
[illegible] قوله تاریکی نام افغانی و تاریکیان که نام مذکور شده منسوب بطرف وی ❊ قوله چه لائق
[illegible] آه ❊ ای چه لائق و مناسب که بادشاه بذات مقدس خود توجه فرمایند برای

دوستی نباشد * قوله اوست آه * یعنی چنین خیراندیشی که امید بدو داشتیم ...

بابان خود بازی نموده ناراستی اگر چه ظاهر شود کجاست آن گوش که شنود ...

نزد اهل دنیا آن خیراندیش نزدیک اهل دنیا باور نمی باید خصوصاً که در پهلوی اهل ...

هجوم مشاغل دنیاوی میان خیراندیش و بداندیش تمیز کم دست افتد و با این همه ...

دنیا خوش آمد دوست هم گشته اند * قوله قند رتلخی دارد * یعنی اندکی تلخی دارد * قوله

بر خرمی و خوشحالی آه * ای بعد آمدن شما درین جا هیچ کدورت و غبار بدل آیینه منزل

شاه نخواهد ماند بر خوشحالی و خرمی شما دیگر نخواهد بود * و قاد * روشن * قوله اگر به ظاهر

چنانست آه * ای اگر به از آثار و علامات ظاهر چنان است که تا حال بعزم آستانبوسی شاه

متوجه شده باشند با این همه اگر خاطر روشن شما اشتیاق دریافت حقیقت در بار داشته

باشد دیگر سخنان گفته آید که بهر دو جهان بکار آید فقط

* تشریح نامهٔ که با اعظم خان گوکلتاش مرقوم گشته بود صد آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اطلاع رسید نامهٔ اعظم خان مع اظهار معذرت در ارسال

خط و کتابت * قوله تو که از سود و زیان خود گذشته آه * یعنی از آنجا که تو بسبب غلبهٔ توجه

بسوی خیرخواهی آقای خود و خیریت و عافیت خود از سود و زیان خود دست بردار شده

پس سبب چندین خوشحالی چیست خصوصاً که منشای این خلوت که از آن خوشحالی حاصل

گشته بذریعهٔ خطای زبانی سایبان مذکور که نیز احتمال کذب و دروغ هم دارد باشد پس

درین صورتها هرگز محل خوشحالی تواند بود * تعاقبان شهرنشین * دنیاداران * قوله چرا

چنین نباشد * یعنی البته تعاقبت طمع در مصادقت خرسندی باشد و این جزای تو که چون امریست

... * قوله بر آن نهاده اند * یعنی در مصادقت و فاعل نهاده اند کارکنان قضا و قدر است

* قوله بر دوش دوستدار انداخته آه * درین قول ... لفظ دوش ...

... احتمال با دوستان فروگذاشت شده باید نوشت ای ... طالب ...

مردم سفله بجای مردم شریف در عهده ها مقرر می شوند اگر از وی رنجش گله کند در آنجا گله کند که
آن جای گله است نه جای گله تقرر خدمت مهر است چه مهر بجز نقشی پیش نیست * قوله هر که از
چیز کهتری خود سخنی گوید آه * یعنی هر که از غیر کفوی خود شکایتی گوید او را کفوی خود ساخته در
آزار خود می کوشد زیرا که در صورت تعرض آن غیر کفو حسب رذالت و کمینگی او سخنان
ناملایم از وی به نسبت آنکس ظهور خواهد پیوست * قوله فنا و زوال پیشینان آه * ای
عجب است که فنا و زوال پیشینان مثل دارا و سکندر و غیرهما که در تاریخ نامهای باستانی
دیده اید عبرت بخش شما نیست * ارجمند معنوی * بهبودی و مرتبه آخرت * بزرگی ظاهری *
امارت و توانگری * قوله قسم دوم آه * ای در قسم دوم خود از خاندان آزرده
بودن کفر است پس چه جای شکوه است و در آن دو لفظ صاحب که قبل لفظ شکوه در متن
نسخه مطبوعه طبع شده غلط است ترک باید نمود * قوله از فراوانی آه * ای صاحب
اخلاص بدیگر چیز مشغول نمی شود بلکه خورسندی خود را در بی رواجی اخلاص خود که
عبارت از عدم ظهور انعام در مقابل اخلاص است میداند * قوله مرا نزدیک
یقین است آه * ای هرچند مرا یقین است که شما از گروه مخلصان هستید لیکن از انجا که
بشریت و افزونی امورات و هجوم مصاحبان بد است اگر با این اسباب مصدر شکوه
و اعراض و غیره شوید دور نیست * قوله در اندوه ماند آه * یعنی چاره جوینده بعد علم بر
چاره اندوه خود همیشه در اندوه دیگری ماند و آن اینست که چرا بی تامل و تفکر از دیگری چاره
اندوه خود پرسیدم و خود بتامل و غور آنرا ندانستم و معلوم نکردم یا آنکه بسبب استفسار
چاره اندوه خود از دیگری آن کس را احمق می توان گفت و احمق همیشه در اندوه می ماند
* قوله نیز چون در فاعل اشیا آه * ای نیز چون بداند که فاعل همه چه خیر و چه شر و چه نیک و
چه بد خدای تعالی است هرگز غم و غصه و شکوه و شکایت بخاطر او راه نیابد درین صورت آنقدر
[illegible] است او افتد که محتاج ناصح و غیره نشود * قوله هستی دوست آه * ای دنیا

نیست بنابران [illegible] چند [illegible] اول بی ویسم و کاطلب خود

را که خاطرا و آزار یافته دا اهمه خود است و آن واهمه این است که بزعم فاسد خود

می داند که بسبب خیرخواهی و عقل من قدر و منزلت به درگاه خاوندمن نیست مرهمی بی. بخشم

* قوله در سودا این زیان منه آه * ظاهرا این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده. بجای آن

درین سود از زیان منه باید نوشت ای آنانکه در قسم اول منصف و صاحب تمیز اند اگر درین

سود از زیان مند می شوند تا هم آزرده خاطر نمی شوند زیرا که بتجربه میدانند که در سوداگری سود و زیان

هر دو متصور است * قوله الحمد لله که در راستی آه * ای الحمد لله که شما از گروه بی تمیزان

و نامنصفان نیستید بلکه در راستی و اخلاص شما همه کس متفق اند * گروه ثانی * مراد از ان

صاحبان اخلاص * قوله شکوه آه * بعد لفظ شکوه لفظ شما در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده

باید نوشت یعنی پس شکوهٔ شما از قلیچ خان حسابی ناشد * قوله با جمعها * ای بتمام

آن خدمات مذکوره * قوله نام میرزا رابه آه * یعنی چگونه شما را رسد که پس نام

میرزا رابه کرا و هم در جنب شما هیچ قدری ندارد و بر زبان خود برده او را در مقابل خود

آرید * قوله آری اظهار رنگ آمیزی آه * یعنی آری این شکوه و شکایت شما از کمتریان نتیجهٔ

قوت غضبی است هرگز از مثل شما بزرگواری نمی زیبد که غضب را در مزاج شما این قدر دخل باشد

* قوله واگر اعراض از رهگذر آه * ای اگر سبب اعراض و انکار شما از خدمات مفوضه

طعن و طنز مردمان مذکورین می بوانده و در زمان سابق هم اعراض می توانده بهمین وجه پس چرا

سابق از خدمات اعراض نکردید * قوله و خلاصه همان سخن است آه * ای هرچه اصل و

سبب این اعراض و شکایت شما بادشاه تجویز فرموده اند در حقیقت همان است و آن

این است که چند بد معاشان و مفسدان و کمیزگان در مصاحبت و منادمت شما جمع شده

باعث آن شده اند که از شما چنین ناقدردانی و نافرمانی و شکوه و شکایت درمقابل [illegible]

شکر الطاف و عنایات بی پایان شاهی سرزد * قوله چه مردم [illegible]

* قوله در سایه مطالعهٔ عمر گرامی آه * ای اگر در مدت هفته و یک ماه تواند
[illegible] عمر خود بگیرند پس لازم که در عرصهٔ یک سال یکبار حساب عمر گذشته از
[illegible] و تمیز نمایند و بی تکلیف تمیز دهند که غیره بی باکانه بدل فکر منزل خود ملاحظه فرمایند که در
نه پایان سابق چه قدر کار نیک و چه قدر کار بد کرده اند اگرچه درستی ایام ماضیه محال اما ازین فکر
و دردواین قدر فایده متصور می تواند شد که زمان آینده در گمراهی نگذرانند * حریق *
سوخته * مطاعن * جمع طعن عیب کردن * لئام * جمع لئیم ناکس * قوله کرده و چرا آه *
ای نزد رخود را ابرا اظهار عیب شما و روده خود در اجای طعن ناکسان ساخته شما را تصدیع دهد
* [illegible] معنوی * نهمت * نشا کثرت * دنیا * مهمک * کوشش کننده * خذ
ما صفا ودع ما کدر * بگیر آنرا که صاف است و بگذار آنرا که کدر است * ملتبس *
پوشیده * حکیم علی الاطلاق جلت حکمته * دانا در هر وقت و زمان و بزرگ است دانائی او
و مراد ازان خدای تعالی * قوله صلاح حال هر گروهی بوجدی آه * ای خدای تعالی بهبودی هر
گروهی بذات شخصی بازبسته است * قوله چنانچه نظم امور آه * ای چنانچه انتظام بدن
انسانی که مشهور بعالم صغیر است به حسن تدبیر نفس ناطقه متعلق است همچنان ثبات عالم
کبیر که عبارت از دنیا است متعلق بذات حاکم بارای است * سویت * برابری
* قوله گماشتگان اویند آه * ای گماشتگان نفس ناطقه اند * و الا آه * ای و اگر
تدبیر نفس ناطقه او غیره از روی برابری نباشد احوال بدن از صحت و عافیت جدا شده
بفساد انجامد همچنین اگر بادشاه از راه سویت سرانجام مهام انام نماید هر آینه
مردمان تابع او شوند و نه عرعیب ذلیل و خوار و هلاک گردد * رای رزین * رای
[illegible] * شوارد * جمع شارد رمنده شوارد ایام متفرقات ایام
* حرکت کننده * کبار الناس * مثل عوام
[illegible] الزمن الحور بعد الکور [illegible] پناه بی برم

ششم

و آزموده کاران از قدیم کماهو معلوم بل مشهور است * اقتفاءً لآثار
والاً عمالاً بمرضاتهم * به جهت پیروی آن گروه و به جهت خوشنودی آنان [illegible]
دوستان حقیقی که بالا مرقوم گشتند * قوله استماع * درین مقام استماع
مطبوعه غلط طبع شده بجایش اسماع که بمعنی شنوانیدن است باید نوشت * معایب
معیب عیب * قوله بنا بر آن اقتضاء آه * ای بنا بر اینکه دوستان حقیقی عیوب دوستان
خود را ظاهر کنند هرگاه که با شما ملاقات حاصل شده پاره از اوقات ملاقات را در
شنوانیدن عیوب شما گذرانیده و بعضی از زمان مواصلت را در شنودن آن صرف نموده
* قوله اگر به این دو حالت آه * یعنی یکی شنوانیدن عیوب شما و دیگر شنیدن عیوب
خود چنانکه باید و شاید بظهور نرسیده لیکن چون سبب آن کمال محبت هر دو جانب
بوده بنهایت خوش حال می بودم * طریقهٔ انیقه * راه خوب * مراد ازان این جا
همان عیوب شنوانیدن و شنیدن که مرقوم گشته * ملاطفات عرفیه * گفتگوی رسمیه
مثل اظهار اشتیاق و خوشامد وغیره * فصلی چند * فقره چند * نکات خلقیه *
نکتهای که منسوب بطرف رسمی عادت است * مقصود بالذات * خلاصه
* قوله مرقوم سازد آه * ای این معنی را مرقوم سازد که از عجایب حوادثات روزگار
ما آن است که با وجود اینکه علم اخلاق خلاصهٔ جمیع علوم است علماً و عملاً نیست و نابود شده
یعنی نه کسی اخلاق میداند و نه کسی می کند * قوله قطع نظر از ین که این مطلب علیه متفق
علیه آه * یعنی اگر اعتبار کرده نه شود این معنی که اخلاق وغیره پسندیده عالیان روزگار
است در حقیقت بخاطر بزرگ شما چه می رسد که اخلاق وغیره خوب است باید دید ازان
که معلوم شود که مرا با خوبی دارد پس ازان ظاهر شده که آنچه خلاف آنست باطل و
ناحق و قبل لفظ آنچه واو که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده زاید است
نیک احباب که مهمان * ممیز * تمیز دهنده * [illegible]

ضرورت را امسال این چنین امور خفیفه کرد غم و شادی بودی * قوله خود را درین دولت ابد
قرین که خدمات آه * درین قول بعد لفظ را حرف کاف درمتن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت و بعد لفظ
قرین کاف غلط طبع شده حک باید کرد * دُنیّی * به تشدید یا منسوب بطرف دنیا را دران
دُنیّی برادران دنیاوی * قوله حمل آرائی این طائفه آه * ای اظهار خوبی و اوصاف
اولیای دولت پادشاه نمایم * قوله خدیو جهان را متغیر گردانند * ای مزاج پادشاه را از عدل
و انصاف گردانیده بطرف ظلم و ستم مائل گردانند * قوله لیکن چون درین کار آه * ای اگرچه
پادشاه ما را احتیاج خیرخواهی ما مردمان نیست لیکن چون درین اخبار و اشاعت حال ملازمان
شاهی آرایش و تغییر و تبدیل از طرف خود می‌کنم و هرچه می‌گویم گویا آن ودیعت و امانت
نهادهٔ دست خداست بنابر ان امید هست که این کار در دنیا بکار آید * قوله کساده
لوحان سبق را آه * ای جاهلان و بی‌علمان صاحب طبع و آمادگی علم دارندگان را بمراتب
چهارگانهٔ اخلاص که عبارت از خالص کردن دوستی و بی‌ریا کردن عبادت و بی‌ریا داشتن
دین و ساده کردن دل از اغراض دنیاوی است بر تفاوت آمادگی طبائع و سادگی مزاج‌ها
رسانده کامیاب دنیوی و اخروی گردانم کسی را بصحبت خود و کسی را به نصیحت خود
* قوله تا بموجب نص آه * ای تا بموجب حکم خردمندان من هم آرزومند طبیب چاره‌گر باشم
* قوله خالص خود را در هلاک * ای کسانی که خالص خود را در مکر و فریب که در حقیقت
هلاکی است می‌اندیشند آنها را بتدبیر شایسته راه راست یابنده گردانم * قوله حیران
مطمئن آه * ای حیران در صنائع و بدائع الهی و مطمئن و خاطرجمع از طرف هوا و حرص
و خواهشهای نفسانی * قوله چنین باشد آه * ای هرگاه شب و روز در اصلاح حال
خیرخواهان پادشاه و غیرهم سرگرم باشم * قوله هرگاه امروز در دولت آه * ای هرگاه
... بالفعل در دولت پادشاهی مثل شما کو خدمات پسندیده و غیره و در ضمیمهٔ ...
... در نظر من نباشد درین صورت ...

شده ضرر ورباید نوشت ای دوم آنکه یکی از ملازمان را که راستی وپیش بینی و بردباری و
نیکوکاری او یقین داشته باشند بخوبی تدبیر وحسن سلیقهٔ خود با او آنچنان قرار بدهند که
امرحق را بی آمیزش خوشامد که همان خوشامد خوش کنندهٔ دلهاست بشمار سانیده باشد
زیراکه درین وقت بازار خوش آمد رواج دارد و متاع راست گفتاری بسیار کاسد
و ناروا است و صاحب دولتان و امیران را از کثرت امور دنیاوی و بسبب شدت
تلخی حق‌شنوی قدرت تلاش وجست وجوی راست گویان درست کردار نیست * قوله
وچه مفسده ها آه * ای که ام مفسده و فساد است که از اجتماع و هجوم خوشامدگویان ظاهر نمی
شود یعنی همه فسادها دران موجود است * قوله ای عزیز آه * یعنی ای عزیز می گویم که امید
دوستی از من داشته باشند بلکه خواهش من آنست که دشمنی که صرف بتصور وخیال باطل
خود از طرف من در دل درآید آنرا از دل خود برآورده دور ساخته خاطر خود را خوش
وشاد سازند فقط

* تشریح نامهٔ که بنام اعظم خان کوکلتاش تحریر یافته والا رتبه آه *

این نامه ایست متضمن اظهار حال خود و حقیقت دربار و عنایت بادشاه و خیرخواهی خود
به نسبت اعظم خان و مملوی بر نصائح و مواعظ در جواب نامهٔ که خان مذکور مشعر معذرت در باب
بی‌اعتنائی و بی پروائی خود که به نسبت شیخ ظهور داشت نوشته بود * قوله که در خیرخواهی آه *
باید دانست که از طرف اعظم خان به نسبت شیخ سخنان نالایم و اموراتیکه خلاف دوستی
بود سرزده شده بود بعد ازان اعظم خان برکردهٔ خود پشیمان شده و اسباب معذرتی
کرده بود پس شیخ بجواب آن درین خط مینویسد که از دوانا است که چنانچه در هنگام
[illegible] توجهی شما گرانی داشت درین حال مهربانی و عطوفت شما نیز خورسندی ندارم چراکه جانب
[illegible] از مزاج وحقیقت فتنه و فساد زمانه نیکو واقف هستم بطرف سود وزیان خود
[illegible] مثال آه * یعنی اگر وجههٔ همت من [illegible]

نامهٔ با عظم خان کوکلتاش

واسرا [illegible] شما ارسال رسائل

در رسائل می نماید ازین جهت [illegible] رسائل نامجات را

روان سازم که مبادا این ارقام من از فساد زمانه و زمانیان محمول بر مقصود بد اغراض

دنیوی من شود و نیز وجه دیگر عدم نوشتن نامجات ابتداء آنکه چون من بعنایت ایزدی آهنگ

آمدارم که در مسالک پای بند ان رسوم روزگار که با دل آلوده از بغض و عداوت زبان

برنگار را از اظهار دوستی و محبت دادمند مسلک باشم * قوله با وجود آن نسبت *

ای با آن نسبت ملازمت یک سرکار * مرگامان رسم و عادت * مقیدان رسم و عادت

و بیادی * حکم عالی * حکم بادشاهی * عقده مقصود * مراد ازان این جا صفائی و محبت

طرفین * قوله خاطر خود را از مقدمات وحشت آمیز آه * ای خاطر خود را از غمزی و سعایت

خوشامدگویان رنجیده نساخته در فرمان برداری احکام بادشاهی که در باب وقوع مصالحه

و موافقت میان ما و شما وغیره صادر است سعی نیکو نمایند * قوله نصائح ظل الهی و مواعظ آه *

ای نصائح بادشاهی را بوسیلهٔ دل عالی حوصله و دیدهٔ دوربین خود مطالعه فرموده شکر ایزدی

بجا آرند تا شهران و مصاحبان تنگدل و تنگ ظرف شما که دیدهٔ ایشان جز به آغاز تلخی

و رنج ظاهری نیفتد بد حال و خراب شوند * قوله که در خلوات و جلوات آه * ای

هر قدر مهربانیهای شاهی که پوشیده و ظاهر نسبت شما معلوم من شد اگر بگویم مصراع که تو خطب

کی باور داری و در متن نسخهٔ مطبوعه این مصراع که جزای اگر واقع شده با عبارت نثر ملحق

شده بنا علیه باید نوشت * قوله که بتدارج ادا شود * ای بتدریج و آهستگی ادا شود و ظاهرا

کاتب درین غلط طبع شده * قوله که بعد از مشورت خیراندیشان آه * ازین قول احتراز

می کند از مقاصد پوچ و نادرست که واهیان و نادانان بدخواه مقرری کنند یعنی مقاصد شایسته را

از احمدآباد عرض نمائید که انشاء الله [illegible] انجام خواهد یافت [illegible]

آنکه از ملازمان آه [illegible] درین قول [illegible] متن نسخهٔ مطبوعه فرو

فرمانروا گرگ که صرف [illegible] مقصود [illegible] بیان کند

* قوله حالا مردمان دو دله اند آه * ای مردمان تو ج مردد اند و مراد و کان داریعنی اهل

طمع خیال نمیکنند تعت بر ده کان دار * قوله درین مدت که این جا بوده ام آه * ای

درین مدت که از دست شاه هرقدر که فهمیدگی حاصل کرده ام آنرا بگویم و رخصت شوم و

در صورت رخصت من تغیر و تبدیل حسب دلخواه شما می شود و مردم ملازم شما پراگنده

نخواهند شد و نامید بهبودی و ترقی سرگرمی و محنت خواهند نمود * قوله تهاتها هم بحال آه *

ای چون تها تها به قرار و بحال خود بود پراگندگی مردم و ضائع شدن رعایا که بدرگاه نوشته اند

دروغ پنداشتم و بعد تحقیق به ثبوت رسید که رفتن مردم از همین تغیر شوم شما در میان آمده بود

* قوله و آنکه بطلب خواجه آه * ای آنکه بطلب خواجه پسر کارنده شما امر عالی صادر شده بود

از انجا که بفرستادن یکی ازین خواجه و پدر او بربادی شکر یکه نزد من است متصور بود لهذا

فرستادن او تجویز نکردم * قوله اکنون آه * ای بالفعل تا آمدن شاهزاده وغیره یا تا

آنکه من خود ملاقات شما نموده با ینطرف رخصت شوم درین جا خواجه مذکور همه مراتب

دل نشین مردمان کند فقط

* تشریح نامهٔ که به خان بخا فان مرقوم گشته ایزد توانا آه *

* قوله خیرخواه حقیقی * این جا مراد از ان شیخ * قوله گرانی عظیم آه * ای انتظار بسیار

دارم در آنکه همراهان شما و خاطر شما چگونه است * قوله کم وقتی باشد آه * ای اکثر اوقات

بیاد شما می گذرد و آن وقت کم است که در یاد شما نمی گذرد فقط .

* تشریح نامهٔ که باعظم خان کوکلتاش نگارش یافته الله آه *

[illegible] نامه ایست متضمن معذرت در باب عدم ارسال رسل و رسائل و منطوی بر نصایح و

[illegible] خان مذکور بطرف توجه انتظام گجرات وغیره * و جاهت * بدی * یکبال * پیمانه

[illegible] حال و فارغ البال و فرصت * مقدمات نفس الامریه * مقدمات ۳

ناصر [illegible]

همه دلخواه شما [illegible] خواهد یافت در این [illegible]

زود بر درین جا آیند و این کار حقیقت را که برای آن رفته اند [illegible]

باشم آه * یعنی اگر بجان شما من در انجا باشم خود بوقوف من نالایق شایستگی سامان [illegible]

هم توان نمود والاخواه ابوالمحسن که چنین است شایستگی سامان آنجا می تواند نمود * قوله

آنکه تا رسیدن رایات ظفر اثر آه * ای آنکه تا رسیدن بادشاه درین جا امر عالی و پروانه

مسلم داشت عهدهای متوضه و پروانه مسلم داشت خدمات مقرره را از مردمان فرستاده اند

من ممنون شدم زیراکه همه عهده داران بالفعل متردد و متفکر بودند حالا نوعی خاطر جمعی آنها

بظهور رسید * قوله آنچه در باب باز کشیدن فقره چند آه * ای آنچه بطور عادت قدیم

خود در باب ارقام فقره چند متضمن نصائح و مواعظ دوستانه نوشته اند از انجا که این معنی یاد

از خلقت قدیم و عادت مستقیم شما داده طبیعت من فرهی و خوشی یافت ای برادر حالا با خود

از دوستی گذشته ایم و بسبب پیری و ضعف نزدیک ناامیدی و یاس سیر و گاگشت می شود

مثل مشهور است پیر خود در ماده شفاعت کرا خواهد کرد بالفعل همگی تگاپو و فکر در نفع خود

می رود برای اینکه باری اگر درین آشوب و فتنه گاه گیتی از نیکو بازرگان باشم غنیمت است

* دلاویز سخنان * بترکیب مقلوب ای سخنان دل آویز * و آنکه در باب استحکام

مواد آه * دانستنی است که در میان خانخانان و شیخ ناچاقی و شکررنجی بود خانخانان در خط

خود سخنان دل آویز در ماده صفائی و رفع آن کدورت تحریر فرمود پس شیخ در جواب آن

می نویسد که هرگاه جویائی استحکام محبت در خیال شما باشد و آن بخوبی شود از ان چه بهتر خصوصا

با مثل منی که چنین و چنانم است * قوله خاصه که خرجشته آه * یعنی خصوصا بالفعل

که عتاب شاهی که برمن بود از میان [illegible] بطریق اولی صفائی

مناسب [illegible] ازک آه * کا [illegible] ین زاید است چون [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] آمده باب احمدنگر روانه
[illegible] آورده و کردم فوج من در میان آمد سبب موجود شدن این مردم چون
خزانه همراه داشتم خواستم که بهمین مردم پیش روم و بر غنیم حمله نمایم چون امر بادشاه در باب
ممانعت جنگ و نیز نوشتهٔ شما در آن باب پی در پی رسید از آن عزیمت باز آمدم و خاطر مقد[س]
شاهزاده را که خواهش توقف در جنگ داشت مقدم داشتم و نتیجهٔ ممانعت شاه و شما و ثمرهٔ
خوشنودی شاهزاده که رود او آنست که آوازهٔ تیر وانشار لشکر در میان آمد و مردم فوج را
در راهی و بر راهی شکرف وسیار روی داد و بجای تیر تغییر در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است
تیر باید نوشت * خالصات * جمع خالصه خاصه و یا منتخب از چیزی و در اصطلاح به معنی زمینی و مالیکه
مخصوص و مملوک حاکم بود * قوله و آنکه نوشته اند که خالصات شاهزاده آه * ای آنکه نوشته اند
که خالصات شاهزاده عاید نوساید هیچک از آن معلوم من نشد پس مناسب آنست
کراو لااطلاع از آن دهند که آن چیزها در خالصهٔ شاهزاده هست یا نیست و بعد از آن که بودن
آنچیزها از خالصه ثابت شود در آن باب با من مشورتی هم باید نمود * قوله تغییر کردنی آه *
ای تغییر کردنی و لائق تبدیل بسیار چیزها اند اما در وقت مناسب و از راه فهمیدگی خواهد شد
احدی * از قسم سپاهی است که در خانهٔ خود نشسته مشاهره و روزینه از طرف بادشاه
می خورد و وقت مهم و ضرورت بطور سزاولی و محصل و غیره هر جا که می رود و بدون معمول
مقصود از اینجا حرکت نمی کند و بر نمی خیزد * قوله عجب تر آنکه آه * ای عجب تر آنکه شما
نوشته اید که در حقیقت فرستادن احدی بطرف شهر بجهت آوردن بیلدار و غیره بوده و از
[illegible] معلوم شد که برای آوردن اسیران زندان فرستاده اند پس اگر بجهت گرفتن و آوردن
[illegible] این فکر بوده خود چه لایق بود * قوله و اگر بجهت احمدنگر است * ای اگر گرفتن
بجهت گشایش احمدنگر است سابق بهتر و مناسب بود حالا که از آن فراغت

بودن مثل شما در میان فوج آنجا چنان گرمی و خلل در رسیدن خرج و جیره نزد مار و هما
پس با از که ام شخص برنجم و گرا انفرین کنم * قوله و توقع کم آزاری
آزاری از مردمان زمانه در سر من نیست تا که از دیدن اندک خلاف طبع خود
شوم اما اگر هزار یک این خلاف طبع که از مردمان زمانه می بینم اگر از شما می بینم با وجود اینکه یقین
می دانم که این رنج و خلاف طبع که به نسبت من ظاهر شده بقضا و تقدیر الهی است
و شما را اصلا در آن دخل نیست تاهم از شما آزرده و رنجیده می شوم و درین اضطرار با نفس
خود در ستیزه و تسکین کافی نمی شوم و بس نمی آیم * قوله و آن دعوی های پیشین آه *
باید دانست که خانخانان اکثر وقت تجرد و هنگام گوشه نشینی شیخ را برای
مداخلت در امورات خود تحریص و ترغیب می نمود و شیخ عذر عجز و بی سلیقگی خود در
امورات دنیا در پیش آورده دخل نمی کرد و انکار بسیار ظاهر می نمود پس شیخ باین قول
این معنی را بخانخانان یاد می دهند و می نویسد که از شما چشم داشت آنست که به مقتضای
عادت قدیم خود بی مشورت من معامله نکنند و کاری بعمل نیارند * قوله آن چنان که
نگاشته اند آه * ای آنچه بدون اجازت من تغیر جاگیر و غیره کرده نگاشته اند در مقابله آن
بشما چه ملامت باید کرد * قوله و آنکه در ابرای ذمه آه * ای آنکه ابرای ذمه خود به مقدمه
وقوع هرج و مرج در فوج کشی بطرف غنیم وجوه معقول نوشته اید فی الحقیقت سخن همان
است که نوشته اید لیکن ازین ابرای شما چه سود زیرا که فعل شما با قول شما موافقتی ندارد
* پوست بر زبان بود * متصل برهان بود * قوله بموجب طلب ایشان آه * ای کسان
شکر شاهی بموجب طلب شما بطرف شکر شما رفتند چنانچه نوشته شما که سابق ازین نزد من فرستاده
اند حاضر است و تفصیل مردم را علیحده نوشته فرستاده اید و در آن نوشته اید که همه
خدمت شریک من بودند الا ازمن تنها چه آید و چه خیزد * شاه کده * نام مقامیست * آ
سختی * رواروه آمد و شد خلق بشتابی * قوله چون در شاه کده آمده

[illegible] خود را از بیهوده گوئی [illegible] را از بغض و [illegible] نگاه بالی می کند شاید

[illegible] پر خطر دینی بخیریت و عافیت سپاهی و ملی گردد * قوله از مهمات

[illegible] انجام مهمات دینوی حسب مضامین فرامین که بیان مضامین در رسائل من

[illegible] می شود اکنون خود را خموشی ما کنم * قوله همه مردم آه * ای همه امروز مردمان را بایست در خیال

کردن و با نفس خود و خصم بغض نیامدن و عیوب خود دیدن مناسب و لایق است [illegible]

* تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته نامه دوستی آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اموراتیکه از آن رفع شکایت خانخانان گردد

در جواب نامهٔ شکایت آمیز خان موصوف * قوله نامهٔ دوستی و حرف یگانگی *

درین قول به نسخهٔ مطبوعه لفظ یگانگی بجای بیگانگی غلط طبع شده چنانچه برین معنی قول

طبیعت خام آه دلیلی است روشن کما لایخفی یعنی بظاهر نامهٔ دوستی و در باطن

حرف بیگانگی شما نشاط افزای من شد * شکرف کاری روزگار * بوقلمونی و نیرنگی

روزگار * قوله و طبیعت خام سرتهی مغز آه * هر دو لفظ طبیعت و خام را بتوالی اضافت

ای طبیعت خام سرتهی مغز باید خواند فی الجمله می گویم که خط شما موجب مسرت من شد ولیکن

طبیعت خام سرتهی مغزمن که بنظر دربن حقوق صحبت و رسائی ذهن و فهم و دیگر اوصاف شما

آرزو ها و رسر داشت به مطالعهٔ آن افسرده گشت * قوله خطهای مردم آه * ای شما در خط

خود نوشته بودید که مردمان فوج را نه طلبیده ام حالا که خطهای مردم که نوشته اند که ما طالب خانخانان

رفته ایم حاضر است * قوله آنچه در باب تغیر جاگیر آه * ای آنچه در باب تغیر جاگیر

مردمانیکه به استقبال و پیشوائی شما رفته بودند رقم پذیر کرده اند موجود است * سرباری *

[illegible] سرباری بار اندک که بر بار بزرگ نهند * قوله و توقف نمودن آه * ای توقف

[illegible] شما در میان راه خصوصا در برهان پور سرباری است بربارهای بزرگ دیگر یعنی

[illegible] بر رنجهای جانکاه دیگر * قوله هرگاه باوجود ملازمت شما آه * ای هرگاه با وصف

مقدمات دوستی می‌کند و نمی‌گوید که آدمی زاد از گمان فاسد خود و بسبب بیهوده گوئی [illegible]
در عالم دیدن سخن‌سازان ناکاره و غیرهم و علت دیدن بدکاری عامهٔ خلایق دست‌خوش دشمن دانسته‌های
نا فرومایگان که به جهت عدم امتیاز مردمان یا بسبب نیک‌اختری خود به ایشان مشابهت پیدا کرده‌اند
به تخیلات بدیع که مراد از این کبر و غرور و بغاوت و نافرمانی از حکم آقایان است فرو می‌شود
پس مناسب که درین وقت تأمل و تفکر کنیم حقیقت حصول خواری حال سابق خود که قبل
از ملازمت پادشاه بود و عزت و حرمت زمانهٔ حال خود که بعنایت قدمبوسی بندگان شاه حاصل
نموده‌ام دریافته اگر به هوای گردیدن از تخیلات مذکوره باشند بسیار بهتر پس اگر این امور را ملحوظ
نساخته از عزم خود برنگردند مناسب است که در گرو که قریب جای فرو کش شما واقع است
توقف نمودن بسرمایهٔ دولت خود شمرند * قوله خود از پیرگی آه * ای من خود از تغیر و
تبدل حال مردمان زمانه آنقدر رنج دارم که قلم به تحریر آن یاوری تواند کرد با وجود آنکه صرف
خیال گردآوری و خبرگیری عاجز و محتاج بارتعالی بعهدهٔ وزارت بر دوش دارم و فقط
به نیت درستی امور عاجزان تعلق بدنیا اختیار کرده‌ام و نه هم چو دیگران بهوا و حرص در زمرهٔ
دنیاداران درآمده‌ام * قوله اگرچه میدانم آه * ای اگرچه میدانم که هر قدر که زمانه انقلابات
و تغیرات و کارهای عجیب در پیش دارد و نمی‌دانم با این همه به نکات و رموز حرف [illegible]
و سخن مصلحت آمیز می‌گویم زیرا که شما را در اندیشه باید که عبارت از همان تخیلات مذکوره
است [illegible] بهم و حرف واو در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اگر فرو گذاشته شده باید نوشت * قوله
بهر حال اگر زمانه آه * ای بهر طور اگر زمانه از گزند خود امان بدهد و موافقت کند بدون تکلیف
سفر و مشقات تلاش از فکر و تلاش اول نشان مقصود دیده‌ام پس بدین لحاظ می‌توانست که
توفیق سرزنش و ملامت نفس اماره خود از جانب خدا یافته برشاد در ادا امور یکه کردن آن
فرض و ضرور است مثل امورات حسنه داشته‌ایم و گر نشاید دمی زیبد که [illegible]
ادراک و اشتباهای اخبار العلوم [illegible] مقتضای سعادت ذاتی من چاره‌گری نفس بد [illegible]

بدان * قوله آن بی پرده گراه بر فته ملک معنی * ای آن آشنای ملک معنی و نه آگاه از معنی * قوله امشب از سواد آه * ای وقت ملاقات امشب از جهت نوشته جات شما گرانی جسم و رنجیدگی باطن شما معلوم شده بود هرچند میدانستم که آن گرانی و غیره باندک پرهیز جسمانی و تمایلی از دریافت و درستی نقصانی تا این زمان دور شده باشد اما * اِحْیاءً لِمَرَاسِمِ الظَّاهِرَةِ * ای جهت ادای مراسم ظاهری که عبارت از بیمار پرسی است نوشتن این دو کلمه ابتداءً خود و شادان کن شما گردیدم فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته الله تعالی آه *

این نامه ایست متضمن استدعای ارسال ناملات وقتی که خانخانان بسبب رنجش خاطر خود خط وکتابت موقوف نموده بود تحریر یافته * قوله از بی ملاحظگیهای بیگانه * ای اسعتغنا از ظلم و ستم معشوقانه شمار انگاهد اد تا مطلوب طبیعت خود و شورش افزای عاشقان گردید و بسین نسخهٔ مطبوعه از لفظ زمان حرف نون فروگذاشت شده باید نوشت * مدبر * بدبخت * مقبل * نیک بخت وصاحب اقبال * قوله احتیاط کامل آه * ای احتیاط کامل و بی پروائی بسیار که مراد از نوشتن خطوط شما بود مطلوب طبیعت من که ناموار متقضی ارقام خطوط شما بود شده مراد از خواهش بیهوده خطوط نویسی سرگرم ساخته * قوله مجبور استعداد آه * شیخ به نسبت خود تمثیلا می گوید که از انجا که شخصی بی استعداد و نالیاقت را زبان کوته و دست بریده و پای شکسته باید بس خود را می گوید که بیهوده محروش و باخموشی هم آغوش باش فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته الله تعالی قرین آه *

واضح است که این نامه وقتی تحریر یافته که خانخانان بطرف دکن همراه شاهزاده بود و از شاهزاده و غیره آزرده شده از اراده بغاوت و آمدن دار السلطنت داشت پس شیخ جهت تالیف وسازگاری اوی نویسد * قوله حرف دوستی سپری گردد * ای امریکه بلیهود.... است از طرف من بیان نگردد * قوله ای عزیز آه * شیخ ازین جا آغاز اظهار

آه * ای شهوت گذار و نفس امارهٔ خود را بکش تا خدا را بر تو رحم آید * قوله
آزمودی آه * ای دریافتی که برای رحم خدا ترک آرزو ضرور است * قوله گذشت رنج
احمقی آه * ای حماقت قهر و غضب خداست و رنج کوری به نسبت رنج حماقت مهربانی خدا
است * قوله ابتلا رنجی آه * ای مصیبت و تکلیف رنجی است که او رحم بر مصیبت زده
آورد یعنی آخر آن راحت مبدل می شود و احمقی رنجی است که تا آخر بماند فقط

* تشریح نامهٔ خانخانان [illegible] عدد [illegible] *

این نامه در باب اظهار شوق و شکایت در مقدمهٔ عدم ارسال رسل و رسائل ارقام یافته
* قوله با دل بس نیامده آه * ای با دل خود گشت تق ملاقات شماست بس نیامده تابع
طبیعت که اقتضای آن بی صبری است شده می خواست که محبت دلی و معنوی را گذاشته
اظهار محبت ظاهری و صوری کند باری شکر خدا که این آرزوی در نامه بظهور نیامده * قوله
این آهنگ باطن آه * ای این بیان تمامی خاطر و شوق دل من نه بجهت سرور و آمدن شما که
بزرگ در مرتبه و کوچک در مزاج اند هست بلکه آویزش خاطر من برای اندوه نرسیدن
رسل و رسائل شماست که سابق ازین می فرستادید اگرچه این معنی از یک جهتی و صفائی
باطنی بسیار دور است اما در میان دنیاداران رسمی است پسندیده * قوله از مناسبهٔ زمان
بیداری آه * ای به جهت مناسبهٔ زمان بیداری با غفلت و زمان خواب حال بطرف روزنامچهٔ
گذشته و آینده نظر انداختن ضروریست زیرا که اگر از اتفاق به نسبت سابق زمان زمان
خواب و بیداری حال بدیهات درست باید نمود * قوله از اسباب آسایش دنیای آه *
ای از شکر و آلات اسباب دنیاوی که منزور کن آدمی است احتراز لازم دانسته پاس
فراخی حوصلهٔ خود که پیش آن دنیا و هرچه در آن است هیچ است باید داشت فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان ارقام یافته تو دیگری آه *

این نامه در وقت بیماری خانخانان در باب عیادت و [illegible]

اومحر بر یافته * قوله الله با شما است آه ✽ ای الله مددگار شما است نه ازان حیثیت که
درعلم و دانست او در آمده اید بل ازان جهت که در پی خوشنودی او قصد وارید و پسندیده
ترین نسبتهای بقا و دوام اقبال و ثروت شما آنست که دل اولیا و عارفان را بطرف
تندرستی بدن و درستی سیرت شما متوجه می بینم پس درین صورت باید که از نادرستی چند
روزهٔ مزاج خود رنجیده نشده تنها سبب مرض را بر تغیر غذا بر اختلاف اربعه که عبارت
از صفرا و سودا و بلغم و خون است نه نهاده سبب حقیقی آن مرض خدای جهان آفرین را دانند
* قرابادین ✽ کتاب طب که در نسخهای مرکب باشد ✽ قوله معالجهٔ آن را منحصر آه * یعنی علاج آنرا
موقوف در قرابادین طبیبان بدن نه نهاده اند که معجون روحانی طبیبان نفس ناطقه را که
عبارت از صحبت و اندرز خداشناسان و عارفان است بعمل آورده بکار درست
فطرت خود مشغول شوند و اول گام راه کار درستی نفس سررشتهٔ محاسبهٔ اوقات
شبا روز خود را دراز کردن و بهادر کردن است یعنی حساب گفتار و کردار شبینه و
روزینهٔ خود را سبب اول درستی نفس خویش دانند فقط

* شرح نامهٔ که بخانخانان نگارش یافته است مشتاق آه *

باید دانست که این نامه وقت ظهور ناخوشی خانخانان از طرف شیخ مرقوم گشته * قوله دعا
از جانب فطرت آه * ای دعا و عرض من از جانب پیدایش خود که بسبب نیکی و پاکیزگی
خویش بطرف بدیهای مردمان نظر نمی کند و اغراض را شما را خود می سازد قبول کن
* قوله اگر درین دو روز آه * ای اگر درین مدت شما را فکر درستی نفس افتاده
خود از پرسیدن حال آشنایان حقیقی باز داشته است پس این فکر مبارکباد و نه بزودی
ایزد تعالی شما را قدرت باز گشت و ندامت از ناپرسیدن احوال دوستان دهاد
ـب در وطن آه * یعنی مسافر رنجیده در زاد و بوم خویش * قوله مهجور
ـستان مطمئن * یعنی در باطن رنجور و بظاهر شادان * قوله آرزو گذار

در مفارقت ظاهری است اخراج نموده است الا مائیم زیرا که اگر همان قصهٔ پر غصه شوزش قریب صدق است درین صورت راه خلاف زمانه که دو روئی کار اوست رفته باشم و اگر هرچه ظاهری کم کذب است قبیح نظر از آنکه در مجمع رموز دانان ملاء اعلی که عبارت از ملایک و انبیا است عقلی خود را بی عزت و بی حرمت ساخته باشم بزرگ زاده اصالت منش خود را که مراد از ان نفس ناطقه و روح است تابع و مطیع دنیا کرده باشم پس در اظهار تشش دو قباحت صریح موجود است منابران خاطر من اجازت تحریر آن نمی دهد * قوله محملا اگر آه :: یعنی اند که اگر دل شما حسب عادت خود خواهان صحبت ظاهری من شده بود و باوجود حصول فرصت مراتب نفرموده اند ازان چه شکایت کنم لیکن از اختیار بر صبر خود مدح کنده ام که باوجود فراوانی شوق بکو نه ساکت ام * قوله و اگر عیاذا بالله آه :: یعنی اگر خدا نخواسته مراتب نفرمودن شما بسبب شق اول که عبارت از صدق محبت مذکور بالا است بوده یعنی اگر سبب طلب نفرمودن شما صدق محبت که نزد آن مفارقت و وصال یکسان است نیست بلکه سبب آن رنجیدگی خاطر شما باشد پس در بی فهمی خود که شما را تا این زمان دوست حقیقی خود فهمیده بودم هم خود خود را عتاب کنده ام و هم عتاب کرده شدهٔ دیگران و اگر مخالف قسم ثانی که تعبیر ازان بکذب مذکور بالا توان کرد بوده یعنی شما که طلب نفرموده اید اگر سبب آن صدق محبت شما که پیش آن ملاقات و مهاجرت برابر است هست پس درین صورت در طلب نفرمودن هم شما ممدوح اید و هم من محمود ام

۳۵

تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته ساقی آه *

این نامه ایست مشعر اظهار بهجت و مسرت بسبب ورود نامهٔ خانخانان مع ارقام دیگر حالات مردمان زمانه :: قوله ساقی بیا آه • یعنی ای ساقی بیا و شراب آر زیرا که یار از رخ پرده بر داشت پس این وقت شادی و بهجت است و چراغ خلوتیان باز روشن شد بسبب اینکه معشوق چهرهٔ خود که مثل آفتاب است وانمود و مراد از یار این جا نامهٔ

یعنی بس الامر هیچ حقیقتی ندارد و دوای تلخ شیرین معلوم می شود از حکیم حقیقی که خداست و از دوای تلخ که عبارت از نزول حوادث است ازین مرتبه چگونه کمتر تصور توان کرد یعنی * وازدوی تلخ او را طریق اولی عذب و شیرین باید فهمید * قوله و آنکه بتازگی آه * ای آنکه بعد از اختیار سکوت در مقدمات مرا مان از سر نوگویا شدم سبب آن این است که سلطان مرا نوشتن نامه متضمن راز بزین خان کوکه خود فرموده پس مرا ناچار ازین تکلم ضرور افتاد * قوله در جواب معرضات آه * یعنی در جواب فرامین منطوی ناخوشی شاهی برای چه اینقدر را اظهار خشم و ملال خود می کنند و برای چه اینقدر سخن دراز می کنند و چرا یکبارگی اخلاص خود واگذاشته مثال باعیان اطراف که شاسای مزاج بادشاه هستند سخن می کنند * قوله دل دوست دار آه * یعنی دل من از بی اعتنائی و بی پروائی شما در و آمد * قوله غیر آنکه تقصیر شده آه * ای غیر از آنکه از من تقصیر شده چیزی دیگر در درگاه نویسند * قوله نسبت خاص آه * ای محبت خاص شما بی اختیار مراد در گفتگو آورد ورنه من متحیر و مستغرق دریای حیرت را کی خیال گفتگوی مخلوقات است * قوله همه حل آه * ای چون در سی وجود و عدم کارهای عالم هر دو باختیار خداست پس من زیاده گو مغرور در کار هیچ اختیار ندارم یعنی محض وجود معطل ام پس صبر و تسلیم مناسب حال ماست فقط

۳۴

---

* تشریف نامه که بخط خانان تحریر یافته خاطر هوش آه *

این نامه ایست که شیخ منزوی وجه عدم اظهار شوق خود و متضمن اظهار شکوه و شکایت بعلت کم توجهی خانخانان بنسبت خود مرقوم نمود * مقالات ظاهری و مکالمات صوری * مراد ازان نامه * حسن معنوی * اخلاص دلی * اقرنهای لطف صوری * خوشامد و عبارت آرائی * قوله خاطر هوشیار قرین آه * ای خاطر هوشیار من چگونه اجازت فرماید که قصه [illegible] خود را که در نهاجرت شما بهم می رسد در نامه که اخلاص دلی و محبت معنوی آن را [illegible] مقتضیات خود که عبارت از اکتفا بر ملاقات روحانی و جزع و فزع ناکردن

ابر جود بر شما هرخ مسلم باشد * قوله ازانجا که جرئت آه * ای ازانجا که بهبودی و
می خواهم راجه بر نیس را که عن ملک دکن خوب میداند بملازمت شما فرستاده سر...
که بیان آن شما در تعلیم تدبیر گرفتن ملک دکن مرا واجب بودی کوتاه گردانیدم زیرا
موصوف بهمه حالات و اطوار مردمان آنجا بخوبی میداند ازو دریافت خواهند کرد * قوله
و نشنودن دیو افسانهای بیدلان آه * این جمله ترجمهٔ باید که فراخی حوصله معطوف است
ای باید که فراخی حوصلهٔ خود و به نشنودن قصص بیهودهٔ نامردان و غیرهم همه کارها بخوبی
انتظام می یابد و ملک دکن به قبضهٔ تصرف در می آید فقط

۳۳

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر دریافته خاطر ... آه *

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن آثار نافرمانی خانخانان از جا و ناطاعت شاهی ... ار
پیوست مابران شیخ این نامه متضمن نصایح واندرز ارقام نموده * قوله چون گویم که دوستان آه *
باید دانست که چونکه بالا خانخانان را اعز دوستان نوشته لهذا اینجا بقول چون گویم ازان
انکار می کند و می گوید که اعز دوستان چون گویم که دوستان ناپدید اند زیرا که برای دعوی آنکه
شما اعز دوستان من هستید وجود دوستان ضرور و حال آنکه دوستان مفقود اند خلاصه اینکه
شیخ می فرماید که خاطر حقیقت پیرای را گرامی تر از نوید فتح خانخانان مطلب نیست * قوله ازانجا
که آه * ای ازانجا که بطرف نیک بینی و احوال ستودهٔ شما نظر من می افتد تصور فتح بسیار
بسیار شادمان می شوم و ازان بمشام دریافت من و انفع اسرار و امورات جهان
بوی دولت و اقبال شما می آید و لفظ ای قبل لفظ برده در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشته آنرا
در متن باید نوشت * قوله الله تعالی آه * یعنی الله تعالی چنانچه شما را این توفیق کرامت
فرموده که در وقت شادمانی عقل و دانش خود بجای می دارند امید که همچنان در وقت
... شما ... کی ... از خود گشته بهار بهجت کی بی خزان است باشند یعنی
... از قانون دان آه * یعنی هرگاه از تجویز طبیب ...

...ته اند این خیال لازم فطرت بلند است لیکن درین روزها که انصاف معدوم
...سلطان زمان بسیار خوشامد طلب و بیهوده گویان گرم در فتنه و فساد اگر چندی دل نهاد
...بای خود شوند نزدیک یقین است که بهر گفت این قیام آن خواهش نیز میسر شود
آیا آمدن شما از انجا بهر طور مناسب می دانم فقط.

۳۲

※ تشریح نامهٔ بند بخاقان تحریر یافته گر دل آه ※

باید دانست که این نامه در جواب نامهٔ ایست که خاقان منطوی شکایت نوشته بود ※ قوله گر دل و ای آه ※ یعنی اگر خود را دلیر گردانم درین که از تو شکایت کنم در انصورت تذبذب مبتدائی که در چه غایت شکایت خواهم کرد ※ قوله در پرده دری آه ※ ای اگر از قول من پرده دوری تو می شد از ان کارها و خطاها که تو کرده حکایت و نقل کردمی ※ قوله هم یک روزی آه ※ یعنی اگر یک روز تو از غایت غفلت و بیهوشی و نادانی بر من خشم رانی پس در انصورت مرا مناسب است که هرگز تو را یک عیب گیرم یعنی هرگز این از من نخواهد شد بلکه بران تند بر سر خاموشی از من نخواهد شد ※ قوله ای عزیز من آه ※ یعنی ای عزیز من بیرنگی و انجو بگی زمانه که در حال خود دارم من نادان آنرا بچه قوت بیان کنم و تا کجا توانم گفت هرچه لائق گفتن بود بهر طور بشما بیان کردم و راز خود را نیز از شما پوشیده نداشتم ※ قوله و هرگاه به شما آه ※ یعنی هرگاه با شما هم خوشامد کننده باشم خشم باکرانم ※ قوله چون ایزد بیهمال آه ※ ای چون ایزد بی همتا مرا با محبت بسیار و خشم اندک آفریده است بنابران هنوز بهمین گفتار دل آویز خود در مقدمهٔ شما با مردمان دربار آشتی کردم و پادشاه را مهربان بر حال شما هم چنان که بود بر قرار داشتم لهذا شما را واجب است که زود خدمت شاه آئید ※ کاش ※ درنگی ※ ایرج پور ※ نام جائی ※ قوله ایرج پور بایشان آه ※ ایرج پور که سابق ازین در جاگیر شاهرخ میرزا بود و عنقریب بشما داده است ... نظر می آید لهذا مناسب آنست که تا ایام رسیدن شما بحضور شاه

ظاهر شود * قوله عزیز من آه * می گوید ای عزیز من هندوستان را با این وسعت این

پس از بندگان پادشاهی که همراه همایون پادشاه بوده گردند * قوله بحرف و حکایت

ای این مردم که می گویند از آن که خشم نوح کهر دارد به لشکر بسیار بیک غضم تا به گرفت

اما آنچه کار بر خلاف آن لازم است * قوله آنچه در هر باب دوستان آه * ای دو

هر مقدر شما آنچه دوستان ظاهری شما کردن نمی توانند من آن را بجا آورده از اعمال دوستی

حقیقی خود قصد در بر آمد کار و بهبودی شما دارم * قوله ایزدی دوستان * ترکیب مقلوب

ای دوستان ایزدی که معنی دوستان جوانمرد و با مروت است * قوله چند روز هیچ *

ای چند روز تعلق خاطر داشتم در آنکه امدی از داستان مردمی و جوانمردی دوستان خود یعنی از

عادات آنان بر نویسم شود که مرهمی بر خاطر افگار شما هم و این بیت مولوی روم را که کار

کنان قضا و قدر بمن یاد داده بودند سرمایه تسکین شما سازد * پزشکی * طبابت * قوله لیکن

پزشکی نمودن بیمار آه * ای هرچند می خواستم که حال مداوت دوستان نگاشته شما را تسکین دهم

لیکن به مصداق قول مشهور که رای العلیل علیل عقل مریض ناقص است پزشکی نمودن من بیمار

بر خاطر ضعف من دشواری آید یعنی از آنجا که من خود مترددم تسکین دادن من شما را چه مفید

خواهد شد * قوله تا آنکه گرامی نامه آه * ای در فکر تسلی شما بودم که نامهٔ شما مشعر رنج و الم آمد و دل

پریشان من دیگر شورشی یافت * قوله درین چیز که محکم آه * ای درین فلک که مطبوط ابدی

خانه ایست از ایشان ده که کدام کس در آزار و مصیبت نیست * قوله نه درچیز آه *

ای نه در چیز سر را جدا و علیحده توان نمود نه چیز را از سر جدا توان کرد * قوله هرچند میدانم آه *

ای هرچند میدانم که سبب تجربه و بلند حوصلگی خود از اقتضای طبیعت که آه و فغان است باز مانده

در آسایش زنم و براحت و مسرت گذرانم لیکن نه آن مرتبه پیدا کرده ام که

گویا گوی غم یکجهتان نا تجربه کار و صابر شوم و چاره آن کم بهرحال تدبیر دفع غم و

از بیرون نه طلبند * قوله و آنچه از تجرد آه *

جوانی یکی از رفقای او باشش منش خود اشاره کرد که و قبیله خانخانان باید به طوری
ز قاله ... هان بورک مشرف بدریای بیی است پائین بیفتد چنانچه روزی این طور را
ظاهر کردند اتفاقا خود ش قائم ماند لیکن دستار او از سر افتاد و شاهزاده از روی تواضع
خود بر خاست و دست خانخانان گرفت و عذر بسیار نمود و گفت که از حالت نشه شما چنین اتفاق شده
دولت خان دست دراز کرده دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان نهاده بخانه اش
درآورد * قوله ملا تقیبارا آه * ای ملا تقیبارا باید که بزور نفس خود را درست نموده
غرور گذارد و باطبقات انام اگر با نفس صلح کردن نمی تواند مانع یک طور آشتی که ام است
* قوله ملا شکیبی آه * ای ملا شکیبی سبب انجام خدمات غرور و سردار دکاشکی این عیب
در و نبودی تازه و دتر معتبر گشتی فقط

۱۳۱

* تشریح نامه که بخانخانان نگارش یافته الله تعالی آه *

دانستنی است که این نامه ایست متضمن نصایح و اندرز در جواب نامه خانخانان که مشتمل بر
شکوه و شکایت اهل زمانه و استدعای ارسال نامجات بود * قوله سخت کرامت
کناد * یعنی بسیار عطا کناد * قوله اگر در فرستادن نامها آه * پس شیخ در جواب همان
شکوه خانخانان می نویسد که در فرستادن نامجات بطرف شما که توقف از جانب من میرود
این توقف قصداً است سبب آن توقف کثرت کارهای من است چنانچه فهمیده اید چه
ارسال مکاتیب مأنوس و نامأنوس می کند لهذا آنرا قصداً ترک کرده ام اما از ظرف من هرگز در
لوازم خیرخواهی عامه فروگذاشت نمی شود و بچه طور فروگذاشت شود زیرا که آن خیرخواهی از
لوازم خلقت من است نه از عادات طبیعت من است که در آن دشواری واقع می شود
[illegible] و پیش نسایم آه * ای چون ظاهرا محبت دلی از شما بطرم رسیده بود آن وقت
[illegible] نوشتن خطوط زیاده تر شد بنابران امید که در [illegible]
[illegible] نی نزد دو مهمانی من که بارقام خطوط پیش نهاد است

یک مرتبه پیروی شما کرده او را دوست میدارم و یک مرتبه بعلت فرط محبت
فهمیده من است او را دوست میدارم و نمی خواهم که وقار و بردباری در وی
و غیره باو تعلیم او را مست ساز باید دانست که دولت خان از افغانان شاهو
است اول چاکر خان اعظم خان میرزا عزیز کوکه جنت آشیانی بود چون عقل و کار آگاهی فراوان
داشت در زمانیکه خواهر میرزا عزیز کوکه بخانخانان منسوب گردید خان اعظم او را بخانخانان
سپرد می نماید و می گوید که اگر اراده بلند و آزادی و جای دولت بی پدر می خواهی این مرد را عزیز و با
عزت بدار پس ازان دولت خان سالهای دراز برفاقت خانخانان کارهای نمایان و عملهای
شایان بجا می آورد و او در فیروزمندی گجرات که خان ممدوح در جلدوی آن بخطاب خانخانی عزت
یافته شریک غالب بوده و در مهم و یورش تهته و یساق دکن خدمات پسندیدهٔ او زبان زد
خلایق است و مشهور است که در خدمت خانخانان به منصب هزاری رسیده بود که
شاهزادهٔ سلطان دانیال برغبت تمام او را ملازم خود داشته به منصب دو هزاری ممتاز
فرمود و هنگامیکه شاهزادهٔ سلطان دانیال از احمدنگر برای تهنیت فتح اسیر بحضور سلطان
می آمد دولت خان را الغ بیگ میرزا شاهرخ که پاسبانی آن مرز و بوم بود می گذارد و آخر سن چهل
و پنج از جلوس در سنه هزار و نهم هجری بمرض قولنج در احمدنگر سلطانی در گذشت و در
شجاعت و بهادری یگانه و یکتای زمانه بوده است و در بهادری و دلاوری او [illegible] عجیب و
غریب منقول است منجمله یکی ازان آنکه زمانیکه شیخ ابوالفضل مدار المهام امورات و
مهمات دکن شده بدکن رسید روزی در مجلس خانخانان نشسته تقریباً گفت که شمشیر هندی
در آب می نویسند مانند دایم دولت خان آن کنایه فهمیده شمشیر کشیده گفت که تیغ هندی
این است اگر بر سر تست زنم خانخانان دستش گرفته بیرون
ازان شیخ او را [illegible] کشید و یک زنجیر فیل و خلعت داده گفت
[illegible] آنکه هنگامیکه شاهزادهٔ دانیال از خانخانان رنج

ـت و تحریض خانخانان بطرف تسخیر تهته وغیره در جواب نامه خانخانان که مشعر مژده فتح بود
سالهای دراز آمده * ای ذات پادشاه سالهای دراز آبادی. نخستین خزانه روزگار
ودرین مصراع لفظ سال در متن نسخه مطبوعه مکرر شده یکی را حذف باید نمود * قوله بنظر تحسین
واحسان در آمد * ای نامه والا منطوی اطلاع وقوع فتح قندهار بنظر تحسین شاه در آمد * آصفیا *
جمع صفی برگزیده * قوله امسال سال کل * ای امسال سال دولت و فرحت است
* قوله از آن باز آمده * ای از انجا که از مدت پیدایش انسان کارهای مردمان نیک
نیت بخوب ترین وجوه صورت اتمام یافته است پس اگر آن نیک نیت وصاحب اخلاق را
چنین فتحها رو نماید چه عجب لیکن مرا که برگنج بی شمار مطلب غالبه قدرت یافته ام از چنین مقاصد
محترز کی ترسندی می شود ویای لفظ ترسندی در متن نسخه مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت.
* استغنا * نام مرضی است که صاحب آن هرچند آب خورد تشنگی دفع نشود * قوله می گویم
که طبیعت من آمده * ای نمی گویم که طبیعت من ویا سوداگر من که عبارت از همان طبیعت است
خوش شده این کارشکرف را حقیر شمرده بلکه این فطرت عالی من با شما یک رنگی از روی
بی اختیاری می گوید * رطل * وزن نیم من * کمان * کانی * قوله ایزد جان بخش آمده *
ای قسم خدا اگر من فتح قندهار که از سعی وکوشش شما بظهور رسیده شاد وخرم شوم شما را
نشناخته باشم زیرا که از شما ظهور کارهای کلی وعظیم متیقن است * قوله امید که عنقریب
آمده * ای امید که خود آنچه را از قبضه ظالمان پاک و بدر ساخته بعزم گرفتن خراسان و فتح
ایران زمین قبضه قندهار را شمه از نتایج سفر خود دانند * قوله اگر بسیار مشتاق نباشند *
یعنی اگر بسبب بلند حوصلگی خود درباره گرفتن خراسان وغیره بسیار مشتاق نباشند تا هم از
تسخیر آن غافل نبوده عرائض متضمن عزم یورش خراسان بدرگاه معلی ارسال دارند
و را باظهار کارهای نیکو کامیاب گردانند * قوله دولت خان را آمده * ای
ـت میدادم نه بجهت آنکه خیرخواهی وهمراه نیکو شناخته ام بلکه جهت آن

و درست و زیر کنده نفس سرکش خود فرید الدین عطار بر خلاف نفس
من می گذرد * قدس سره * درست و نیک شود حال پوشیده او و در قبر با خدای
معامله او با خدای تعالی خوب شود * قوله هزار بار خم و کوزه آه * یعنی هزار بلکه
شراب مرا گاهی در خم و گاهی در کوزه کرده اند یعنی با ختلاف حالات و نزول حادثات
مرا مستیها ساخته اند و بار ها پیش من منافع و فوائد مرگ ظاهر کرده اما عجب است که هنوز هم چو
شراب تلخی مزاج من که عبارت از محبت دنیا و فرار از مرگ است نرفته و به نسخه مطبوعه لفظ تا
در دول مصراع زائد طبع شده * قوله و هر گاه دل جز ان آه * ای هرگاه فطرت خود را مشتاق
بدنیا یافته بجهت تکمیل نفس و وجود خود مائل بطرف ترک دنیا می بینم طبیعت متحیر خود را که
در هوا و هوس مستغرق است باین بیت خوشحال می سازم * قوله آفرینش آه * ای هرگاه
پیدایش که عمده ترین اشیاست نشاء سرنوشت بس تو مانند فرومایگان از ان منفعل
مشو یعنی بسبب مداخلت هوا و هوس تو از خلقت خود منفعل مشو بلکه خلقت و پیدایش
خود را باعث تحصیل حسنات کامل گردان * قوله اگرچه مجملا آه * ای اگرچه بر سبیل اجمال
عبد انم که از ممر حقائق خود تعلقات و آلام جسمی را مانع سرزنش و دستی نفس خود
نداشته سخنان خود را منحصر در بهبودی و فلاح خلایق و صلاح نفس خود خواهند داشت لیکن
کثرت محبت من طالب تفصیل تمام آن سخنان است و بعد لفظ جسمی لفظ را در متن نسخه
مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت فقط

۲۸

* تشریح نامه که بخانخانان قدر بریافته عاشق آد *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت در باب نرسیدن نامجات
از طرف خانخانان مع ارقام شوق و نصایح تازه آمیز * قوله عاشق معشوق مزاج آه * عاشق
خود را باعتبار بر داشت ناز و بی پروائی جانان کرده سرور عاشقان نام
خود را باعاشق مزاجی وز و در نرخ که خصلت معشوقان است قرار داده

...ی حرف یا در لفظ بیگانها در نسخهٔ مطبوعه زائد طبع شده * احرار * جمع حر مرد آزاد
...یف * قوله بسا احرار آه * ای بسیار شرفا که شیوهٔ سپاه گری اختیار نموده بودند
...دیدن تحقیر و ناقدردانی سردار ترک نوکری گفته در زمرهٔ فقرا داخل شده
اند * قوله غریب نکته آه * ای نادر آنکه مخاطب من اعنی خانخانان لائق این چنین
گفتگو ها بعلت عقل و فهم کامل خود نیست

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته ابو الفضل آه *

دانستنی است که این نامه هنگامیکه شیخ از مرض صحت یافته بود مرقوم گشته * مستمند *
این لفظ مرکب از مست و مند است مست بمعنی غم و اندوه و مند بمعنی صاحب * قوله
مشتاق کردار است * ای مشتاق ظهور خیرخواهی غائبانهٔ طرفین هستم * قوله از کم حوصلگی
خود آه * ای از حصول مسرت به جهت ظهور صحت خود که آن اقتضای کم حوصلگی است زیرا که
وصول بهجت از مر نمود مافوت و عروض رنج و الم بعلت لحوق مرض این هردو از کم حوصلگی
است چه بلند حوصلگی آنست که این هردو مرتبه مساوات داشته باشد پس می گوید که بسبب
کم حوصلگی خود و بموجب زیادت استفسار شما که این استفسار بعلت فرط ملاطفت شما است خبر
تخفیف مرض جسمانی خود می نویسم * قوله چون مسرت خاطر آه * ای چون از اظهار خبر
صحت خود مسرت خاطر شما منظور است از اندوه و غم خواص و عوام روزگار که بزخم فاسد
خود با سبب وجود من سرد بازاری خود ها تصور نموده غم و الم را لاحق حال خود دارند نمی
اندیشد * بزرگ زادهٔ قدسی نهاد * مراد از آن روح مقدس * پیر عاجز * مراد از ان
دنیا * قوله الله تعالی * ای الله ترحم بر تنگ حوصلگی من کرده از بیم آنکه یک کار کند اول
...کوه رحم مراد از تبع داری و محبت این دنیا باشد و تعلق دنیاوی رهائی عطا فرماید دوم
...مرا امداد جهد گوشه نشینی برده خرسند دارد * قوله درین چند گاه
...یافته آه * ای درین وقت این بیت آن واقف اسرار الهی .

این نامه ایست محتوی بر نصایح و متضمن ماتمی که رفع شبههٔ نانی نان از آن [illegible]
شبها این است که مردمان فتنه انگیز بخدمت نان گفته بودند که شیخ ابو الفضل [illegible]
مذمت و غیبت و بدی شما کرده بودی که * قوله شما را آنطوری خواهم آه * یعنی می خواهم که شما [illegible]
و اندازه باشند که اگر هزار کس درحق شخصی گویند که آن شخص در پی بدی شما است فورا
حقیقت اینها را که احتمال صدق و کذب حقیقت آنست در یافته اعتبار بر قول آنان ننهند و
بلطف نسبت و دشمنی آنها دل ندهند و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اخبار لفظ واقعه بجای دفعه
غلط طبع شده دفعه باید نوشت * قوله مرتبهٔ که صدق آن مظنون شده آه * ای در صورتیکه
بدی و بداندیشی آن یکی بپایهٔ ثبوت در آمده باشد کنهٔ آن بدی خدا را دانسته وقع را
بخاطر خود راه ندهند و خوش باشند وگاه به مقتضای فراخی حوصلهٔ خود که لازمهٔ بزرگی و کرمی است
آنرا خیال نکرده شادان باشید * قوله کیف * ای بر تقدیریکه قول هزار کس بر بدی یکی
اعتبار را نشاید پس بسیار زشت و خلاف عقل و نقل است که بد اندیشی شخصی بسخنان
بیهوده گوئی دو روئی یا بصرف خیالی که دنیاداران از آن خالی نباشند بخاطرها هم رسد
* قوله و اگر حرف درشت آه * یعنی اگر سخن سخت بر کام آنرا سخنی مانند و لفظ از بعد لفظ
درشت در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * قوله و آنچه بزعم آه * یعنی چیزی که بگمان شخصی
مصلحت و خیرخواهی باشد و آنرا بطرز ناصحان بدرشتی ادا کند پس اگر از درشتی او رنجیده
شوند و با او ترک ملاقات گویند یکبارگی معاملهٔ خوش آمد گویان الطوری رواج یابد که بازار راستان را
جای سخن نماند * قوله دیگر عزیز من آه * ای دیگر اینکه عنقریب است که ملک دکن گرفته
شود لهذا مناسب که در مواد دهش سپاهیان فروتنی را کار فرما شوند * قوله و همه نوکرانه آه *
ای در صورتیکه همه نوکران خود را به محض بی التفاتی و یا بصرف التفات آشنایی [illegible]
پس با بیگانها یک طریق آشنائی کردن بطریق اولی میخواهد بود پس باید
التفات بعمل در آید و وقت بی التفاتی بی التفاتی بظهور رسد و حرف

... نامهٔ نهم بخانخانان تحریر یافته مدت آ د *

... یعنی این نامه بعد از ظهور فتح دکن که باتمام خانخانان روداده بود در باب
اظهار مسرت و بهجت و در مادهٔ تاخیر ظهور ادای شکر چنین عطیه بخانخانان ارقام یافته * کار
شگرفت * مراد ازان فتح دکن * وضیع و شریف * ناکس و کس * قوله اگرچه
جمعی آه * یعنی اگرچه جمعی خود پسندان احمق و نادان وقوع این فتح را از اهتمام دیگران
فهمیدند و به بادشاه فهمانیدند که این مهم از دست دیگران سرانجام گرفت * قوله چرا
هرزه آه * یعنی چرا بیهوده در اظهار حماقت و بدطینتی مردمان سخن کنم و خود را بالفعل و دل
شما را که بدون ظهور ترددی بخود مضطرب شونده است آینده در اضطراب اندازم و قبل
لفظ دل حرف واو در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده * قوله نقرار مردگان آه * درین
قول بعد لفظ قرار لفظ یافته در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت یعنی نه قرار یافتهٔ
ناقصان بل قرار دادهٔ خرد کامل * قوله کمتر از وی احسان آه * ای آفرینش عالی وخلقت
متعالی خود را که هم چنین بر آمد کار را نمی ... موصوف کال و ... کمتر گردانیده ...
طبیعت زود فریب شوخ را یادگار و که نه ... نخواسته درین فتح ستایش خود نموده آتش فساد
برپا کند * قوله اکنون سه آه * ای ... که ... عیب ... را ... علی ... بدر ... و ...
نفس داده ام یعنی نفس خود را بطوری درست می کنند * قوله و آنچه از قسم شکایت
آه * یعنی اگر گاهی از آنچه شکایت شما می نویسم آن شکایت میان فطرت من و فطرت شما
است و اگر فطرت ما و شما ملحوظ گردد طبیعت من با طبیعت شما بسیار موافقت دارد و دلیل آنکه
می بینم که طبیعت من زیاده تر بطرف نا بایستنی ها از طبیعت شما مائل است * قوله و آنرا
... آه * ای باید که آن شکایت مراد وقت ... فکر و اندیشهٔ معاملات
... همان ... شکایت در میان فطرت من و طبیعت شما ... بعد ازو

... نامهٔ که بخانخانان در قوم کرده ... آد *

زبان را در اظهار دوستی و خیرخواهی در بارگاه محبت حقیقی که مثل آئینه عکس [illegible]
است دخلی نیست بلکه هر قدر زیاده تر اظهار شوق و محبت و غیره بوسیلهٔ خطوط ظاهر می [illegible]
قدر آن دوستی وغیره پوشیده و مخفی می گردد یعنی از اظهار محبت واضح می گردد که [illegible]
در دل نیست * قلّاب * دغاباز * اندوده * چیزی پوچ ملمع کرده شده ظاهر آراسته
و باطن خراب * قوله وسوداگر قلّاب آه * این جا مراد از آن دوست دوروی
است * قوله ملتزم این سرمایه آه * ای لازم کنندهٔ این دوستی ناقص می شود از نادانی
است که عیب آنرا ندانسته ظاهر می کند * قوله امانت رهٔ سخن گفتن آه * ای حرص سخن گفتن که
با شما است مرا [illegible] از اختیار رو اشته بزیاده گوئی منسوب و موصوف میدارد * [illegible]
قدوة المدققین الادّعا کرد * فریادو وای از مکرهای نفس کم کننده [illegible] * قوله اول آنچه آه *
ای قبل از ورود نامهٔ شما حسب احکام شاهی فرمان بنام شما درست کرده فرستاده شد
ازین امر موافق خواهش شما در ان فرمان صورت ارقام پذیرفته * قوله حکیم عین الملک آه *
ای حکیم عین الملک نیز عنقریب نزد شما روانه می شود باید دانست که حکیم مذکور متوطن شیراز
است در علم ونضل مرتبهٔ اعلی داشت و هم صاحب مکارم اخلاق بوده است نسبش از
طرف مادر بمحقق دوانی انتهامی پذیرد در ابتدا بشرف ملازمت جنت آشیانی مشرف
می شود و کم در خانه و بالا به رزم و بزم حاضر می ماند و همیشه کارهای شایسته و نمایان از وی بمعرض ظهور
می آید و بعهده های عمده و خدمات بایسته سرفراز و ممتاز می گردد شاعر هم بوده است و وفائی تخلص
داشت در سنهٔ چهار [illegible] جلوس عرش آشیانی مطابق سنهٔ یکهزار و [illegible] هجری به منصب پانصدی
رسیده دعوت حق را لبیک اجابت گفت * مناشیر * جمع منشور فرمان * قوله
آنچه در باب مناشیر آه * ای هرچه گفتگو و تجویز در باب ارسال فرامین شاهی بطرف
ایران و توران نوشته بودند بلاتفاوت من هم درین جا همان تجویز کرده بودم اگر
در عبارت و لفظ اندکی تفاوت داشت اما در معنی یکی بود و هیچ فرقی [illegible]

[illegible] خاطر آورد که میرزا جانی بیک به مقتضای سعادت ذاتی آمده آن خط را دید و [illegible] خواهش شما هستند و آن شان بطرف شماست * قوله وقت آنست آه *
ای وقت آنست که یاران از سر نوخوشی کنند و طرهٔ شب که عبارت از غم است از روی روز که عبارت از شادیست بردارند یعنی غم دور کنند و شادی بعمل آرند * قوله عشق
بنواز * ای عشق باساز و سامان * مشاق * جمع مشقت * محن * جمع محنت * قوله
چنانچه ولایت بدست آورده‌اند * یعنی چنانچه دلیل بر دانش وری شما آنکه ولایت و ملک
بدست آورده‌اند و هم [illegible] بهم رسانیده‌اند و ثبوت و گواه بر مردمی و فتوت شما آنکه با چندین
بیگار و طرح دوستی نفس الامری انداخته ملا بیک را آفرین گوی خود ساختند * قوله نیکوئی
فروش آه * ای نیکوئی فروش نیستم که هر چه در باب برآمد مطلب و خواهش شما بدرگاه
سعی نموده‌ام آنرا شرح دهم * قوله اکنون هر چند زود آه * ای اکنون هر قدر زود تر
میرزا جانی باغی را دلاسا و خاطر داری نموده بملازمت شاه آورند این معنی سود مند تر
و بهتر در حق شما خواهد شد

* نشر [illegible] نامه [illegible] بخشانیخان نگارش یافته بحق آنکه آه *

این نامه ایست متضمن بر اظهار شوق و رنج دوری وغیره با اطلاع وجه عدم اختیار در ضبط امثال
اظهار شوق * قوله حق آنکه آه * یعنی قسم محبت و دوستی که جز تراکی را در دامن بسند
کرده‌ام که در فراق تو یکدم آرام کرده‌ام * قوله مدتی است آه * ای مدتی است که
درین فکرم که کی دوستی بر زبان نرود و ظهور آن از زبان معامله و سلوک باید اگر گرد ریختن
از معامله غائبانه حال دوستی ظاهر گردد تا چه توان کرد آه * قوله الحق از انجا که آه * ای الحق
از انجا که معامله دانی و دریافت حقیقت هر کس خصلت شماست و میدانند که هر چه اظهار شوق
وغیره کرده‌ام منافقانه نیست بنابران ازین تراوش بی اختیاری آزردگی بخاطر من راه
[illegible] تا حقیقت کار آنست آه * ای حقیقت کار آنست که قلم و کاغذ و زیاده گوئی

وافلاس خود وغم خواری مردمان را که در زمان بیکاری داشت [illegible] و رجوع
اهل دنیا نگاه نمی دارند * قوله ورق گردانده چون گویم آه * [illegible] چنان وضع
وطور خود تبدیل نموده اند که چگونه گویم نامه اعمال حسنه خود را [illegible] کرده اند
زیرا که بیان تغیر و شست و شوی نامه اعمال حسنه آنها کردن نمی توانم باوجود این چنین
افعال شنیعه دیگر توقع از بزرگ و عالم فروتنی و احتیاج سوی خود از انسانان امید می دارند
* حبل المتین اخلاص آه * ای آنقدر غرور در بسته نوکر پیدا می شود که رفته رفته
رسن استوار محبت و ارادت نوکر با آقای خود داشته گسسته می گردد و همان
نوکر با خداوند نعمت خود کج روشی در کار خدمت و تابعداری ظاهرا و باطنا می کند
* قوله شبنمی از آن * ای به نمی از آن باده خود کامی * قوله لهذا اگر صاحبان آه *
ای بست همین مستی و نافرمانی اگر خداوندان نعمت حرمت دار و دادگان خود را
بنظر خردی و بی حرمتی و دین دیده خیال اعتباری و عزتی که خود داده اند می فرمایند آن
نیک حوصلگان که در فکر سود و زیان تحقیق در معنی سوداگری سخن اخلاص بر زبان ظاهری بکار
دارند از دیدن کم توجهی بادشاه نادان گشته سود خود را در نافرمانی و سرکشی
که عین زیان آنها است می انگارند

* تشریح نامه که بنغاییانان تحریر نامه همی آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانخانان باستصواب شیخ بطرف تهته وغیره
جهت دوبستی باغبانان رفته بود و چنانچه قوله همی ندارم چارهٔ فراق آه برین معنی گواه است
* قوله حاشا آه * یعنی از گریبان شده باید جدائی می توانستم کرد حاشا که بر زبان من آن شده باید
آمدی زیرا که نه لایق حوصلهٔ استعداد شنوندگان زمانه که بسیار نازک دماغ افتاده اند و نه
خاطر شما که متمایل بسوی بسیار دوست است خیال سخن شنیدن دارد * خَتَمَ بِالخَیرِ وَالظَّفَر *
تمام شد به نیکی و فتح و نصرت * قوله در عین راه آورد که میرزا آه [illegible]

وامیر چغا نخانان

مخفی نماند که جواب نامه ایست که خانخانان متضمن شکوه و شکایت رنج و اندوه ... تدبیر دفع آن بشیخ نوشته بود بنابران شیخ در جواب آن می نویسد * چاره کار ازین بیرون می تابی آه * ای چرا غفلت می ورزی و رنج می کشی و تدبیر کار خود نمی کنی * قوله گرد مردم می تنی * ای گرد مردم میگردی * قوله این سنگ ضلالت آه * ای این سنگ غفلت و گمراهی سنگ راه نخاسان با ارادت شده نخاسان را از سر انداخته یعنی خراب و سرنگون نموده * قوله ذره مثال * ای مثل ذره در طلب آفتاب می رویم * قوله این نه تنها آه * ای این غفلت و بیهوشی در کار خود نه تنها صاحبان معنی و حقیقت را پیش آمده بلکه صاحبان ظاهر و صورت را هم پیش باقتاده * قوله نفس اماره آه * ای نفس اماره خود را * قوله در نیک و بد * یعنی در نیک و بد آنکس * قوله کج روشی و سرگردانی آه * ای تباهی و پریشانی خود را که مقتضای فتنه و فساد این دنیا است منسوب بطرف اجسام فلک می کنند و نفوس خود ها را معذور میدارند * قوله والا آه * یعنی اگر این تباهی خود ها را بطرف فلک نسبت نکنند بدانند که در حقیقت این مردمان باهم خود ها هم چو سباع و بهایم در آویخته در پی ریختن آبروئی که عمده ترین زندگی و حیات است اند پس درین صورت ریختن خون نیز در آنها کار آسان است و باز بنابر ترقی خصومت مردمان باهم خود ها بلفظ حاشا از تمثیل مذکور احتراز می کند و می گوید که از تشابه کبر در هم جنس خود این چنان خرابی که آدمی از حماقت بر خود می کند می پسندند * قوله اگر بر جهانیان این حقیقت آه * یعنی اگر بر جهانیان ظاهر شدی که هرچه تباهی و خرابی و غیره بر ما واقع می شود مقتضای این نفس اماره و دنیای دون است هر آینه در حال از دشمنانیکه از جنس انسان اند و از نادانی در پی انتقام اند براحت افتاده کوشش بی فائده برای دفع ... دیگر نکردندی و تهمت فاعلی بر خود ها نهادندی * سموم * باد گرم * قوله اول سموم جابیان مکنون یقینی است یعنی اول خطائی که از نوکر ظهور رسید آنکه غربت

هرچه د ... بدیگران هم نوشته بودند خرسندی نه بخشید آنا بهر طور از بار
انتظار ... شدم * قوله فرمان معاهده ... ل آه * ای حسب مندرجهٔ فرمان
متضمن ... ساهل آورده جواب آنرا متضمن اظهار خجالت و اعتراف به تقصیر خود
و درخواست عفو تقصیر نوشته درستی روزگار آنت رسیدهٔ خود خواهند کرد * قوله بار
مذکورشده آه * ای بارها با شما ذکر کردم که راه امتثال فرامین و تسلیم احکام بدون تغییر و تبدیل
که از قدیم درین درگاه اختیار کرده اید چرا از دست داده شود تا از آن امریکه موجب ناخوشی
حضرت باشد ظاهر گردد * قوله اگر از دیدن جاه و ستی اعتبار آه * یعنی اگر از دیدن
منصب عالی و عزت و اعتبار متعالی خود اطاعت و ملازمت چندین ساله را گذاشتن
مصلحت دیده بودید چرا زبان دراز خود دوستی در اسباب به بادشاه گفتید * قوله
اگرچه از طرز آه * ای اگرچه از طور مطالعهٔ حضرت عرضداشت شما که متضمن معذرت درباب
آزردگی شاه نوشته بودید دریافتم که آن آزردگی سابق بادشاه از هزار یکی ماند آنا
آن ماریک من آن یکی را هزار دانسته در اصلاح حال خود کوشند

۲۱

* تشریح نامهٔ دهم بخانخانان تحریر یافته الله تعالی آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامهٔ خانخانان است که مشعر بر ارادهٔ ترک علاقهٔ
نوکری و اختیار نمودن تجرد بشیخ نوشته بود بنابران شیخ این خط متضمن نصایح درباب
باز داشتن خانخانان از آن اراده ارقام می فرماید * عتاب * ناز کردن * قوله
عتاب و خطاب آه * یعنی ناز کردن و سخن گفتن و خوشی و بازی در طبیعت من بدون شما نیست
* قوله مجالست روحانی آه * ای مجالست معنوی و حقیقی و گفتگوی باطنی هم در خلقت و
طبیعت من بی آن نکته دان و رموز فهم نیست * غم * قصد * تقاعد * باز ایستادن از
کاری * قوله منتظر و مترصد مراسلات آه * ای منتظر محبت باطنی یکدیگر که بزبان خیرخواهی
... یادمی باشد * عنقا * جانوریست که نام آن مشهور است و وجود آن غیر

وسرقی برای طبیعت غم زده من که بسبب نادانی قابل ترحم است فرستند و مراد از
اطلاع خاطرجمعی خود خوشوقت سازند ❊ قوله دل و دامن شب ❊ دل شب و دامن شب
عبارت از نصف شب و آخر شب است ❊ قوله در تخیل صحیح آه ❊ یعنی دل را
از یقین فتح آینده و تصور راحت بالفعل باز داشته نگذارند که بشادی در آید زیرا که
کارکنان قضا و قدر دولت در دل اندوه گین می نهند ❊ قوله علو فت را بر غضب والی
ساخته ❊ ای مهربانی را بر غضب غالب ساخته بقصور اند که مردمان حشم تراند ❊ فنون
شی ❊ فنون بسیار ❊ عرف زدن ❊ سخن نمودن

٢٥

❊ تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته ای اقانی آه ❊

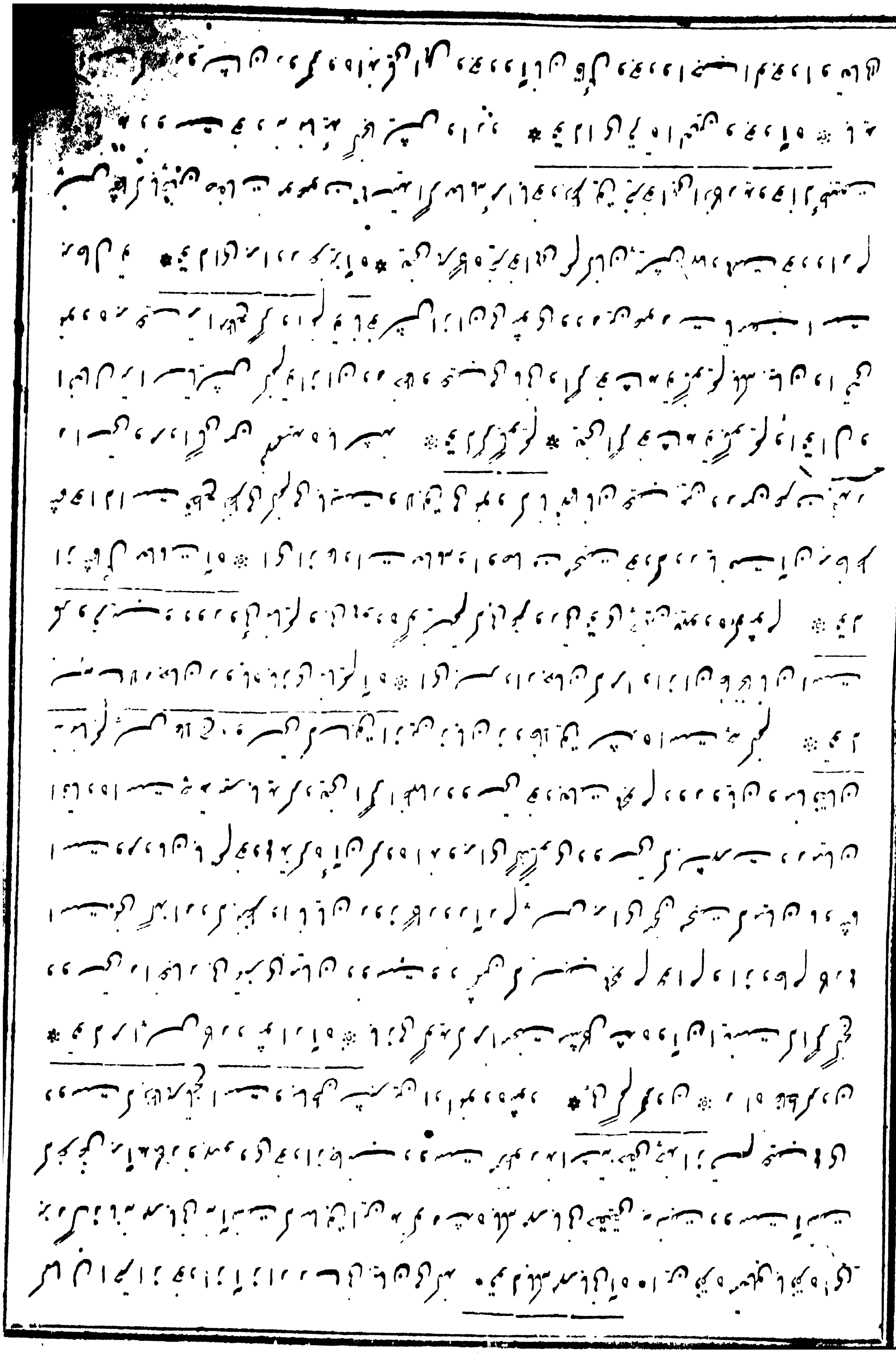
این نامه ایست در جواب نامه خانخانان منزلوی رسیدن نامه خان مذکور مع اظهار شوق مواصلت
دل پسند و نصایح ارجمند ❊ قوله ای لقائی تو آه ❊ ای از دیدن تو جمیع مطالب مردمان حاصل
می شود و چنان عاقل هستی که بدون تکلیف عرض همه مشکلات مردمان از تو حل می گردد ❊ قوله
ناایمنی شاهراه سخن ❊ ای بسبب پرخوف بودن راه سخن بعلت احتمال ظهور سخن ❊ قوله
ناموثقی پیغام گزاران نمایندهای کون ❊ ای از بی اعتمادی پیغام بران دنیا ❊ قوله سخنی
برادر دل آه ❊ ای بسبب موانع که از دل سخنی بر زبان آوردن چه معنی دارد بلکه حرفی
مشهور و عام که صدق داشته باشد از باطن بظاهر نتوان آورد ❊ طعم ❊ مزه ❊ قوله که
می عجب من آه ❊ ای مخاطب من بمزه آن کلمه چند از باده بی حقیقت ظاهری فارغ شده
خوش وقت گشتی ❊ قوله اکنون که باین حالت آه ❊ ای بالفعل که باسباب مسطوره
خیال سخن گفتن ندارم چه توان نوشت بهرحال دل دیوانه را بعدم تحریر مطالب راضی نموده
می نویسم که خط شمار رسید و هرچه دران نوشته بودند اگر در خطوط دیگران آن مطالب بودی
نوشته محبت نام آن نهادمی و چونکه همه کسان آن مطالب نوشتند لهذا نام آن نوشته
نهادم ❊ قوله اگرچه رسیدن این نامه آه ❊ ای اگرچه رسیدن این نامه

هستند و اینها را اهل وجود گویند و دیگر اهل شهود و آنان برای العین مشاهدهٔ باری تعالی می فرمایند و
ایشان را اهل شهود گویند پس این جا مراد از قرة العین وجود و از مسرت سینه اهل شهود و شخص
خلاصهٔ و زبدهٔ درویشان مذکورین ✽ قوله سوگند که کار نادانان آه ✽ ای حاجت سوگند خوردنم
نیست زیرا چه پیک ظاهر است که درین چاکری شاهی موافق تقدیر الهی مراد و کس را رابطهٔ
محبت ظاهر شد که دل از فروغ آن نورانی شد و زبان بذکران زینت و رونق یافت
✽ قوله اندوه جدائی فراخ حوصله آه ✽ ای بعد مردن یار اول که ابوالفتح است هجوم اندوه و
غم جدائی او آنقدر بود که مرا از غایت حیرت و سکوت وقت فرصت نصیحت گفتن یار
دوم که اهم کارهای من بود حاصل نشود و یار دوم اشاره بطرف خانخانان است یعنی
ازین حادثه جانکاه دلم از دنیا و ما فیها افسرده بود می خواستم که سخنی گویم و حرفی سرایم لیکن
چکنم که دوستی های خواجه تاشان باز بزور مرا به گفت و گو در آورد ✽ قوله الحمد لله که
آزردگی آه ✽ ای شکر خدا که آزردگی خاطرم که از حد شمار و داده بود دیگر اینکه از معذرت
آن آزرده شوند و بغیر آنکه عذران بی پروائیها که نسبت من کرده بودند نمایند عقل در اندیشه
من بلحاظ معاملات بد اطوار و بدپیمان زشت شعار شما علاج آزردگی من کرده مرا از شما خوش
و خرم ساخت و شکوه و شکایت از سینهٔ بی کینه ام بپرداخت

۱۸

✽ تشریح نامهٔ که به خانخانان مرقوم گشته ای خواجه آه ✽

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانخانان در مهم دکن بود و مدت دراز
سپری گشته که در انجاها بجز آثار فتح نمایان نشده بود ✽ خواجه ✽ سردار و مرد پیر
و شیخ و بزرگ ✽ قوله ای خواجه آه ✽ یعنی ای سردار سلام باد بر تو در
مفارقت و جدائی ما چگونه هستی و می گوید که ای معدن آرایش و زیبائی و ای کان وفا
اندرین حال هستی ✽ قوله و آن که از بی وجهی آه ✽ یعنی آنکه شکایت بسیار از
بادشاه کرده اند نمیدانم که چه کرده اند یعنی بسیار کار بد کرده اند سوگند خدا یاد می کنم



ولایت قندهار را از قوم بلوچ و افغانان به دلاسا و شیرین زبانی و انعام تابع خود کرده
همراه لشکر خود باید ساخت * عُروة الوُثقی * دستهٔ استوار * قوله موجه قندهار
شد * ای باید شد * قوله چندان دل گرانی آه * ای بسیار اعتماد بطرف مردم کمی
باید داشت * قوله ناموس در گرو اینها آه * ای عزت و آبرو در پی داد و دهش و
غیره است * قوله آن گفت گوی نجر داست * ای آن گفت و گوی بی تعلق است
* قوله از صدائع نفس اماره آه * ای از انجا که خواندن کتب اخلاق صرف بر زبان
دنیا داران است و از زبان تجاوز نه نموده لهذا این خواندن ما از مکرهای
نفس اماره است، که در راه ما غار تاریک که عبارت از عیوب و قبایح ظاهری است
کندن نتوانست چاه نورانی که عبارت از درستی ظاهری و خرابی باطن است ترتیب داد و
به مقتضای مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ ناگاه و یکایک خود این نفس اماره
در آن افتد و یکایک که بعد لفظ داده است بمعنی یکایک است * تضرع * زاری
کردن * مُفرط * از حد درگذشته * قوله دریوزه دلها آه * ای گدائی دعای خیر از
دلهای درویشان عادت و خاطرداری و خدمت گذاری ایشان بیشتر باید کرد * هنگامه
ترکان آه * ای جمعیت سپاهیان آراستن و خاطرداری رعایا و غیره نگاه داشتن خصلت
خود سازد * پشیلان * سفره و سماط سلاطین و امرا * قوله پایه کنیست آه * ای مزه
و لذت طعام را به نسبت کثرت و کمی آن زیاده تر ملحوظ باید داشت و عادت باید کرد
* قوله کارهای کلان برآمده آه * ای کارهای بزرگ برآمده چه و بهبودی حاصل شود و مزه که
جهت اضافه بر لفظ آمده در متن نسخهٔ مطبوع طبع شده ظاهرا غلط است * قوله هندوستانیت
از و کم آه * ای نزاکت و سبک ساری که در هندوستانیان بیشتر است از [illegible]
ساخت و حلم و بردباری را در و باید افزود * ما تقیه‌ها را در دعوی آه * باید [illegible]
نام واقعه نگار راست، که پیش خانخانان بود و با هر کس و ناکس در مقدمه کشش

متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای اگرچشم معنی نه بیند چشم ظاهر بین چه شد فقط

* تشریح نامهٔ دهم بنام خانخانان تحریر یافته ذات من آه *

این نامه ایست متضمن اظهار شوق ملاقات و نصایح و اندرز در باب تعلیم تدابیر تسخیر قندهار و محتوی ترغیب خانخانان بطرف تسخیر آن * قوله ذات من آه * ای بسبب کمال شوق و محبت ذات من تصویر صورت خوب تو شده پس گویا من ما است و صفت ذات توام و قبله کسی مرا به بیند بداند که خانخانان است * قوله نقش اندیشه آه * ای نقش صورت من همه از تست پس من مانند الفاظ و عبارات ام و تو مثال معنی * قوله طبیعت عنصری آه * ای مقتضای بشریت ما بعد و کمک محبت خاص شما بر کار فرمایان جهان دل که عبارت از عقل و هوش و حواس خمسه است غلبه یافته میخواست که من صابر را در اظهار شکوه رنج دوری گویا سازد منه الحمد که سلطان خلقتم بر من شفقت فرموده حمایت کامل نمود زیرا که من مغلوب طبیعت را غالب مطلق ساخته با طبیعت و محبت من که باعث اظهار شوق است مقرر ساخت که قصهٔ اشتیاق را بعد از شنیدن فتح قندهار در میان آرد * قوله امید که خرد دور من آه * ای امید که خرد دوربین شما باعث شنیدن آن گردد * قوله سوداگر ز رطلب آه * از ین جا آغاز حرفی چند است یعنی بدان که سوداگر زر حاصل کند و سپاهی آزموده کار همیشه بهم نمی رسد این وقت سپاهیان تجربه کار را که نزد شما موجود اند غنیمت باید دانست * اشباع * سیر کردن * قوله تا دانم که خاطر شما آه * یعنی اگر بدانم که خاطر شما عزم تسخیر شهر را بر گرفتن قندهار مقدم دارد پس در انصورت البته ذکر تقدیم مهم قندهار بر یورش تهته بسیار گفتگو [illegible] شمارا ترغیب بطرف عزم قندهار دهم اما اندیشه که دارم از همراهان ناقابل اندیش [illegible] را عوض ناموس خرید کانند * قوله باین وادی * ای بطرف ترجیح مهم [illegible] که زمیداران میانه ولایت آه * ای مناسب که زمیداران در میان

مخاطب بمن بنده خود نیست و طبیعت او از فرصت مشورتی نیست و بعد تقطیع و لفظ پاره متن
نسخهٔ مطبوع فرد گذاشته شده و باید نوشت * قوله بدگمانی * یعنی بدگمانی از حق دو صبتان
* قوله و بعد از رسیدن خط اول خلوط آه * ای بعد از رسیدن خطوط شما که متضمن ناخوشی و غیره بود
* قوله اگر در خور محبت آه * یعنی در قبضهٔ شما اگر لایق محبت من بود مضایقه نبود
باندازهٔ قدر بی اعتبار روزگار ناموافق من هم نبود رسید حضرت بلحاظ تحقیق رنجشهای
سابقهٔ شما و هم به مقتضای بشریت طبیعت من شد گشت و فطرت من منفجر گردید * دست
بر سر و دوش کشیدن * تحرکردن * قوله حرصوری ندارد * یعنی بجز صورت هیچ حقیقتی
و اصلی ندارد * قوله ساخت * ای باید ساخت * قوله باید گمان شد * ای باید شد
* قوله خالصه عن پرگنه آه * ای در باب گذاشتن پرگنه که در جاگیر شما است و در
معاملهٔ روپیه بقایای جاگیر خود و آنچه عوض آن روپیه از آمدنی جو تور گرفته اند این همه سخن بسیار
بنایت کرد زیرا که این طرز طمع و غیره کار مردمان حریص و شما از طبقهٔ دیگر اید * قوله از جان و
دل آه * ای پیش چنین معشوقی که ذات بادشاه است طمع جان و دل کسی نمی کند و طمع سیم
و زر هم پیش چنین اسامی نمی کند * قوله مسموع نشده * ای مسموع بندگان حضرت نشده
* قوله نهایت آه * ای نهایت فکر آنست که اگر خواهند جمعی دیگر را که درین جاگیر رانده
ازین جا طلبند * قوله قبول کرد * ای باید کرد * قوله ما ایناس را * ای مرا بسیار مجرب
و آزموده اید دانسته * قوله در نزهت گاه خاطر آه * ای از تیسر ساوکی خود در دل من
خانهٔ خوشتر ساخته است یعنی در دل من محبت خود را جائی داده است * قوله دولتخان
لودی آه * لودی قومیست از افغانان باید دانست که دولت خان که نزد خانخانان
اکبر بامردمان و دوستان خان مومی الیه مخالفت می ورزید پسر شیخ دوحی اوقی لودی
که در رعایت و حفاظت آداب آشنائی موافق عقل نمی کند اگرچه دو
میداند که هرکس هرچه می کند پاداش آن می بیند * قوله شمشیر معنی نه بیند آه *

زمان هم کبد و حسد اخوان زمان بود تا بچه قبیه قصه برادران یوسف [illegible]
و السلام مشهور و معروف * محبوب بسزا * مطلوب کامل * [illegible] روز خود
که حال او معلوم است آه * ای درین روزها که حال عدم رواج مردم معلوم شما است
هرگز نشاید که از نا دید مروت گردی بر دامن حوصله شما نشیند * قوله و اگر از یکر نگ
بودن آه * ای اگر از تلون طبع باد شاه شکایت دارید خود این تلون باعث تحقیق و
دریافت اخلاص درست شما که از سود و زیان شما خلل پذیر نیست می شود بمصداق آیه کریمه
وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ اطاعت کنید خدا و پیغمبر او و را و حاکمان
را که از جنس شما اند و راه معامله با خدای تعالی سلوک داشته برای هزاران مقاصد صوری و معنوی
و ام بست تردد می کردد * قوله بنهایت عجب است آه * ای اگر از جدائی دوستان عرفی و
زمانه ساز دور و دور و رنج و الم اند بنهایت عجب است زیرا که اگر این جدائی موجب
شکر گذاری نباشد باعث کلفت کار شناسان چگونه خواهد شد * قوله و اگر از دوری
صوری دوست حقیقی آه * یعنی اگر از دوری من آزرده دل اند خود این معنی هم از بی تابی
شما تواند بود * قوله پرحوصله کم حوصله آه * پرحوصله باعتبار عاقبت و کم حوصله باعتبار بعض حالت
عارضی مثل اضطرار و غیره گفته * قوله بسیار پرداز کم پرداز آه * بسیار پرداز باعتبار
حق و ذکاوت کم پرداز بلحاظ بعضی حالت لاحق * قوله [illegible] دور رسیده آه * ای ناصح خود
شده بعد رهنمائی خرد عم [illegible] خود راه ندهند * قوله داغ بر پیشانی بزرگان نهاده آه *
ای با جرای مهمات مرجوعه خود بزرگان جهان را عیب دار نموده [illegible]
[illegible] کردند * قوله نامه عطوفت * مراد از آن [illegible] خاکیان * قوله [illegible]
[illegible] نصائح و مواعظ که در اول نامه مرقوم شده * یاد و اشت [illegible]
[illegible] پند و اندرز مذکور تواند شد * قوله بعد از آن * قبل ا[illegible]
[illegible] سهو شده باید نوشت * قوله میرزا ایرج و داراب [illegible]

... شاه واردنموده و رعایت خاطر فرستاده‌های پادشاهی و در فرستادن
قاصد خود اهمال نماید و اتفاقاً مطابق اهمال او شد و بوقوع پیوست پرسش مردمان بظهور
مراقبت اندیشه‌ٔ من قبل شمار ... مسکین معامله نافهم برده گفته‌اند که گرباشد و ابوالفضل
این اهمال خانخانان بمعرض وقوع آمده و ضمیمهٔ آزردگی طبیعت بادشاه آنست که شما
میرزا ایرج را بمجرد رسیدن او از نزد خود بسبب دیدن آثار کوفت اسلام او در رزاق
خانه از من نارسیده فرستاده اید * نفس الامری * کو حقیقی * مسابقت * سوال
کردن * قوله توجه ظاهری آه * ای توجه ظاهری و باطنی بادشاه بنسبت شما درجهٔ اعلی
است * قوله سخنی ازین گرم تر آه * ای ازین عرصه و مدت که دران عرضی بدرگاه والا
فرستاده اید انکه زودتر عرایض فرستند زیرا که شجاعت وغیره که شما را درین روزها حاصل است
مست کن آدمی است * قوله الله تعالی آه * معمول است که بعد ظهور فتوحات اکثر آدمی را
بعلت غایت مسرت غرور و عیش لاحق می‌گردد لهذا می‌گوید که الله تعالی شما را بعوض عیش
وغیره توفیق مناسبه اوقات در عبادت شب و تضرع و گریه سحری عطا فرماید * قوله
این بار نظری آه * ای این بار شفقت بادشاه زیاده تر بنسبت شماست * قوله توقعات
او آه * ای رود روانی اتفاقی بود ازین جهت در روانگی او دیرگی رو نموده فقط
* ... سانحهٔ ... تحریر یافته که شخصی آمد * ۱۰
* قوله گرامی ایما * باید دانست که این نامه وقتیکه بادشاه از خانخانان آزرده بود نوشته
... گرامی ایما آمد او در کن و تمام مستقل باشی * کوچک * چنین و شکنج
آه * مراد از این ... شاهی که متضمن بر عتاب شاهی بخانخانان
... دل بوده از امور نا ملایم زمانه آن معشوق
... جل خودرنگی به معنی دارد و چنین و شکنج هم پدید یابد
... اج مرد ... که در زمان ایشان بوده است دران

بآن معنی است که از آمدن خط شما هم در تعب و رنج ...

نام خدمتگار خانخانان * قوله از دور بینی آه * یعنی بسبب دوری ...

خود از شما آزرده هستم به مطالعه منشور شما هم قرین شادی و همقران غم گشت ...

آنکه آه * ای بجهت آنکه طالب حقیقت و محبت معنوی ولی از ظاهرداری ... داری ام غم

اول مرا آن است که بر زبان محمودخان که تعلیم یافته کاتب غایبه شما است باوجود این معنی که جهت

انصرام امور متعلقه خود در پیش آمده بود سخن دروغ و ظاهرداری گذشت * قوله خو کرده هجران *

شیخ از این جمله اشاره بذات خود می کند * قوله غم سوم آنکه آه * ای از آنکه از مضامین

مختلفه خط شما و دوستی شما با مردمان آنجا منصرف بانه معلوم گردید اگرچه شما از طور صلح و جنگ مردمان

زمانه که از ان عاقل مکر و حیله آنها صاف می فهمید اند ... باطور راحسن با مردمان قول و قرار

کرده آید لیکن چون که آن مضمون پر از لکنت و طوالت بود انده و افزای من گشت * قوله

شادی چهارم آنکه آه * ای سبب شادی چهارم آنکه هم از مضمون نامه و هم زبانی قاصد شما اظهار

صحت ذات شما و توجه شما بسپاهی و باهتمام مهمات مرجوعه آنجا معلوم گردید * قوله آنکه عزم حزم

مصوب ناصواب تشبیه کرده * بعد لفظ کرده لفظ اند در متن نسخه مطبوعه سهو شده باید نوشت

* قوله این اسنیت * اینی مراد از ان فتح مذکور * معترضات پادشاهی * جنگی و ناخوشیهای

پادشاهی * قوله مع هذا آه * ای با وجود ناوشتن معذرت در عتاب پادشاهی

استغنای آن عتاب از من استدعا کرده بودید * قوله هذا را نه دوستی فروشی آه *

ای غرض از دوستی و محبت حقیقی من مدارا و ظاهرداری می کند * میرزا ایرج * نام پسر

خانخانان که چندی به ... بود * رزاق نامه * ترکیب مقلوب خانه رزاق و مراد

از ان بارگاه سلطانی * قوله عجب که مقدمه ... ای عجب است ...

در باب اصلاح احوال شما گفته بودم و آن این است که روزی شخص ...

آمد ... که هست از اخلاص و ... با آن است ...

[illegible] نمایند [illegible] غضب بجای مبرسه که بیک ترک ادب شخصی
[illegible] ان باشد [illegible] می شوند نا پرستشای چه رسد و غضب را بسگ و شهوت را بخوک
[illegible] کثرت [illegible] سگ و زیادتی قوت جماع خوک تعبیر نموده * قوله دریوزه دلهای
شکسته آه * یعنی درخواست همت و دعا از درویشان مرقوم لازم شمرد * قوله پهلوان
این راه آه * ظاهرا در متن نسخهٔ مطبوعه پهلوان غلط طبع شده بجای آن پهلوانان باید نوشت
ای کسانیکه بسیار خوشامد شنوند در بلای خوشامد خوشامد گویان هلاک شده اند
* قوله مخاطب ناپدید آه * ای مخاطب من که خانخانان است از من دور و ارباب مکر
فراوانند ازین جهت اندیشه بخاطر دارم فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته نامه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامهٔ ایست که خانخانان متضمن درخواست ارقام نصائح
نوشته بود * قوله به مشاغل بسیار اند آه * ای شما را کارها بسیار است و اگر حسب [illegible]
شما خود خطی نوشتم در ان صورت خط دراز میشد بجهت نوشتن نصائح و حقائق که خواهش تحریر
آن کرده اید و نیز بران تقدیر بسبب قلت فرصت شما برای خواندن خط پیش شما مرا یاسی
آمد * قوله ان * جمع احوال کنج من * سروبرگ * سامان * قوله امثال این حکایات آه *
ای نصائح و مواعظ را دیاداران از درویشان قبول می نمایند تا از امثال مردم که
سوای مشاهدهٔ تعلق دنیاوی مانند ما نامی [illegible] اسیر گرفتارگی اند بگذشوند لیکن چونکه از ابتدا اینک ذاتی
و اخلاص شما دیده می شد [illegible] این دو کلمه در باب تذکرهٔ نصائح نوشته فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته گرآه *

[illegible] است که این خط در جواب خط خانخانان است که بعد مدتی متضمن فتح و شکست و اندوه
فرستاده بود * [illegible] * قوله اگر نقدش آه * یعنی اگر خطوط شما ازین
[illegible] دیدن آن نادیدن اولی است * قوله دو گونه رنج آه * ازین هم [illegible]

[illegible] آن دلی نعمت آه ❊ ای هرچند آن دلی نعمت از گروه دنیاداران که مشغول [illegible]
باشد لیکن مردم را لازم است که با او بخصوص دل محبت ورزد و پسر [illegible]
در چنین محبت منحصر است نه در عبادات بدنی مثل نماز و روزه و خیرات و
صدقات زیرا که آن سرمایهٔ سود دیگران است ❊ قوله بلکه خوبی آن آه ❊ ای بلکه خوبی
آن اخلاص که با صاحب خود است در ضمن انتظام عوام است و بی آن نظام آنها اخلاص
پسندیده نیست ❊ قوله درین راه آه ❊ ای در راه اخلاص ملازمان را خطائی می افتد و آن
خطا آنست که پیوسته نظر بر اخلاص خود دارند و چون درین زمان اخلاص در مردم کمتر یابند
بر اخلاص خود فخر و ناز می کنند و می دانند که خداوندان آنچه معشوقان حقیقی اند
بی پروائی لازمهٔ معشوقیت است خصوصاً و قتیکه عاشقان را است اندیشی بسیار باشند
بی پروائی ایشان افزون خواهد بود و لفظ عاشقان قبل عبارت و است اندیش در متن
نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت ❊ منفخ ❊ دم آهن گران ❊ قوله منفخ هزار
نخوت آه ❊ ای بمجرد زدن شمشیری که کار اندک است بغرور خود هم چو منفخ پر باد شده
به تصور عوض آن کار در مقام خواهش های گوناگون می شوند ❊ قوله سوم ❊ ای سوم
پایهٔ اهابت ❊ قوله در رواج کار دشمن ❊ ای در رواج کار دشمن باشد نه در انتقام
او مستعد باشد ❊ قوله اسباب دنیوی و اخروی آه ❊ ای اسباب دنیوی و اخروی
در ضمن اعمال بلا قصد بدست می آید هم چنان که گیاه بدون اراده مزارع [illegible] زار
حاصل می شود پس مناسب که آدمی از سود اگر کمتر باشد جوهر بی بهای اخلاص را ده [illegible]
اسباب دنیوی و اخروی که همچو گیاه بلا قصد بهم می رسد نفروشد یعنی [illegible]
حصول اغراض فانیهٔ خود نورزد بلکه صرف بجهت خوشنودی [illegible]
❊ قوله بهم از غضب و شهوت آه ❊ ای از غضب و شهوت [illegible]
نفس اماره اند هوشیار باید بود درین که عقل را مغلوب [illegible]

...و حس ضرور نیست که مردمان بی غرض و کم خوشامدگوی را اجازت و قدرت عیب گفتن شما حاصل باشد

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته رقیمه والا آ د *

دانستنی است که این نامه است متضمن نصایح و مواعظ در جواب نامهٔ خانخانان که مشعر درخواست نصایح بود * قوله آنچه در باب ره نمونی آه * باید دانست که خانخانان در خطی که بشیخ نوشته بود فقرهٔ چند در باب درخواست هدایت و صلاح و بهبودی خود که در هر دو جهان بکار آید تحریر نموده بود پس شیخ در جواب آن از روی انکسار می نویسد که ای هوشمند خود راه راست نایافته من که قصد رهنمائی دیگری کنم گویا این معنی اقرار بحماقت خود کردن است میان من و دار الامن ابد ابعد بسیار است اگر هیچک نزدیکی بودی تا الیه در عشرت سرای ... است رفتاری چند آدمیانه می توانم کرد * پشت گرمی * مدد * قوله حجاب جویای مقصود * ... حجاب کاف بیایه در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * جمال وحدت * مراد از ان ... اکبر پادشاه * قوله چون طلب و تپش باطن آه * یعنی لیکن چون استعداد آمادگی خیریت و سعادت ازلی در طبیعت من مرکوز بود تائیدات الهی و ... آن شد چنین و چنان کرد که این بی راه براه آمد حالا امید است که مهتدی گردد قوله این بی راه ... آمد خبر مبتدا است که حمد ... و غیره است * قوله ای برادر باران رحمت الهی آه * از ... آغاز بیان بعضی ... مینماید پس می گوید ای برادر بر گاه که رحمت الهی چه بر مسلم و کافر و چه بر عابد و فاجر ... است و خالق جهان آراو جه این معنی را بجهت ... از نظر ما پوشیده داشته است پس درین صورت اول مرتبهٔ اهلیت ... که با طبقات انام طرح ... باید انداخت و بعده ... باید ... که کسی ... اعتبار کند ... و ... که ... ای دوم پایهٔ اهلیت ... قوله

مقدمات ملازمان درگاه و مذکره امورات بارگاه است سخن [illegible] آید

التفات * در بن قول واو عاطفه میان توبه و التفات که در متن [illegible] فرو [illegible]

شده باید نوشت ای توبه و التفات شاهی که به نسبت شما است * قوله همه مجرا است

ای همه خدمات شما روان کرده شده و مقبول بارگاه سلطانی است * قوله و چگونه

مجرا است آه * ای بطرز و قاعده ثبت مجرا است از یرا که جمیع امرا و غیرهم که حسن خدمات

شما که در بدرگاه والا نوشته اند همه موافق مقدار خود در دل مهر منزل پادشاه جا کرده است

* دولت خان * یکی از رفقای خانخانان بوده است خان مذکور در باب بهبودی او شیخ

نوشته بود پس شیخ در جواب آن می نویسد که حسب نوشته شما در حق او سفارشهای

خوب کرده شد * قوله سخنان قدسیه نفس الامریه * ای سخنان حقایق و معرفت

* حصار در بانه * حاضران بارگاه * احبان * جمع حبیب یکوقت در روز و شب * قوله

نقد ری گرانی می شوند آه * در متن نسخه مطبوعه می شوند ظاهرا غلط طبع است بجای آن می شود باید

نوشت ای پادشاه که یاد می فرمایند و حاضر می مانند از ینمعنی اندکی گرانی در مزاج پادشاه می شود

* در این جرا وسیله چندین باطل می گردانند * ای این صحبت مراکه گاه گاه بار و [illegible]

است به بدسعایت کنندگان در زمان غیبت من خدمت پادشاه وسیله گشتن [illegible]

بهوا و حرص و خشن و عشرت مشغول ام بدرگاه می گردانند * قوله نیک ذاتی و خوب سیرتی آه *

ای بیان نیک ذاتی در نعیت سخن در برادر گرامی حکیم همام است * قوله چنان فرو رفته

[illegible] آه * در این قول رفته در متن نسخه مطبوعه ظاهرا غلط طبع است بجای آن فرو رفته است

[illegible] * ماهی ری * درستی * قوله امروز کار مشاغل صورت [illegible]

ای درین روزهای مو ربه انتظام کارها [illegible] موقوف است

[illegible] نفس کجا است آه * ای آن [illegible] است

مشکل است [illegible] که تا شایسته [illegible]

[illegible] باشد و شرح و اتمامات آن مردمی نقص که دارد [illegible]

[illegible] محض بخالست [illegible] عبارت شیخ اشاره بخوا [illegible] خودی کند و

[illegible] گوید که او [illegible] عنایی و بی‌پروائی شما هرگز شکوه را دل مروت منزل خود راه نخواهم داد

زیرا که هرگاه مردمی من بکار دار خیرخواهی من در حق شما ثابت شده پس جگه [illegible] شکوه را

همراه ان دلی نخواهد شد چرا که شکوه [illegible] خلاف جوانمردی که عبارت از [illegible] در دیاری

است تواند بود * قوله حسرت زالی * حسرت [illegible] مطلوب [illegible] است که

بعضی [illegible] است باید نوشت * قوله در محبت آه * ای چنانچه شما در یک ذاتی افزایش دارید

من نادان هم در محبت شما افزونی دارم * یار فروشی * کنایه از تعریف کردن است

* قوله بخالت خود نمی گذارد آه * یعنی خود بخالت من نمی گذارد که از مقدمه تعریف خود در

بازار و رواج این جهان که اگر [illegible] از ان [illegible] گفته آید مشتریان هوشیار [illegible] گران خریداری

می کند سخن [illegible] لفظ جهان حرف کاف در میان [illegible] موقوف [illegible] لفظ مشتریان زاید

طبع شده * قوله هرچند طبیعتم آه * ای هرچند طبیعتم مرا [illegible] خودسرائی و خودستائی

بر [illegible] تحریص می کند لیکن چه کنم که مرا کار موافق حالت خود که مقتضی چنین امورات ناز بیا

[illegible] و بر طبیعت من غالب است باید کرد * قوله [illegible] آه * [illegible]

سبحان الله بوده است [illegible] کم [illegible] فعل [illegible] کرده [illegible] گوید

و اکثر سبحان الله در جای تعجب و حیرت می گویند پس [illegible] حالت تجرد و وارستگی

[illegible] قرار داده می گوید که سبحان الله من دیوانه [illegible] شهرستان

[illegible] دنیاداران داخل نمودن و در گفتگوی تذکره شکایت [illegible] انداختن چه حکمت

[illegible] از تحریر مقدمات [illegible] کردن [illegible] را

[illegible] آه * ای لوازم عهده وزارت و [illegible]

[illegible] و لوازمات عهده وزارت [illegible] تذکره

اگر ... مهادست آه ای گرچه با نام و ... [illegible]

...ن است و بشارت و خوشی جوی و ایای ... [illegible]

... یک رسیده که خاطر شما از هر نوع رنج رهائی یافت شادمانی ... [illegible]

پس با این همه دریافت آنچه بی باکانه سبب غلط بحث و ... قدم توز یافت ترد نفس

خود از وجوه شکوه و شکایت شما در بن حرف در نامه نوشته ام اولا سبب آن این است که

که دل ... رهنمونی نیست ... از جهت ... امید و سبب بعض کسی آلوده

یاس نمی سازد و پس بجهت همین عادت ... بالکل به هر چه خواستم بلا تامل بشما نوشتم و ثانیا

سبب آن این ست که از این که ... از بن باطن شما را ... شما در عین مشاغل و

هم کارها و شورش انداخته بودم اگر ... نیز در ایضاح وجوه آن شکوه ... کوشش

دارد ... آیین کار داران به نشانی وقت مطعون نخواهم بود و حرف ... قول در

مین مشاغل و در متن سخن ... شده ☼ قوله لیکن چون دوستی ایکسر آه ☼ یعنی چون

دوستی من از طرز و روش منافقان ... ظاهر و باطن من یکسان است از بن هم

خواهش چند مثل اظهار عزیمت و خطای درستان که خلاف طبع مردمان دنیاساز است بخاطر ...

گوی ... یاد که بدون اظهار و ناروائی آن ... می شود ☼ قوله آیا که روز

بازار مردی ☼ از آنجا که قدر و منزلت مردمی و متاع ... من هم ... داشتن

مردمی و مروت ... دانا که هر چند نظر بعالم و عالمیان

می کنم ... جوانمردی و مروت نزدیک و قریب شما ... داعم ... ازین جهت

... بی اعتنائی شما ... در خاطر ... شادی ... و ... چرا باشد با وجود ...

دریافت نفاق ... و روئی مردن ... از کدورت ... مجید ... [illegible]

است ☼ قوله ... ☼ ... [illegible]

وغیره ... آن ... گذشت ... [illegible]

[illegible] حضرت پادشاه مصحوب محمود خان فرستاد طی [illegible]
[illegible] رنجیده خاطر شده لهذا بعد از آن شیخ می فرماید که
[illegible] زمان [illegible] کردی که حالا [illegible] عفو جرایم شما بجناب آمده [illegible] شاه آنچه لوازم
دوستی و خیرخواهی می باشد [illegible] کوشش فراوان و مساعی نیکو نمودم * قوله چون حقایق
احوال آنجا آه * یعنی چون حقیقت اختلاف میان شاهزاده و شما معلوم حضرت شد بنابر آن
از جهت تعریف و توصیف شما که اکثر بدرگاه اقدس نموده بودم شرمندگی کشیدم * قوله
برخود مرزبدی آه * ای چراغ غرور کردی و از یادگاران عارستی یعنی از رتبهٔ سپهسالار و منصب
ناپایدار در پایهٔ پندار ماندی * قوله همه حرف فدویت * باید دانست که حسب دستور
همیشه خانخانان در عرایض خود لفظ فدوی می نوشت لهذا شیخ بآن اشاره می فرماید

* تشریح نامه که بخانخانان ارقام یافته اند رآمده *

این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت مع تحریر وجوه آن و مشعر از تمام حالات دربار
و نصایح و مواعظ در جواب نامهٔ خانخانان وقتیکه خانخانان در مهم گجرات و نواحی آن رفته
بود مرقوم گشته * قوله گر چشم خویش آه * ای خانخانان چون جان از چشم خویش
هم پنهان ست * قوله امروز که آن آرام دوست آه * باید دانست که شیخ مجملاً گله و شکوه
در نامهٔ خود بخانخانان نوشته بود بعد الآن خانخانان وجوه آن گله استفسار نموده پس [illegible]
شیخ بجواب آن می نویسد که امروز که آن آرام دوست عیش گزین را عجب تعدی
یا عجب آرزوی [illegible] همراهان که آنها آن نیک اختر از یورش قندهار که نسبت بتسخیر تتهه
[illegible] آسان و سهل بود باز داشته تسخیر تتهه را که دشوار ست [illegible] جهت شما گردانیدند
[illegible] توزع خاطر بسیار بباشد پس درین حالت بر ملالت که
[illegible] نویسی اجازت دهد که وجوه آن استان
[illegible] رفته ست شرح دهم * قوله

و غیره با مردمان تجرد عرفی دارم و بقدر [illegible]

استاد تحریر [illegible] دهن نیست ناچار لوازم و واجبات رسم و مرسوم آن [illegible]

و نیست که برادر فهیمی که استاد این من بوده است نوشته شد * قوله [illegible]

فطرت آه * ای عزت آفرینش که بسبب برگزیدگی و بزرگی ذات فیضی بود و برادر فطرت [illegible]

تا خود نهیبن آن داشتم که همیشه بقضای الهی خورسند خواهم ماند بعد وقوع این حادثه آنچنان

خود را مضطرب بی صبری دیدم که پرده کار من دریده آمد یعنی خلاف اعتقاد مردمان ظاهر شد

* غول * دیوی که خود را رنگارنگ در نظرها نماید * قوله کون این بادیه آه *. ای بعد

ازان که این نفس غول گرد او مراد در خرابیها افکنده ازین دنیا تا کاروان یعنی تا عالم ارواح

رسیدن من خیلی دشوار یعنی در زندگی بسبب تحصیل صفای قلب و وصول معرفت محال

* آدی گوی * تسلیم کننده هر سخن پادشاه و این اشاره بطرف ذات خود است * قوله

از سفر آن جهانی آه * ای از سیر و سفر عالم بالا که بسبب ریاضت و عبادت چندین

سال حاصل شده بود باز داشته خواهی نخواهی در گروه دنیا داران شامل [illegible]

* قوله کی باشد آه * ای کی باشد که ازین قفس جسم فارغ شوم * قوله این دیو سرای آه *

ای سرای دیو نفس اماره که عبارت از جسم خاکی ست * قوله این [illegible] کار آه *

ای این خانه ناتمام آدم را که تعبیر ازان جسم ناقص ر بوان کرد در عالم قدس آن را تمام و

تکمیل زینت آرایش دهم * قوله درین شورستان ضمیر آه * ای درین خوش و [illegible]

ضمیر از جان خود تنگ بودم و خیال خود نداشتم کجا فرصت آنکه گفتگو و غیره کنم * کسری *

پاره از هر چیزی * محمود خان * یکی از خواص خانخانان بوده است * قوله کاکا ساخته [illegible] آه

دانستنی ست که درین هنگام خانخانان همراه شاهزاده بطرف [illegible]

بود که فتح و فیروزی نصیب ایشان شود [illegible]

ناهنجار در ظهور نصرت قوری عظیم و خان جسیم را دیا [illegible]

[illegible] ل آه * یعنی از سابقهٔ معرفت که با من میداشتی

ابتدای نیز از گروه تجرد گزیدن بوده ام چون به تقدیر الهی [illegible]

[illegible] ابتدا که توی تجرد مراحله بود در این وقت نیز هامان حرکت نیک انگاشته

خود را بطرف کنج خموشی از صحبت مردم کناره کرده میداشت هرچند زمانیان در دوستی

مهربانیها می کردند من از دوستی نفرت می کردم * قافله بزرگ * این عامراوازان

مردمان ملازم شاهی * برادر فطرت * برادر رفاقت یعنی متفق هم مزاج * نسخهٔ مکارم اخلاق *

کتاب خوهای بزرگ و پسندیده * قوله دوم آن گوهر سخاوت منش آه * یعنی خانخانان

می نویسد که اول ابوالفتح گیلانی دوم شما با سابقهٔ دوست در زمان عزلت من هم محبت را

در زمین دل من کشت کاری نمودند و در متن نسخهٔ مطبوعه که بجای می نمودند نموده طبع شده غلط است

زیرا که فاعل این فعل دو کس اند * قوله چندگاه آه * یعنی چند اوقات که کجا عیش و

عشرت نمودیم بعضی سخنان درویشی و معرفت که بر مذاق زمانه تلخ آمدی اگر مرا بسوی ترک دنیا

آوردی باز عنان دل گرفته شما طالب گاری من فرمودی درین چند مدت بوئی ازان سخنان معرفت

بمشام من رسیده و بجای زمانه آمدی زبان آید که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است

* قوله باده خوردن آه * ای به مقتضای این که باده خوردن و مستی کردن بدیع نسبت محرومی

خود را که از معرفت و درویشی است از نتائج تعلق دنیا اندیشیده اراده را اصلاح شما بسـ

دار داما بنا بر خود را از نوشتن باز می آرد برای اینکه راه دوستی را که آن در حقیقت خیر

خواهی باطنی است گذاشتن و بگوچه خوش آمد که نوشتن ظاهری است شاهین لایق نیست

* [illegible] بل [illegible] گردن افکندن و درین جا بمعنی پیروی کردن * زی [illegible] اندازه

هم دیگر در حقیقت [illegible] دیگر سبب عدم تجربه آن که اگر در حقیقت از گروه [illegible]

[illegible] اگر کسی لیکن همان طور که اهل غرض و مقلدان باز اند [illegible]

[illegible] دیده من هم همان طور باند از ضرورت [illegible] همراه است

کرده شود ❊ جهروکه ❊ بالاخانه و در مقام دهلی بالاخانه ...
بآیین آن مردمان ایستاده مجرای کردن این لفظ هندی است و در بعضی نسخ جهروکه یعنی
خیمهٔ کوچک که اندرون خیمهٔ بزرگ برپا می‌کنند دیده شد ❊ قوله و آنکه بمقتضای کمال عقیدت
آه ❊ ای آنکه بمقتضای نهایت شوق و عقیدت آرزوی ملازمت درگاه کرده بودید سبب
آنکه هنوز از انجام اموراتی که رفته اید فراغت نکرده اید این آرزوی شما آنقدر بجا و
نامناسب است که در جواب آن چه رانم فقط

❊ تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته در گردش آید ❊

این نامه در جواب نامهٔ خانخانان است متضمن اظهار وجوه معذرت درباب عدم ارسال
جواب نامجات خان ممدوح و نیز مشعر ملامت و نصایح درباب رفع اختلاف و خصومتیکه میان
خانخانان و شاهزاده و قبیله بطرف دکن وغیره برای تسخیر اطراف سواد دکن رفته بودند
و در انجا بسبب ظهور اختلاف آنها در همی و برهمی رونموده بود و وقوع و ظهور داشت
❊ دایرهٔ بی پایان ❊ آسمان ❊ نشامن ❊ هردو جهان ❊ هوا جس نفسانی ❊ این جا
مراد از ان خیالات نفع و ضرر ❊ قوله آن بود آه ❊ ای سببش نه آن بود که در دوستی
من خالی واقع شده باشد چه در دوستی من طمع انتفاع و دفع ضرر که از خیالات خام عاقلان
و از تصورات نافرجام نافهمان است ملحوظ نبوده و همین معنی فقرهٔ ثانی آینده است
❊ رصدگاه دهر ❊ کنایه از دنیا ❊ دخل ❊ درآمد چیزی ❊ خاقانی ❊ خطاب و تخلص
شاعریست که نام شریفش ابراهیم بن علی شروانیست ❊ قوله شمهٔ از سر دل آه ❊
یعنی آنکه از اسرار دل حاصل خاقانی که عبارت از مضامین عالیهٔ اوست و از
همان شمهٔ سر دل ایمان خاقانی پیدا شده و در حقیقت ایمان حاصل وجود انسان
است پس دل خلاصهٔ وجود انسان و زبدهٔ چشم آدمیان است لهذا ...
کذب و نفاق آینهٔ دل را تیره نسازند بلکه بسبب راستی گفتار و ...

[illegible] کتب اخلاق که خلاصهٔ جمیع علوم است
[illegible] حضرت آه * ای اگرچه بشر صاحب عقل درستی نفس به مطالعهٔ
[illegible] ماثبت و تعبیه بحال طالب علمی مشابه است که ذهین باشد ولی آنکه
[illegible] کند و طور آن تجربه از طبیب کامل آموزد خود مطالعهٔ کتب طب نموده در مقام
مرض شود پس البته هرگز علاج او سودمند نخواهد شد لیکن بهرحال مطالعهٔ کتب اخلاق
آن است که آدمی تمد زندگانی بدل را در تحصیل علوم دیگر صرف نماید * قوله کیف
که عمر عزیز آه * ای هرگاه مطالعهٔ کتب دیگر سوای مطالعهٔ کتب اخلاق نامناسب است کیف
یعنی بنا اشتی و نالائق است که آدمی عمر عزیز را منحصر و موقوف در آراستگی های دنیوی
و نگاه بانی نام و ننگ این عالم فانی که در حقیقت آن نام و ناموس عین بی عزتی آخرت
است دارد * قوله و آنکه در باب ایضاح آه * دانستنی است که خانخانان نامهٔ در باب
رواشدن مقاصد خود و دیگر ماز بان و پوشیدن اسرار مع دیگر مطالب بدلالت تمام
بشیخ نوشته بود پس شیخ درین خط اشاره بآن معنی می کند و می نویسد که الحمد لله اکثر آن
موافق اراده و خواهش شما برآمد و نیز خانخانان از حال مرض و بیماری شیخ استفسار نموده
بود پس شیخ جواب آن ارقام می فرماید که بر سبب تمد هرچند روز صحت یافته ام اگر
ارادهٔ خدا درین صحت آنست که در طرق حقیقت مثل عبادت و دیگر کار خیر خواهم رفت
شکر خدا و الا یعنی اگر این صحت مراجعت ارتکاب گناه حاصل گشته پس این صحت
زیاده تر باعث پریشانی باطن من شده است و بهرطور الحمد لله که دل از رنجهای بدنی
تخفیف یافته اگرچه در تکالیف روحانی هم چنان است * ذهولی * غافل شدن
* تمویهات * جمیع [illegible] باطل و نمود * قوله اکنون غایت نیست آه * ای حالا که صحت
[illegible] است غایت آرزوی من آنست که درین حالت بهتری هر قدر بقیهٔ عمر که در گمان
[illegible] واقعی موافق گمان من بوده باشد پس باید عمر خوانی [illegible] و بطلان [illegible]

جمع نرگس که بعضی گلها است که ایشان ساده اند و از آن مراد از آن سپاهیان ساده دل است

و ساده دلها * آطلال * جمع طلل نشان خانه و سرای ویران * مشایر *

شخص نامور * قوله اصل کار آنست آه * ازین جا شیخ آغاز فهمیدگیهای خود می

تعمیم می گوید که باید دانست اصل کار در معرفت خدا و مقالهٔ کتب اخلاق که مطلوب کار است

آنست که هر آدمی بکوشش بلیغ خود آشنائی بهم رساند که اگر آن آشنا حقیقت خدا است

که واقعی حقیقت آن دشوار است او را فهمانیدن تواند باری او را روبروی مردمان

نفس او را خصوصا عیوبی که آن آدمی بسبب کثرت مشاهدهٔ آن در احوال نیکوکاران

زمانه آن را از اخلاق نیک اعتقاد دارد به سامع او رساند و او را از این آگاه سازد

و اگر آن آشنا همی کامل داشته باشد باری در پوشیدگی عیوب او را به سامع او رساند

و این چنین آشنایان را در زمرهٔ ناکساران و تباه حالان که نظر ناقص دنیا داران آنها را

ناچیز دیده اند بلند و اگر آدمی را بسبب کثرت اشتغال امور دنیاوی که بادهٔ غفلت است

طلب آنها بعید و دشوار باشد آنها را در سپاهیان ساده لباس و در اهل حرف کم پایه که

بالامیر علی شبیه ان روزگار و این اشاره است بطرف درویش دنیادار ...

نداشته باشند باید جست برای اینکه از آنها در مرتبه مشایخ و علما و فضلا اثری نیست

* مرد کم عیار * مردم ناقص و سفله * تقدمیش * چرب در زبان * احصا * ضبط کردن

* قوله و اگر در خلال احوال آه * یعنی اگر بعد از تقدیم شرائط طلب آشنایان مذکور بسبب

بسبب نایافت آنها در میان احوال آدمی ملالی حاصل شود و یا بدری روی نماید ناچار در

وقت اطمینان و خاطر جمع محاسبهٔ احوال خود خود باید کرد و حسب طاقت و قدرت خود

نیکوئیها و بدیهای خود را بوسیلهٔ ذکر و تامل خود ضبط نموده در مقابل نیکوئی نفس تحسین نفس

و در مقابل بدی نفس مذمت نفس از روی تحقیق باید فرمود * قوله اگر عیاذا بالله آه * ای

اگر خدا نخواسته ... این مرتبه هم میسر نشود دانه که از عمر گرامی ...

سخن بگو بکم اما چه [illegible] لئن عشنا الی زمن التلاقی *
باید اگر زنده ما [illegible] ملاقات * لاشکو ما اقاسی فی الفراق * هراینه شکایت
آن چیز نکنم که می کشم در فراق تو یعنی شکایت رنج و الم که در فراق تو کشیده ام نکنم
* قوله کهر نثار کند بر سر زبان چشمم آه * ای کهرهای اشک بر سر زبان چشم من نثار
[illegible] * قوله و آنکه سابقه گله آه * باید دانست که سابق ازین شیخ در خط خود که بخان خانان
[illegible] بود در ماده صدناب ارسال رسایل نوشته بود پس بالفعل درین خط می نویسد که
آن ممانعت در امر کرد بر کار و شکوه من نمی نمایند به هرگاه خود بعلم الیقین میدانم که مراسلات
صوری دستور پابند ان رسوم روزگار است و علاوه آن درصورتیکه کثرت شاغل طرفین هم
ضمیمه آن شده باشد پس دران باب چه جای شکوه است * قوله عجب که خوش طبی آه *
دانستنی است که هرگاهیکه شیخ بخانخانان درباب منع ابلاغ خطوط ایمائی نموده بود عقب
آن حکیم همام بخانخانان نوشته بود که سبب ممانعت شیخ در ارسال خطوط ناخوشی و رنج
است لهذا خانخانان بدریافت این معنی خطی متضمن معذرت شیخ نوشت پس درین نامه
شیخ اخبار حکیم موصوف را بخوشی طبعی تعبیر نموده بخانخانان می نویسد که عجب است که خوش
طبعی شیخ انفاسی حکیم همام در دل شما بصورت واقعی جلوه نموده از راه کرم شما را باعث
معذرت شده است * استعلام * آگاهی خواستن * استعلاج * علاج خواستن
* المأمور معذور * شخصی که حکم کرده شده است عذر داشته شده است * قوله و آنکه
درباب معرفت آه * سابق ازین خانخانان بشیخ نوشته بود که از جمله ایکه بمعرفت
واجب تعالی ازان حاصل شود و ازان کتب که خواندن آن بنده آشنائی دهد اطلاع فرمایند
[illegible] درین خط بجواب آن شیخ می نویسد که اگرچه فی الحقیقت درخواست آن امراز
[illegible] از جاهل و استعلاج از عامیست با این همه بموجب قول مشهور المأمور
[illegible] خود می نگارم * اخیار * جمع خیر مرد بسیار نیکوکار * ابرار * /

تلخ می نماید * قوله را گمان این مقال را آه * ای از انجا که غالب و [...]

بی درد دانسته است الهذا مطالعه اندرز و پند موجب مزید رنج خاطر او می شود * قو[له]

بروابط روحانی * در متن نسخه مطبوعه بعد لفظ روحانی لفظ ظاهری که صفت آن قوله محض حرف [...]

و حکایت نیز همان روزگار نباشد واقع شده است بسبب سهو الطبع در ساده باید [...]

چه اگر لفظ ظاهری نوشته نشود قوله محض حرف و حکایت صفت و بیان کدام جمله خواهد شد ای

اکتفا بروابط روحانی و روابط ظاهری آنچنان ظاهری که محض حرف و حکایت نویسندگان

روزگار نباشد نماید و مراد از ان مثل خیرخواهی و دوستی غائبانه می تواند شد * قوله لیکن

چه کند که محبت مقتضی غیرت است * ای محبت من باعث رشک است که اکنون خط

علحده بحکم ابو الفتح ارقام فرمودند و از من دریغ نمودند

* نامه بخانخانان *

باید دانست که این نامهٔ شیخ متضمن اظهار رنج و الم خود که در مفارقت رو نموده و شکوی

ارقام نصایح حسب خواهش خانخانان و اطلاع انجاح مقاصد خان مذکور و اظهار

حالات در بار و کیفیت مزاج خود ارقام نموده * قوله الا یا نسیم الصبح بلغ تحیتی *

آگاه باش ای باد صبح برسان سلام من * الی من فدا فؤاد و مهجتی *

بسوی آنکس که فدای او شده است دل من و جان من * و قل یا وحید الدهر مذ غبت

انني * و بگو ای نسیم که ای یکتای زمانه از ان وقت که تو غائب شدی تحقیق من * غریق حریق

في دموعي و لوعتي * غرق شده و سوخته در آب اشکهای خود و در سوزش عشق خود هستم

* فليس لقلبي غير وجهك مقصد * پس نیست برای دل من سوای روی تو مقصدی

* لقاؤك مقصودي و وصلك منيتي * دیدن تو مقصود من است و ملاقات تو آرزوی

من * ترجماني * ترجمه کننده و ترجمان من پیامی و پیام وصلت است در ان * قوله هرچند آه

ای هرچند اراده می کنم که از شوق و محبت که قلق و حال من باعث پوشیدن آن [...]

گراه مولانا ... شده که نامی است بدرگاه والا فرستاده و دران اظهار
اخلاص ... [illegible] شما نموده و داد انصاف داده بود بعد ازان خرسند است
دیگر شما که [illegible] بوده رسید * تسویف * تاخیر کردن * مماطلت * ختم
[illegible] ملامت کرده و مخاطب بهمین معنی نیز مجاز استعمال می شود * نفرسان اسطرلابی *
دوستان خاص و یای نسبت است دران * قوله در ارقام مخالصت انجام آه *
ارقام از [illegible] اقلام در متن مناسب می نماید و اضافت ارقام بسوی اقلام
باید نمود * زایله * کبیره * قوله اما این قدر هست آه * اول گفته مباعدت صوری شما
قطع نظر از [illegible] مورث انواع برهم زدگی شده در ارقام اقلام مخالصت انجام شده
مالا کلام [illegible] است [illegible] این قدر هست می گوید که وجه دیگر هم در ارقام سوای وجوه
مذکوره این قدر است که هرگاه می خواهد که این وسایله تمام کند باز از عالم غیب امری ظاهر
می شود که موجب نوشتن می گردد * هوای کلام * طرز کلام * قوله برخی سخنان غم اندوز
آه * ای اندکی سخنان غم اندوز پراوری دران خط مرقوم شده بود که بنابر صورت
معقولات آن زمان [illegible] هم مخصوص تا ن مراد زیرا که بر تقدیر خصوصیت با آن زمان بعد
مدتی خواهد شد پس بیان نوشتن و نوشتن آن سخنان چه وهم توان زد و غرض
که این بیان نهایت نوشتنی آن سخنان است * قوله واسطه آنکه بعضی مقدمات آه * این
جمله معترضه [illegible] آن [illegible] هموم و ضوابط آلام مخاطره تر را دیانت * مضایق * جمع ضیق تنگی
* قوله بی آنکه نظر بر خاطر سان آه * ای بی آنکه نظر بر هم و غم این دنیا افتد و در مشاهده خوبیهای
این جهان خرسند و محظوظ باید بود و تنگیهای روزگار را بمیدان کشاده باطن خود جای نداده
فر گرامی را که از و در واست خوشش باید گذرانید و در شکوه زمانه شریک نباید شد
و هر چند میدانم که در وقت پریشانی خاطر نصایح و غیر آن ناخوش می آید علی الخصوص وقتیکه
[illegible] زنجیر و ملال و درماندگی [illegible] شده باشد که آزمایش مردم می کند نصایح بسیار /

جمع لاعج سوزش دل را * مبارک * در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن معاوضت

باید نوشت * قوله انجوکی های خاطر آه * ای تجارب خاطر آزرده بسبب مشاهده کذب

دریای مردمان دغل ذلت و خواری اظهار شوق را در بادیه گذاشت که سفر و مت

اطلاع اشتیاق رفته کلمه چند آنچنان درد آلود نویسد که شنیدن آن از زبان قلم نا آشنا

نازمیان هزار ناله ننگ درنده و عرش گذارنده برآید * قوله چون اصح اوضاع آ

ای چون در اظهار حقیقت کلی و جزئی بارگاه سلطانی سائر دوستان بمدافع بر حوصله و

شمشناس هستند و ایضا تنادی که در بیماری خود و انقلاب حالات مردمان زمانه و غیره که پیش

ازین مشهود بود اگر ظاهر شده باشد بر تفاوت اندک نخواهد شد لهذا در آن باب نیز شروع

نمی کنم * کوره کهات * نام جائی * مکوب * بد حال و سختی رسیده * غمات *

جمع عاصی گنهگار * ثلمه * جمع ظالم * فسقه * جمع فاسق بدکار * [illegible] * لوهان توپ

است از اقاعه * سیکربوال * باشنده سیکری * قوله از جانب شهبار خان *

این چه فتوحات که از جانب شهباز خان حاکم فوج متعینه صوبه بنگاله که بتوفیقات ربانی اکثر ملک و جا اثر

آن صوبه را تمام و کمال متصرف شده است بظهور آمده و به خراب شدن سرکشان

آن اطراف خصوصا رانی عیسی خان و غرق گشتن او به دریای شور و چه فتوحات از طرف

وزیر خان و صادق خان که هر یک از تانده و غیره و آن نواحی را داخل خود آورده دست

تعدی از ظالمان و نیز هم کوتاه ساخته جاهای سخت و دشوار و دشمنان را دار الامن گردانیده

اند و اطاعت کردن قتلو خان و فرستادن او پسر زاده خود را با پیشکشهای لائقه همراه

ابراهیم باشنده سیکری به درگاه شاهی و به جزئی در پی رسیدن خبر مرگ محمد حکیم میرزا که یکی از

سرداران مهم بود رسید واقعه جویان روزگار گردید قطع نظر از اینکه دوستان و هواداران

به کورین با خبار این اخبار کمال هستند شرح چنین اخبار فرحت آثار بسبب کمال شهرت

احتیاج نوشتن ندارد * قوله دیگر رحمت نداده * ای رحمت خدا باد

بعد از غایت بی زبانی اولاد در عالم ارواح کوشش زده همه ارواح فرموده است

بیانی گویم * حقیقت هر دو عالم * اصعب * دشوارتر * انحا * جمع نحو قسم

لطیفه * جزئیات * هیولی * نزد اهل الله اسم چیزیست که صورت اشیا در وظاهر گردد

آن را حقایق اشیا نامند و حکما آن را ماهیات اشیا گویند * اخس * زبون تر

* مساهم * شریک * قوله وانماید آه * بعد این قول کاف و قبل لفظ مجردان واو

در نسخ مطبوعه غلط طبع شده ای شرح حقیقت انسانی گرداند واگر دریافت حقیقت هر دو عالم

بدلیل دعای خیر البشر و آن این است * اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَایِقَ الْاَشْیَاءِ کَمَا هِیَ * ای خدای

بنما مارا حقیقت چیزها چنانکه هست خصوصاً حقیقت آدمی که دشوارتر است لیکن یکتایان راه تحقیق

درین باب اقسام گفتگوی فرموده اند و آنچه از جمیع تفاصیل مذکوره بتقریر و تحریر محققان

راست آنست ثابت می شود آنست که حقیقت آدمی چیز پاکیزه و نیک است که عبارت از آن

نفس ناطقه است سوای این خاک و باد و آب و آتش * قوله حقیقت ماست * ای

حقیقت آن چیز که سابق ذکر کرده شد و آن خرابی و تباهی حال مردم است و فرو رفتن

در غلاف حقیقت خود * قوله این دو اساس * یعنی یکی حقیقت خدا و دیگر حقیقت انسان

* اولی الابصار * دانایان * اخیار * جمع خیر نیکوکار * ابرار * جمع بر نیکوکار * نقیض *

اختلاف * مشارب * جمع مشرب نوشیدن * مطاعم * جمع مطعم خوردن و این جا

مراد از این هر دو لفظ طعام و آب * مناکح * جمع منکح نکاح کردن و این جا مراد از آن نکاح

* ملابس * جمع ملبس لباس پوشیدن * لذاید * جمع لذیذ * متاعب * جمع تعب رنج

* اعتیاد * عادت گرفتن * قوله سیما وقتی آه * ای خصوصاً وقتیکه حقیقت لذات و

سپرده مردم ظاهر کنم و واضح کرد و که بعلت غفلت و حماقت باشد که چیز دل پاکیزه خود را برابر ما داده

های بدن را عمده لذات دانسته و از سهو بجای چیز خیر در متن طبع شده بجای

ت * اعوجاج * کج شدن * جیاد * جمع جید نیکو و سره * لواعج *

[illegible] رأس و رئیس * خبر دهنده * جمع منهی * منهیان * حمایت و بخردی

* اوقات [illegible] * وجود و * بزم تن تشنه لب * پاکان دریا و شهود و ذوق عالم * خدا مشربان

* مهذب الاخلاق * جمع ذل دامن * آزادی * پاک * منزه * عارفان وسالکان

عادت کنید بعادات * تخلقوا باخلاق الله * ماندگی * تشنه * درست عادات

خدا * قوله اگر از حدیث دلسوزی آه * باید دانست که شیخ از اینجا اشارة بطرف حالی

و اطوار مردمان ریاکار و ایمائی بسوی تزویر و زور درویشان که کار در بارگاه سلطانی بازار

خود را گرم داشتند می کند و خود حقیقت درویشی و غیره قوله باتفاق خدا مشربان الی آخره

بیان می سازد یعنی اگر از قصه پر غصه خود باز مانده [illegible] بسبب غمگین بودن

مرده دلان زنده تن که مراد از آن درویشان ریاکار است نیام و اگر اندکی از حالات

عجائب خلق نوشته شود و اگر بیحد دیهای عاقلان زمانه و بیان این معنی که مدعیان معرفت حقه

اقبال و سعادت مندی محال در بارگاه سلطانی نیز ندای دعوی امورات محال

و دشوار در سر دارند که ورگرد و طرفگیهای که در ضمن خورسند بیا و آن اینکه هر چه

عاقلان و خاصان از روی عقل و عیب دانایان بجهت عیب دانی خود را بحضرت

پادشاه بیان می کردند اتفاقاً بر خلاف آن ظاهر گردید و غرض آنها ظهور نه پیوسته

اظهار آنها سبب ذلت آنها شد آشکار و اساخته مجلس شاه بفرستم پس بالضرورت

او لا باید که اگر تفصیل میسر نشود بر مزو ایما بطریق اختصار به مسامع علیه شما رسانم

و قوله مندرج است معنی قوله طرفگیها است * قوله باتفاق خدا مشربان آه *

یعنی باتفاق اولیا و غیره هم آنچه در ماده بیان عرفان معرفت تحقیقی بوضوح پیوسته آنست

که عمده مطالب عارفان معترف بودن بعدم دریافت حقیقت [illegible]

[illegible] اشتن او تعالی را از غبار صفات [illegible] و امکان

[illegible] بودن و مشابهت آن حضرت تعالی پیدا کردن [illegible]

خ * عبد الٰهی * بندهٔ خدا * عبد الطبع * بندهٔ طبیعت
[illegible] * بندهٔ دراهم * قوله شمهٔ از آلام و اسقام آه * ای اندکی از تزیج
یعنی که من در سالهای بیهوده فرو رفته از بندگی خدا بطرف بندگی طبیعت در آمده عنقریب
مستعد آن شده ام که خدا نخواسته از این مرتبه هم درگذشته به بندگی دراهم و دنانیر موصوف
گردم و در قید عبارت در آورده باشم زندگی خود را ظاهر سازم * ای نوزکانه [illegible] ای انتظامات
* قوله اندکی از ترددات آه * این جمله هم معطوف است بر جملهٔ و فقدان محرمی
* قوله تسی [illegible] چهار سال آه * باید دانست که در آن وقت مدت عمر شیخ ممدوح سی و
چهار سال بوده است وصیت [illegible] نوکری ایشان در سرکار دولتمدار شاه اکبر دو از ده سال
* استظهار الاسامی * قوت [illegible] این هر دو لفظ را بمنزلهٔ یک لفظ قرار داده یای نسبت در ان
* در آورده * قوله دستی نه آه * یعنی دست و قدرت آن ندارم که با کم خدا امتثاله کم
و هم طاقتی آن ندارم که از درمیان بگریزم * قوای روحانی * قوت حافظه و متخیله و غیره
* قوای جسمانی * قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و شرح این در کتب اخلاق دراز
است * بندی * اندکی * تجارب * باید گریز جنگ کردن و در متن نسخهٔ مطبوعه تجارب
بجای تجارت غلط طبع شده * تباغض * یکدیگر را دشمن داشتن * نقاد * شناسنده
* و نقاد * روشن * اعضاد الکرامی * قوت بزرگان اعضاد الکرام را بمنزلهٔ یک لفظ
گردانیده یای نسبت در ان آورده * قوله بندی از تجارب آه * این جمله هم معطوف بر جمله
و فقدان محرمی ای تنبیه آن اندکی از اختلاف مزاج و بیماریهای خود بار بار مرقوم ساخته خاطر
شما را اطلاع بخشد * افاقی * افاقه بهوشیاری یای وحدت است در ان * علل * سوزش
[illegible] * ذبیل * اگرچه این لفظ بمعنی بیمار است لیکن این جا [illegible]
تزیج و بیماری است * قوله ای ارواح علیل و رفقای [illegible]
* سلیم [illegible] اضافت کرده شد [illegible]

* قوله با ضرورت این دو کلمه پریشان * ای خط هذا که بطر [illegible]

رساله می نویسم هم از جمله مخرقات دواهیات است که در رساله تحریر [illegible]

اشرافیه * حکمی که از روشنی قلب حاصل می شود و هر که برا صفائی و روشنی دل

بوصول می پیوند د آنکس را این مرتبه حاصل می شود که چه از دور و چه از نزدیک

تعلیم امورات از نور قلب بدیگران کردن می تواند * قوله هر چند قوت آه * ای هر چند

دانستگی و علم من بران می آرد که پاس خاطر یکدیگر را ملحوظ داشته آنچه حق باشد از حسن

وقوع اطلاع آن بقدر امکان از تصرف قلب بدون مداخلت تحریر و غیره بشما نموده تلافی

امور ایکه عند الملاقات بسبب غفلت ما و شما ترک کرده آن بعمل نیاورده نماید اما چه توان کرد که

بواسطهٔ کم فطرتی و غیره از دولت تعلیم تصرف و نور قلب مهجور و محروم مانده بصد احتیاج

محتاج تحریر و تقریریکه در آن سرا بار سم و عادت است شده ام و هر چند از علم و عمل این

رسومات مرا رنج حاصل شده اما چون تحریر امثال این مقدمات یکنوع گفتگوئی است معنوی

لهذا محبت نمی گذارد که ازین امر باز مانم و ظاهر الفظ آن که بعد تلافی در متن نسخهٔ مطبوعه طبع

شده زائد است * متنفر * گریزنده * متاذّی * آزرده شونده * قوله بهم نرسیدن

همدمی که اقل مرتبهٔ از استماع آه * ای اقل مرتبهٔ آن همدم این باشد که باستماع سخنانیکه

بموجب کم حوصلگی خود نگاه داشت آن در دل نمی توانم کرد آزرده شده * طاری *

پیش آینده * سِهام * جمع سهم تیر * خفایا * جمع خفی پوشیده * قوله و فقدان

محرمی * این جمله معطوف است بر جملهٔ بهم نرسیدن همدمی ای ضمیمهٔ آن شرح اندوه

تنهائی و ضمیمهٔ آن بهم نرسیدن همدمی و ضمیمهٔ آن فقدان محرمی که از دیدن ظهور یکنوع خلاف

عادت خود که البته در پنهانیهای روش و رفتار مردمان [illegible] است [illegible]

[illegible] در نهایت خوبی باشد و حال آنکه آن خلاف عادت

باشد [illegible] و از راه گریز بیش نبرد [illegible]

[illegible] قائم می فرماید که می خواستم که از اتلاف آن رساله مذکوره باز مانم [illegible]

[illegible] زشتی مضمون و عبارت آن چون آنرا بنظر تامل دیدم خود داد [illegible]

[illegible] وغیره که خلاف عادت من است آلوده یافتم و خود زیر بار خجالت پیش خود

گذشت زین انواع خجالت ها ست که عاجز یافتم و حق این است که با وجود فهم این

معنی که خوشامد وغیره زشت و خلاف عادتم هست من قابل ترحم دبیر و رسوم را علم

ناقص قبیح همین خوشامد وغیره سود مند نیست و مانع و مزاحم این عمل بی حاصل نمی شود یعنی

بسبب دانستن زشتی این طریقه از رسومات عرفیه بازمی مانم پس درین امر حاکم و

چه چاره ساز که وازین مفهوم شد که شیخ در ارسال رساله و عدم آن متردد بود

* آجله * جمع جلیل * آخلا * جمع خلیل دوست * آخاص * ظاهرا اینجا درین

لغت به نسخه مطبوعه زاید طبع شده عوض خلص که به معنی دوست است واحد و جمع

هر دو آمده باید نوشت * آصدقا * جمع صدیق دوست * نسبت گدائی * نسبت

هم چنین * لآلی * جمع لولو مروارید بزرگ * متعالی * که صفت لآلی در متن نسخه

مطبوعه طبع شده غلط است بجایش متلالی که بمعنی درخشنده است باید نوشت

* مودی * ادا کرده شده * مزخرف * ظاهر آراسته و باطن خراب * مشتری *

خریدار * اعضاد امانی * قوت حال و یای نسبت است دران * غرر * جمع

غره سپیدی * قوله تا آنکه بعضی آه * شیخ بالا مرقوم فرموده که بلحاظ امورات مذکوره

نمی خواستم که رساله مسطوره ارسال دارم تا آنکه بعضی از دوستان بسبب خیرخواهی

من یا بخیال باداش حقوق آشنائی و قرابتم یا بملاحظه آنکه رسالجات متضمن مدح و ثنای

شما که آن را تصحیح کرده نزد شما فرستاده اند بعلت قبیح و زشتی رساله من به معرض

[illegible] یا بسببی دیگر که در خاطر دوستان مذکورین رسیده باشد آن

تمام از من گرفته بعد آرایش آن پیش آن مشتری فرستاده اند [illegible]

… از نقصان پس از زیادتی و مراد از ان افلاس بعد از توانگری

چنانکه دانه خرما و مراد ازان واز * نظیر * نقطه سفید بر پشت دانه …

… و اینجا مراد از ان اندک * ثقات * جمع ثقه مرد معتمد * قوله …

باشند … خرد … یکدیگر باشند * از جا رود * ای خشم کند و بردباری نماید

* ابتذال * خواری * تعصب * طرفداری * مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ *

نیست بر رسول مگر رسانیدن * قوله عادة الله * یعنی عادت خدا برین جاری است که تا

وقتیکه کلمات صدق از مرد صالح و پرهیزگار صادر نشود سخن دیگر اثر نمی بخشد و قدر کثیری دهد

* تشریح نامه هفدهم که بخان خانان تحریر یافته *

… دانست که این نامه ایست متضمن تمهید ارسال رساله که شیخ در تعریف

… ن تالیف کرده بود و مشعر در دوام شیخ که بسبب مردمان ناهنجار و خرابی باطن

… بود و منطوی از کلام نصایح و حالات دربار وغیره * خزف * سفال و هرچه

از خاک سازند خزف ریزه به ترکیب مقلوب ای ریزه خزف و مراد ازان اینجا

رساله که در مدح خانخانان ابو الفضل تصنیف کرده بود * جلال * در میان

* رداءت * خرابی حاصل مصدر * دناءت * زبونی * مصبغ * رنگ

پذیرنده * مطارحات رسمیه * گفتگو و طریق معروف * علک * دانش

ناتمام و کاف تحقیر است دران * ناچیزک * کمینه و ناچیز و درین نیز کاف تحقیر

* هواجس * جمع هاجس خطره و وسوسه که در دل گذرد * وساوس * جمع

وسواس اندیشه بد * قوله و قوای عملی این علم بی ماحصل را هیچ وجه مخالفت و مزاحمت

نی … رساند * ظاهرا باین قول در متن نسخه مطبوعه عبارت غلط [illegible]

و قوای عملی را ازین عمل بی حاصل هیچ وجه مخالفت و …

… سک من هیچ وجه مانع اعمال … [illegible]

* قوله در سالی مطالعهٔ عمر گرامی آه * ای اگر در [illegible] هفته و یک ماه تواند
[illegible] عمر خود بگیرند پس لازم که در عرصهٔ یک سال یکبار حساب عمر گذشته از
[illegible] و تمیز نمایند و بی تکلیف تمیز دهند که غیره بی باکانه بدل فکر منزل خود ملاحظه فرمایند که در
زمان سابق چه قدر کار نیک و چه قدر کار بد کرده اند اگرچه درستی ایام ماضیه محال اما از این فکر
و درد این قدر فائده متصور می تواند شد که زمان آینده در گمراهی نگذرانند * حریق *
سوخته * مطاعن * جمع طعن عیب کردن * لیام * جمع لئیم ناکس * قوله کرده و حرا آه *
ای نزد خود را ابراز اظهار عیب شما و روده خود را بجای طعن ناکسان ساخته شما را تصدیع دهد
* را [illegible] * بهمت * شاکرت * دنیا * مهمک * کوشش کنده * خذ
ما صفا دع ما کدر * بگیر آنرا که صاف است و بگذار آنرا که کدر است * ملتبس *
پوشیده * حکیم علی الاطلاق جلت حکمته * دانا در هر وقت و زمان و بزرگ است دانائی او
و مراد از آن خدای تعالی * قوله صلاح حال هر گروهی بوجد آه * ای خدای تعالی بهبودی هر
گروهی بذات شخصی بازبسته است * قوله چنانچه نظم امور آه * ای چنانچه انتظام بدن
انسانی که مشهور بعالم صغیر است به حسن تدبیر نفس ناطقه متعلق است همچنان ثبات عالم
کبیر که عبارت از دنیا است متعلق بذات حاکم بادرای است * سویت * برابری
* قوله کماشتگان اوبند آه * ای گماشتگان نفس ناطقه اند * والا آه * ای و اگر
تدبیر نفس ناطقه او غیره از روی برابری نباشد احوال بدن از صحت و عافیت جدا شده
بفساد انجامد همچنین اگر پادشاه از راه سویت سرانجام مهام انام نماید هر آینه
مردمان تابع او شوند و رنه عزیز بسی ذلیل و خوار و هلاک گردد * رای رزین * رای
[illegible] * شوارد * جمع شارد رمنده شوارد ایام متفرقات ایام
* حرکت کننده * کبار الناس * مثل عوام
[illegible] من الحور بعد الکور * پناه می برم

نامهٔ ششم

و آزموده کاران از قدیم معلوم بل مشهود است ※ اقتفاء لاثارهم ※
و ابتغاءً لمرضاتهم ※ به جهت پیروی آن گروه و به جهت خوشنودی آنان ※ احوال
دوستان حقیقی که بالا مرقوم گشته ※ قوله استماع ※ درین مقام استماع
مطبوعه غلط طبع شده بجایش اسماع که بمعنی شنوانیدن است باید نوشت ※ معایب
معیب عیب ※ قوله بنا بر آن اقتضاء آه ※ ای بنا بر اینکه دوستان حقیقی عیوب دوستان
خود را ظاهر کنند هرگاه که با شما ملاقات حاصل شده پاره از اوقات ملاقات را در
شنوانیدن عیوب شما گذرانیده و بعضی از زمان مواصلت را در شنودن آن صرف نموده
※ قوله اگرچه این دو حالت آه ※ یعنی یکی شنوانیدن عیوب شما و دیگر شنیدن عیوب
خود چنانکه باید و شاید ظهور نرسیده لیکن چون سبب آن کمال محبت هر دو جانب
بوده بنهایت خوش حال می بودم ※ طریقهٔ انیقه ※ راه خوب ※ مراد ازان این جا
همان عیوب شنوانیدن و شنیدن که مرقوم گشته ※ مطارحات عرفیه ※ گفتگوی رسمیه
مثل اظهار اشتیاق و خوشامد وغیره ※ فصلی چند ※ فقره چند ※ نکهت خلقیه ※
نکهتی که منسوب بطرف درستی عادت است ※ مقصود بالذات ※ خلاصه
※ قوله مرقوم سازد آه ※ ای این معنی را مرقوم سازد که از عجایب حوادثات روزگار
ما آن است که با وجود اینکه علم اخلاق خاصه تمیع علوم است علماً و عملاً نیست و نادیده
یعنی نه کسی اخلاق میداند و نه کسی می کند ※ قوله قطع نظر از ین که این امر اب علیه مفوق
علیه آه ※ یعنی اگر اعتبار کرده نشود این معنی که اخلاق وغیره پسندیده عادات روزگار
است در حقیقت بخاطر بزرگ شما چه می رسد که اخلاق وغیره خوب است یا بد و بعد ازاین
که معلوم شود که مدا پا خوبی دارد پس ازان ظاهر شود که آنچه خلاف است باطل و
ناحق و قبل لفظ آنچه واو که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده زاید است ※ ...
... که منبع آن ... ※ مسیر ※ تمیز داده ※ ... ...

...ای معیت و در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده بسیار کی باید نوشت
...ای آئینهٔ امورات قضا و قدر * فهرست کتاب حسن تدبیر *
...بیرنگ * نقایص * جمع نقیصه عیب * ازالهٔ * دور کردن * منقصت *
نقصان * دنیه * ناقصه * دنیه * منسوب بطرف وهم * یستوی عنده الامیر والفقیر *
برابر است نزد خدای تعالی امیر و فقیر * جلت قدرته * بزرگ است قدرت او
* قوله چرا فهمیدگی و نفاق * ای چه از دور اندیشی و احتیاط عیب مردم گویند و چه از
جهت دشمنی و نفاق عیب مردم گویند زیرا که دشمن بجهت اطلاع بر عیب خود خود را از ان
عیب پاک خواهد کرد * رذائل * جمع رذیله بدی * قبائح * جمع قبیح زشت * دول *
جمع دولت * قوله سجیهٔ دوستان حقیقی آه * ای هرگاه که خصلت دوستان آنست که
همواره بر احوال دوستان مطلع شده یکدیگر را از عیوب و محاسن آگاهی داده باشند پس
چگونه است حال طائفه نادرست یعنی بسیار بد است حال آنها که بملاحظه فوائد دنیا یا بسبب
خوف مضرت خود که اختیار آن هر دو بدست خداست عیوب بعضی ارباب دولت
را که آنها از غایت حرص و طمع و تعلی هیچ عیب را نجو در راه نه هند خصلت های پسندیده
بیان می کنند * طباع * که جمع طبع در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده غلط است بجای آن طباع
باید نوشت * الذ * لذیذتر * رؤسا * جمع رئیس سردار * اخوان * جمع اخ
برادر * مرجوه * این لغت ظاهرا در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن مرحومه که بمعنی رحم کرده شده
است باید نوشت * نکال * رنج * خسر الدنیا والآخرة * زیان کار دنیا و آخرت * قوله
خوشامدگویان آه * ای خوشامدگویان را از هواخواهان و قدردانان خانه خود می دانند و ازین
امر ندانند که بسی خرابی ها ای چند در چه رو نموده در دنیا و آخرت خراب و خسته می شوند
[illegible] یعنی پناه می بریم بخدا از ان خوشامد * حسرت * آرزو ...
[illegible] * ای چنانچه حقیقت مضرت خوشامد شنوائی ...

عالم معقولات آه ❊ ای بیشکل از ان که در عالم غیب که عقل را در ان دخل نیست برد و یعنی
بپیرد ❊ چودهری کشنا ❊ نام شخصی که صاحب اخبار بوده است ❊ شهاب الدین احمدخان ❊
پسر کلان محمدخان نیازی است مرد سخی و دلیر و متواضع و صاحب خصال ستوده بوده است
اولا بمنصب پانصدی پانصد سوار سرفراز شده بود بعد ازان چند سال هم از جلوس
شاهی خان مذکور باضافه منصب پانصدی دو هزار سوار جرت یافته در سال سی و پنجم
سنه یک هزار و شصت و هشت این جهان فانی را گذاشت فقط ❊ نادوت ❊ نام جائی
❊ ربیاریان ❊ جمع ربیاری قاصد ❊ عَلَى نَسَقِ الْمَسْطُورِ ❊ ای بر ترتیب مرقوم ❊ قوله این
نوید بهجت بخش ❊ یعنی فتح گجرات ❊ فرار ❊ گریختن ❊ ملاعین ❊ جمع ملعون روز کرده شده
از رحمت خدا ❊ کهایت ❊ نام جائی که درانجا عقیق پیدا می شود ❊ فوادی ❊ فواد دل و یای
متکلم است دران ❊ تَكْمِلَةً لِلْبَهْجَةِ وَتَتْمِيمًا لِلْمَسَرَّةِ ❊ از جهت کمال خوشی و مسرت ❊ قوله
ان شد ❊ ای آن رفت ❊ قوله دمی نزد آه ❊ نزد در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجایش بزد باید
نوشت و اگر بطور استفهام انکاری معنی نزد بیان کرده شود شعر آخر منافی آنست زیرا که دران
معنی استفهام انکاری متعذر است ❊ جواد ❊ بسیار بخشنده جواد مطلق بسیار بخشنده در هر
زمان ❊ مسئول ❊ سوال کرده شده ❊ بلطفه وعطفه ❊ بمهربانی و مهربانی خدا ❊ دواهی ❊
جمع داهیه بلا ❊ صَانَهُ اللّٰهُ تَعَالَى عَنِ الْآفَاتِ وَالدَّوَاهِي ❊ نگاهدارد او را خدای برتر از آفات و بلاها
❊ كَمًّا وَكَيْفًا ❊ ای از روی چندی و چگونگی ❊ سِرًّا وَجَهْرًا وَخَلْوَةً وَجَلْوَةً ❊ هم از روی پوشیدگی و هم
از روی ظاهر ❊ اَلْأَهَمُّ فَالْأَهَمُّ ❊ اول کار ضرور و در پس از ان کار ضرور ❊ قوله بکرّات و مرّات
حضرت فرموده اند آه ❊ ای بارها پادشاه فرموده اند که مناصب بندگان تیار کرده فرستاده شود لیکن
بواسطه لوازم سلطنت که رعایت ضابطه الاهم فالاهم بندگان پیش دید نظر است انصرام
مهام می فرماید ازین جهت فرمان خاقانی باوجود ضرورت آن [illegible]
بود کاتب فرمان ثانی خصوصا در چنین هجوم امورات بزودی ارسال [illegible]

قبل از روانگی بادشاه و غیره محبوبهٔ فتح و نصرت صورت می‌باید آنکه که به نیک‌ترین طرق
...سی حسن آغاز و انجام پوشیده در نظر عیش و عشرت جلوه‌گری نماید و دوستان
...بار حقوق آشنائی فارغ شده از تکالیف خدع و فریب خلاصی یابند * ناقد * شناسنده
* حرکت * گرمی * کدورت * رنج * انسداد * بندش * مر * سبب * احیانی *
حیله‌گری * کم نظرت * سفاهت * لایعنی * بیهوده * توفر * بسیار شدن * شاید
روانی و بدنی * ذکاوت جانی و بدنی که بسبب افکار و امراض لاحق می‌شود * قوله چه از
ره گذر لطافت و علو رفعت آن مآرب عالی مرتبت آه * ای چه از سبب نزاکت و بلندی
رتبهٔ آن مقاصد عالی مرتبت و چه بسبب مکاری زمانه و چه بسبب کثرت کارها و بیماری‌ها و
غیره و صحت با علام آن مطالب دو می‌نماید * مشوق لازم الوثوق * سخنی که اعتماد
بر آن لازم است و آن این است * ما لا یدرک کله لا یترک کله * آن چیز که کل
گرفته نشود گذاشته نمی‌شود یا کل یعنی بعض گرفته می‌شود * نیره * بیهوده
* قوله جائز التقریر و ممکن التحریر بود * ای آنچه تقریر و تحریر آن روا و ممکن بود * قوله بی
سر و دلانه * ای بی‌باکانه و بی‌توجهانه و آن در اصل سر و دل و آنکه برای نسبت
است بود * قوله دراز نفسی های آه * ای درازنفسی های ظاهری من بامیزش پریشانی
خاطر شما که آن پریشانی بسبب این و آن پیش آینده احوال آدمی می‌شود باعث
مطالعه کتابی توجهی است نگردد * کج المزاج * تباه مزاج * قوله هرچند که اعتماد آه *
یعنی اگرچه اعتماد بر شما مقتضی آن نیست که درین امر اندک که عبارت از التفات بطرف
مطالعهٔ خط هذا است اندیشه کنم لیکن روزی داغ این اندیشه بر جگر می‌نهد و مرهم این داغ
که آن باز نمایش امورات [illegible] تجربه حاصل نمی‌شود که بسبب آن
[illegible] * طول انکشاف * دراز * کمالات ابرسام *
[illegible] فاعل * قوله بیش از آن که ظلمت آباد عدم که [illegible]

مستبعد میدانم و به یقین میدانم که برای ناقصه عمامهٔ شما مستدعی این امر شده است چندان
پریشانی باطن حاصل شد که خارج از بیان است ※ مبادی عالیه ※ ملایک و عقول عشره
※ قوله اعلام روحانی و الهام ربانی ※ ای باطلاع غیبی ※ مهبط ※ جای وزیدن باد
※ ریاض ※ جمع روضه مرغزار ※ دوحه ※ درخت بزرگ ※ ازهار ※ جمع زهر شکوفه
بگاف تازی ※ صنایع ازلی ※ کاری گریهای خدا ※ مکمن ※ جای پنهان شدن ※ ممالک
جلالی ※ مملکت اکبری ※ نفحات ※ جمع نفحه خوشبو ※ قوله هرچند از مبادی عالیه اه ※
ای هرچند در هنگام جنگ ملائک تسکین من میداد که چون از قدیم سلطنت اکبری را با
زیب و زینت داشته اند هرآینه نگاهبان حقیقی این دولت عظمی از حوادث روزگار
در پناه الهی بوده همیشه خوشحال خواهند بود اما سبب بی حوصلگی از رنج نجات نمی یافت
※ مکارم ※ جمع مکرمت بزرگی ※ قوله داد از مکارم اخلاق آه ※ ای فریاد از بزرگیهای
اخلاق و نیکوئیهای اشفاق شما که دست ظلم در خانهٔ آباد ضمیر من دراز کرده نقود جهود
معرفت را که به عبادات و طاعات سالها در رگاه الهی بهم رسانیده بودم و از
چند روز در زمرهٔ دنیاداران شامل شده ام بتاراج بردند یعنی اخلاق شما صفائی باطن
مرا بغارت بردند و در امورات دنیا مستغرق نمودند ※ اعتنا ※ غم خواری حاصل
مصدر ※ ظواهر ※ ظاهر کردن ※ عبد الرزاق معموری ※ عبد الرزاق شیرازی
زیرا که معمور شیراز را گویند ※ قوله چون بیان مقدمات معروض داشته آه ※ ای چون
در باب کوچیدن بندگان شاهی و غیره هم مبالغه زیاده نموده بودند اجویز خاطر ناقص خود را
بر طرف نهاده باتفاق دوستان خالص و ست باهتمام بظاهر کردن آن مقاصد زده بعد
گفتگوی بسیار که تفصیل آن از خطوط بعضی دوستان معلوم ایشان شده باشد رای بآن
بر توجه رایات بطرف مالوه بعد جشن نوروزی و فرستادن خزانه و ... قرار
※ مالوه ※ صوبه ※ قوله رجا بکمال مواهب آه ※ ای امید از بخششهای ...

خدام حکمت پناهی شریک ندارند ❊ ای کسی را در عالم اسباب بدانیدن
خطاب شما خدام حکمت پناهی یعنی حکیم ابوالفتح شریک ندارند ❊ قوله اگرچه در اهتمام و
انصرام آن بعضی دوستان صمیمی دیگر را دخلی باشد ❊ یعنی اگرچه در تدبیر ظهور همان
خطاب مرا دخلی باشد لیکن فی الحقیقت حکیم ممدوح باعث آن شده اند ❊ بدرقه ❊ راهبر
❊ قوله سخن همان است آه ❊ ای فی الحقیقت به بدرقهٔ توفیقات الهی مصدر امری شده که آن
امر و پیدا کردن نفاست و شرافت و بلندی مرتبه و بزرگواری شما نزد اصحاب عقل و شرف
هیچ وجه احتیاج این چنین جزئیات مثل خطاب وغیره ندارد و آن امر ظهور و منجلی است که بعضی
شما ظاهر شده ❊ اعتساف ❊ گم راه شدن ❊ قوله همانا وقت آن رسیده آه ❊ ای
گویا حالا وقت آن رسیده که خدای تعالی با ظهار چنین فتح ها لیاقت شما ظاهر ساخته اهل حسد
و اعتساف را که می گویند پادشاه ادنی کس را این چنین مرتبهٔ عظیم عطا فرموده معترف
این معنی کرد که خان خانان واقعی قابل این رتبه است نموده غیب دانی پادشاه و آن اینکه پادشاه
اولا از بشره خان خانان فضیلت و جلادت او دریافته بعهدهٔ معاونه سرفراز کرده بر
دوران و نزدیکان خاطرنشان ساخته وجه تفوق و تقریب شما بدرگاه سلطانی بر سائر
ارباب دولت واضح و مبین سازد ❊ مصدع ❊ دردسر دهنده ❊ کشنده ❊ مکر
❊ فولاد دیوانه ❊ نام غلام خان خانان ❊ موشح ❊ آراسته ❊ مطاوی ❊ جمع مطوی
پیچیده ❊ فحاوی ❊ جمع فحوا مضمون ❊ ارتیاح مالاکلام ❊ راحت بسیار ❊ قوله
به مقتضی المرام بخاتمة الکلام رسیده شد ❊ ای از تمامی مدعی بخاتمه نظر رسیده شد ❊ رعنا ❊
برده ❊ قوله از مضمون آنکه موشح بتاکیدات آه ❊ باید دانست که خان خانان به مجرد وقوع
فتح خیلی جهت آمدن خود خدمت شاه بشیخ ابوالفضل بتاکیدات و مبالغه تمام نوشته بود شیخ
آنرا نامناسب و ناملائم پنداشته باین عمو رها تکرار آن می فرماید که هرچند در آن باب بامعان نظر
ملاحظه نموده شد اما مقصود آن واضح گردید و از آن امری که کشف پرده از چهرهٔ مطالب

شان برکروهی کرباسی ٭ کسی را خدنگ ٭ بسیار خراب ٭ اعدا جمع عدو دشمن
٭ لاطائل ٭ بیهوده ٭ اشقیا ٭ جمع شقی بدبخت ٭ قول کفی بالله شهیدا ٭ کافی است
خدا که گواه است ٭ تشتت ٭ پریشانی ٭ توزع ٭ پریشانی ٭ ممات ٭
موت ٭ قوله بی شائبه دیگر ٭ چندین وجوه آه ٭ ای بی شک هزاران وجه موت برحیات
فوقیت و فضیلت حاصل کرده مرغوب طبعت من شده بود ٭ قوله هیهات ٭ این کلمه در عربی
بمعنی دور شود در فارسی بجای افسوس استعمال می شود ٭ هرزه درائی ٭ بیهوده گوئی ٭ قوله
هیهات هیهات آه ٭ باید دانست که قائل ازین جا گریزی فرماید از توهمی که از کلام سابق
او متوهم می شود و آن توهم اینکه از کلام سابقش فهمیده می شود که شاید بسبب توجه باطنی
و بعلت رنج و محنت بی شمار او ایزد تعالی چنین فتح کرامت فرموده است لهذا اقبول جائی که
اقبال شاهی آلی اخره ازین توهم گریزی فرماید ٭ لطیفهٔ غیبی ٭ یعنی این فتح مهربانی پوشیده
خداوند ٭ اسرع ٭ زودتر ٭ شداید ٭ جمع شدید سخت ٭ نکبت ٭ رنج
٭ منصه ٭ چیزی باشد که عروس را بر ان نشانند و جلوه دهند ٭ قوله یابد دست آه ٭
این جا دست بمعنی قدرت ٭ محاسن ٭ جمع حسن نیکو ٭ تطاول ٭ درازشان ٭ کنکاش ٭
مشورت ٭ صواب انتما ٭ منسوب بطرف صواب مصدر بمعنی مفعول ٭ اولیای دولت
قاهره ٭ این جا مراد از ان خانخانان و همراهیان او ٭ دمار ٭ هلاکی ٭ فجار ٭ جمع
فاجر کار بد کننده ٭ نزول اجلال ٭ نزول تعظیم کرده شده مصدر بمعنی اسم مفعول
٭ عارفان ٭ دانایان ٭ کبیر ٭ بینا ٭ هرج و مرج ٭ فتنه و خلل و مراد ازان این جا
شناست خانه نان وغیره ٭ اتکا ٭ تکیه کردن ٭ زنانان ٭ چمن ٭ قسم ٭ حصه
٭ وافی ٭ کامل ٭ قسط ٭ حصه ٭ اوفی ٭ بزرگ ٭ حظ ٭ بهره حاصل میشد د
٭ یک نحو ٭ یک قسم ٭ متابعت ٭ پیروی ٭ قباب ٭ جمع قبه بنای گرد برآورده چون
گنبد وغیره ٭ رکاب نصرت قباب ٭ رکاب نظرت مند ٭ تذبذب ٭ تردد

خدمت کرده شده من و یای متکلم است دوان * مخدوم الانام *
... * مدّ ظلّهٔ العالی * دراز کند الله سایهٔ بر او یعنی سایهٔ شما را * ظلمانیت *
... اصل مصدر * قوله شهرستان ضیاء گلستان نورانیت * مراد از آن بهشت
* ثبت * پارهٔ از هر چیز * قوله کامروای تمنای طبعی عنصری داشت * یعنی مرگ والدهٔ مرا
حسب خواهش طبیعت عنصری که آن خواهش در حالت غم حزن بی قراری و بی تابی نخواهد بود
داشت * شطر * پارهٔ از هر چیز * قوله صبر تلخ کام دارد * ای بصبر رنجیده دارد
* ... المطالب * یابندهٔ مطالب و وجدان مصدر است بمعنی اسم فعل و یای نسبت است
دران * تسلیم * گردن نهادن بحکم یعنی راضی شدن بهر چه پیش آید * قوله ظاهر است که آن
رموز دان آه * ای ظاهر است شما را که واقف اسرار کارخانهٔ پیدایش هستید و از ابتدای
شعور خود تا این وقت دریافت کنندهٔ حقیقت مرگ که فنا را در آنجا دخلی نیست بوده همت بلند
خود را در خوشنودی عاطرف نموده اید از این حادثه نشده باشد * گو * زمین پست
* قوله جمعی را که در نشیب طبیعت و گوشهٔ بشریت مانده * یعنی جمعی که در جمیع امور صرف
تابع طبیعت خوداند و عقل خود را دخل ندهند * علم الیقین * علمیکه شک انداختن کسی
زائل نشود * هوان * خواری * سیّاح * بسیار سیر کننده * معرفت آزمای *
ترکیب مقلوب ای آزمایندهٔ معرفت و مراد از آن مرد عارف * عیارگیر * سره گیرنده
و آزماینده * مسافر عالم قدس * مراد از آن مرده باید دانست که در دین اسلام
ثابت است که بی صبری و گریه مرده را ضرر می رساند لهذا الشیخ درین مقام از گریه و
بی صبری پدر را منع می فرماید * محققان ملت و نحلت * انبیاء و اولیا * ایما *
اشاره کردن * قوله چشم انداز * درین قول چشم بمعنی امید است * جاده * راه
بزرگ * غیر مرضیه * ناپسندیده * مقابر * جمع مقبره * ... پنهان کرده شود * قوله
در ... معنی آه * ای واقف رازهای آسمانی * نهان خانهٔ ... * نهان خانه

شده کان می گردد چون آلوده باغراض ناقصه است لهذا آن هم چو باطل
تخیل ما است و هیچ حقیقتی ندارد * اعمال بدنیه * اینجا مراد از آن نماز و روزه
* شرائع * جمع شریعه راه راست که حق تعالی برای بندگان پیدا کرده و بدان امر
عامه * همه را فرا رسد ضد خاصه * قوله ابانا و نفیا وجود او عدم او چگونه * یعنی از هست
و نیست چگونه * إِذَا لَمْ يَكُنْ رَأْسُ الْمَالِ فَكَيْفَ يُرْبَحُ * این مثلی است که شیخ حسب
حال خود آورده ترجمه آن وقتیکه موجود نباشد اصل مال پس چگونه نفع کرده شود یعنی وقتیکه
حقیقت سرم درست نباشد پس از امور ظواهر مثل نماز و روزه چه فائده مترتب خواهد
بود * تلبیس * مکر * قوله مالجه آه * یعنی در صورتیکه نفس می خواهد که عیب خود خود
هم نداند و او علاج را در ان کجا دخلی خواهد شد * سبحان الله * پاکی یاد
میکنم خدا را * قوله وامغیثاه واغوثاه * ای فریاد ای فریادرس و این مندوب است
و مندوب آن را گویند که بروی از جهت فوت یا وجود آن بواسطه لفظ وا یا یا گریه کنند و
این لفظ مغیث و غوث مندوب است چرا که بسبب فوت مغیث بر ان گریه میکند و ادوا
می جوید و برای مد صوت الف و ها بر مندوب در آخر زائد کنند * قوله در بعضی اسوب
بی دکانا نه آه * باید دانست که اینجا از بعضی امور اشاره بطرف سفارش خویش شیخ
است که پدر شیخ بشیخ نوشته بود پس شیخ در جواب سفارش به پدر بزرگوار خود
می نویسد که قبله گاها آن سفارش را محض سعادت خود میداند * قوله ایصال نفع و دفع
ضرر آه * ای بر تقدیریکه رسانیدن نفع و دفع ضرر از لوازم ادنای مرتبه جنسی آدم در نظر
خرد ثابت و محقق است پس چگونه قرابت و محبت و غیره را در ایصال نفع و دفع ضرر
دخلی خواهد بود و هم شکر بجا که بنده را نسبت خویش معلوم همه حقوق ثابت است

* تشریح نامه سیوم که شیخ بوالد ماجد *
* خود در واقعه والده خرد ارقام نموده *

مجلس برتر و مراد از ان مجلس بادشاه ※ بوبه احسن ※ بطور بهتر ※ [illegible]

انجام به خیر باد این جمله دعائیه است فقط

※ تشریح نامهٔ دوم بمقتدای خداشناسان حق دین ※

※ قدوهٔ ایزد پرستان حقیقت گزین زبدهٔ رموز دانان ※

※ دقایق دین عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ نصیر ※

باید دانست که این نامهٔ شیخ متضمن خرابی حالات خود و اظهار مکر و حیلهٔ نفس امارهٔ خود
و دیگر حالات در جواب نامجات پدر خود تحریر نموده ※ مخدومی ※ خدمت کرده شدهٔ
من و یای متکلم است در ان ※ قبله گاهی ※ قبله گاه و مراد ازان پدر و فارسیان خلاف
قاعده در لفظ فارسی گاهی یای متکلم در می آرند و بسبب کثرت استعمال آن یارا منزلهٔ جوهر
کلمه می پندارند و قصد ازان یای متکلم نمی کنند و درین هم یا ازان قسم است ※ مدظله العالی ※
دیر از کند الله سایهٔ بر ترا و را ※ خبیر ※ آگاه ※ قدیر ※ قدرت دارنده ※ رحیم ※
رحمت کننده ※ شدت ※ سختی ※ رخا ※ فراخی عیش ※ قوله از انجا که متضمن آه ※
درین قول اگر بجای متضمن منغمس که بمعنی غرق شونده است نوشته شود خوب است ای
از انجا که شامل لوازمات طبیعت بشریت هستم ※ قوله اگرچه بنظر تامل آه ※ این جمله
دیگر برای تقویت این معنی که من لائق ملامت هستم آورده ای دیگر وجه عدم ملامت آنکه
اگر بنظر فکر بینند فاعل حقیقی این شکوه و شکایت کمی کم بهرهٔ ای تعالی است پس مرا ملامت
کردن در حقیقت این ملامت منسوب به درگاه بی نیازش خواهد شد پس چگونه بدره
بزرگش ملامت و چون و چرا جائز است ※ قوله شرح اطوار ※ یعنی شرح حالات
خود می نویسد ※ اتعاب ※ جمع تعب رنج ※ آلام ※ جمع الم رنج ※ شاق ※ جمع
شقت محنت ※ فوق الطاقت ※ بالای طاقت ※ قوله در نشای صورهٔ بدیه آه ※
ای در عالم زندگانی قطع نظر ازان که رنجهای بدنی دارم تحریکه واقع است

[illegible] تشریح عرضداشت پنجم بشاهزاده دانیال *

وقتی تحریر یافته که ابو الفضل و خانخانان و شاهزاده بطرف دکن برای [illegible] بودند و در آنجا رسیده هر یک متفرق شدند پس شیخ از جای آمدن خود

این نکته مضمون [illegible] های آمدن شاهزاده و غیره بجالنا پور بنابر صلاح و مشورت ارقام

نموده * قوله اصل آنست * ای واجب آنست * جریده * تنها * جالنا پور *

نام جائی * قوله و یک یک را قرار داده ارشود آه * لفظ شود در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده

بجای پس لفظ خود باید نوشت ای هر یک از خانخانان و بنده پیش حضور صلاح و تجویز خود ظاهر

کند تا صلاح دید آن حضرت که در ان نباشد لائق اعتبار نشاید * قوله مردم هم دل نهاد

نمی شوند * ای مردمان لشکر [illegible] هم دل بسته نمی شوند و بدحاسد خاطر اند * قوله و آنکه

سفرت منع فرموده اند * اینجا مراد از حضرت ذات اکبر پادشاه * قوله بی تقریب *

ای بی وقوع مهمی * قوله با مکنونات قدسی خاطر * ای با مطالب و مقاصد خاطر قدسی * قوله

در ده روز کار کرده آه * تفصیل آن ده روز این است در شش روز می آید و [illegible]

روز اگر بسیار باشد میرود پس درین صورت ده روز شد دوگر نه در دو روز میرود

درین صورت هشت روز در آمد و رفت می شود پس بلحاظ اکثر ده روز گفته * شق *

نیمهٔ چیزی و دوشق اینجا یکی آمدن خود و دیگر فرستادن ابو الحسن * گنجائی * گنجایش

* نعرک * چیز خوب و بکو و کاف تصغیر است درین و قبل این لفظ در نسخهٔ مطبوعه حرف بای

معیت سهو شد باید نوشت * اتک * نام دریائی است فقط

* تشریح نامهٔ اول که مولانا زاده شاهرخ میرزا نوشته *

* سلیمان میرزا فرمان روای خاند بس تحریر یافته *

[illegible] ملایم و ناملایم * مناسب و نامناسب * سامع * جمع مسمع گوش سامع همایون مراد

[illegible] این گوشهای [illegible] شاه * حفظ الغیب * یاد کردن در پس و عیب * مجلس معلی *

هستند آزرده اند * قوله عرائض بدرگاه آه * ای عرائض بدرگاه پادشا[ه]
که شاه شاهزاده را بحضور خود طلب فرمایند ارسال نی ... ندار * اند[...]
خاصه بزرگ منصبیان و صلحت گزاران نزدیک ... آه * ای خطوط حساب برای پاک ...
کردن این مردمان و برای بدست آوردن سرمایهٔ دل ایشان چند حرارت و عبارت
بعد این قول تفصیل آن چیزها است * آموشش * جمع آموشش آنچه از پیش ملوک
و بزرگان طعام برای نوکران بخش دهند * قوله جمیع ایها * ای جمیع امورات مذکوره
* قوله و بعضی را در خور * ای در حق بعضی مردم لائق او از امورات مذکوره ظاهر باید فرمود
* واقعات بابری * نام کتابی است که دران احوال شاه بابر مرقوم است
* نیایش گری * دعا از روی تضرع * کیفیات * چیزهای نشه آور * قوله گذرانیده اند *
ای ترک داده اند * سره کردن * جید و پاکیزه کردن فقط

* تشریح عرضداشت چهارم که به بیل ارتخت *
* والا اقبال شاهزادهٔ دانیال نگارش یافته *

باید دانست که این عرضداشت هم درباره ترغیب شاهزاده بسوی درستی احوال خود
شان و توبه او بر حال تحالانی مرقوم گشته * قوله بخود هانان قدر پرداختن شایستگی دارد
که پیکر استخوانی منتظم باشد * ای برای آرام خود هانان مقدار اوقات مقرر کردن
شایستگی دارد که پیکر استخوانی که عبارت از جسم لاغر است درست ماند
* شبانروزی * شب و روز الف بمنزلهٔ واو عاطفه است * باستانیان * گذشتگان
* قوله نشنوائی که کلانان آن را سرمایهٔ خواب دانند * یعنی نه آنچنان شنیدنی که
امیران و توانگران وقت خفتن برای آمدن خواب مثال افسانه می شنوند * رهزنان
درونی * خیالات زشت و بد * رهزنان بیرونی * مردمان فتنه انگیز و مفسد * مثنوی
معنوی * مثنوی مولانا روم * کیمیا سعادت * نام کتابی است فقط

تشریح عرضداشت [illegible]

[illegible] قطب الملک که هر دو حاکمان سواد ملک دکن اند کس فرستاده مدد و کمک طلبیدم اما آنها با من اتفاق نکردند ٭ جرنغار ٭ فوج دست چپ ٭ برنغار ٭ فوج دست راست ٭ قوله بمجرد بر آمدن ستاره سهیل ٭ این ستاره در آغاز سرما یعنی در اوایل ماه کوار از جانب یمن بر می آید و از انجاکه تاثیرات آن بطرف یمن بسیار است لهذا آن را سهیل یمانی گویند ٭ قوله دلی و حوصله ٭ یعنی جرأتی و همتی فقط

٭ تشریح عرضداشت دوم ٭

باید دانست که این عرضداشت وقت مراجعت ابوالفضل از دکن و روانگی دیگر شاهزاده در آنجا متضمن اظهار حقیقت اثنای راه وغیره تحریر یافته ٭ روز سروش ٭ نام روز هفدهم از هر ماه شمسی ٭ آهو بره ٭ نام جائی ٭ قوله از روی کرامات آه ٭ یعنی سابق از این قبل از درخواست من در باب ابلاغ شکر از روی کرامات فرمان در باب فرستادن لشکر و خزینه بطرف احمدنگر وغیره بکارکنان صادر شده بود ٭ براد ٭ پرگنه است در ملک دکن ٭ قوله لیکن تا نهانه آه ٭ یعنی از انجاکه تا نهانه ها نه نشیند ملک برار و احمدنگر ضبط نمی شود بنابران حالا فرستادن لشکر مناسب است ٭ قوله هنگام برابر ساختن نشیب و فراز ٭ ای وقت انتظام ٭ احدیان ٭ جمع احدی و او سپاهی است که در خانه خود نشسته از طرف پادشاه روزینه می خورد و وقت حاجت پادشاه بطور مفصل و منزل اول در جا میرود و بی نیل مقصود باز نمی گردد ٭ قوله چون دانسته آه ٭ یعنی شاهزاده چون دانستند که حکم پادشاه در باب نگاهداشت فیلان نیست همه فیلان را روانه حضور ساختند و با فیلبانان قرار داده که ما عرضداشت نمی کنیم فقط

٭ تشریح عرضداشت سیوم که بحضرت شاهزاده مرقوم گشته ٭

دانستنی ست که وقتی که شاهزاده دانیال بطرف دکن مراعات حال رعایا و شکریان نمی نمود ابوالفضل این عرضداشت متضمن نصایح و تحریض شاهزاده بطرف دلجوئی شکریان و رعایا ارقام [illegible] ٭ قوله [illegible] و آه ٭ [illegible] شوم که از شما مردم ناخوش شده میروند و آنان که در انجا

ص	س	غ	ح
ایضا	٩	جمع سعی	جمع مسعی
٢٢	٧	مسمعات	متممات
ایضا	٢٠	جمع مجموعه بمعنی	معنی
٢٣	١٢	ماخوفان	ماهوفان
٢٠	٤	بهر	مر
ایضا	١١	صلواة	صلوة
٢٦	١٢	تقلّس	تقلّس
٢٩	١٣	مرضی	مرضیٍ
٣٢	١	نَحل	نَحِل
٣٣	١٠	الباطَل	الباطِل
٣٥	٣	یاسم	باسم
ایضا	ایضا	بجّل	تجّل
٣٨	١	تُوسیع	تَوسیع
٤٢	٤	اسادل	ارسال

ص	س	غ	ح
ایضا	١٩	مَخذَل	مخذول
٤٨	٣	وا سطه	واسطه
٥٠	١٩	عَنصر	عُنصر
٥٣	٨	مارا	ماورا
٥٤	٩	المستغني	المستغنی
٥٥	٢١	فُطانت	فَطانت
٥٧	١٠	رضائی	رضاعی
٥٨	١٥	عبداللطیف	اللطیف
٦٠	١٠	هلاکے	هلاکی
ایضا	٣	خدت	خدمات
٦٢	٨	سعانت	استعانت
ایضا	١٧	خدمت	بخدمت
٦٧	٤	خِلافته	خِلافته
٦٨	١٩	ولاثت	[illegible]

...رمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکی از فضلای شیراز *

* ابتسام * نرم خندیدن و این جا بمعنی ظاهر شدن * اعوام * جمع عام سال * اربعین * چهل * ترتیب * در نسخهٔ منقول عنه غلط طبع شده بجایش تربیت باید خواند * بحار * جمع بحر دریا * مطالب اسنی * مطالب مرغوب * مخفوف * گرد گرفته شده * معالی * جمع معلاة بلندی در قدر و منزلت * کمالات وهبی * کمالات خلقی و ذاتی * مرضی الشمائل * پسندیده خصائل * جامع الکمالات * جمع کنندهٔ کمالات * قائد * از پیش کشندهٔ ستور * سائق * از پس رانندهٔ ستور * محمل * کجاوه

* تمام شد شرح دفتر اول بفضله الاجزل والاجل *

* *

* غلط نامه *

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
۴	۹	ورزیدم	وزویدم	ایضا	۴	بشرة	بشرة
ایضا	۱۱	استابزم	تبازم	ایضا	۱۹	متکئین	متکئین
[illegible]	۴	هردو	[illegible]	۴۳	۳	قضات	قضاة
[illegible]	۹	مزامنات	مناومنات	۴۵	۱	مارب	مآرب
[illegible]	[illegible]	[illegible]دن	آوردن	ایضا	۱۶	العقیدت	المعتقدة
[illegible]	[illegible]	هرشدن	ظاهرشدن	۴۷	۱	آهام	اهتمام

بسم الله الرحمن الرحیم

* آغاز دفتر دوم * تشریح عرصداشت اول که بشاه مرقوم شد *

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن هنگامه و فساد برپا بود بجهت تصفیهٔ آن و هم بنابر تنبیه دکنیان
اولا شاهزاده بملک دکن رفته بود بعد ازان که در سنی آنجا از شاهزاده بظهور نرسید و شاهزاده در انجا
ازین جهان فانی رخت رحلت بربست ابوالفضل بدان کار مقرر شده روانهٔ آن طرف گردید پس
ازان جا احوال آن ملک درین عرضداشت می نویسد * قوله عنایت ایزدی * درین قول بعد
لفظ ایزدی حرف کاف در نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * قوله توجه شاهنشاهی آه *
مبتدا و قوله دکنیان بی دولت بحال تباه گرفتار خبر آن و قبل لفظ دکنیان واو در نسخهٔ مطبوعه
زاید طبع شده * نخوت * غرور * باد آفراه * پاداش * روز خور * نام روز
یازدهم است از هر ماه شمسی و بعد آن یازدهم خورداد بیان آن * برهان * مخفف
برهان الملک که صوبه دار دکن بوده است * ناهم و پتیاله و آنسوه * هر سه نام جائیست
* روز گوش * نام روز چهاردهم از هر ماه شمسی * چاند بی بی * نام ملکهٔ دکن * [illegible]
ناگزیر * اینجا مراد ازان مرگ شاهزاده که بطرف دکن واقع شده بود * غلامان حبش *
[illegible] بطرف رسالهٔ حبشیان که همراه ابوالفضل در جنگ بود * قوله هرچند بعادل خان آه * [illegible]

...بان شاهنشاهی به برهان
...ام الملک

که چنان تدبیر شایسته بکار برد که برهان نظام الملک از جادهٔ اطاعت انحراف نورزد
* قوله بخاطر اشرف نمی رسند * نمی رسید در نسخهٔ مطبوعه ظاهرا غلط طبع شده بجایش میرسید
باید نوشت * قوله با آنها * ای با حکام دکن * قوله آنرا * یعنی آن خدمت سفارت که
اکبر برای راجی علی خان از طرف خود بجانب حکام دکن مقرر می فرماید * مرصع * آنچه
در طلا و جواهر نشانند * راهوار * اسپ فراخ گام * کافل * ضامن * قوله چون
هموارهٔ توجه عالی * شرط و جزای آن قوله بالکل بدرگاه معلی رسیده بخدمت مناسب ملحق
شوند * مرضات * خوشنودی

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *

* به برهان نظام الملک تحریر یافته *

باید دانست که این فرمان بعد از فتح ملک دکن متضمن تفویض خدمت حراست و حفاظت آن به برهان
نظام الملک و اطلاع رو آگهی شاهزاده بطرف دکن جهت انتظام آنجا بعد ارقام نصایح ارجمند
و مواعظ دلپسند مرقوم گشته * اسوه * پیشوا * مفتخر * نازنده * مباهی * فخر کننده و نازنده
* ملجا * جای پناه * قوله چون شوکت دستگاه * باید دانست که شاه اکبر بعد از عطای ملک دکن
برهان نظام الملک ارقام می فرماید که چون تو سابق از این بعد از سرکشی و بغاوت از خلوص و
عقیدت ما پناه بدرگاه حضرت ما آورده بودی بنابران همواره مرکوز ضمیر ما می گشت که اگر اتفاق
شود ولایت دکن بشما تفویض یابد الحمد که از انجا که آن طور رفتی که خاطر اقدس می خواست
باهتمام راجی علی خان صورت وقوع یافت حسب مرکوز خاطر حکومت آن ولایت بشما سپردم
پس باید که بره نمونی بخت قدر آن عطای بزرگ دانند * حرز متین * جای نیک استوار
* ولایت * جمع والی حاکم * امصار * جمع مصر شهر * کرپزت * فریب و مکر * شعار
جامه که زیر جامهٔ دیگر پوشند * مهاد * بستر * تصاحیان * جاری شدن آن مثل حکم
است * سوالف * جمع سالفه گذشته * نوادر * جمع نادر جزیه...

نام نیز گویند * قوله ناشایسته یعنی او آه * ای در صورتیکه کار دیگران بدرخواست شما ساخته
می‌شود بنابراین باید که هیچ گونه اندیشه ننموده نزدیکی شاهزاده را از اسباب ترقی دولت
خود پندارد و در اطاعت کوشیده خوشحال باشد * اِعتِضادُ الممالکِ العُظمیٰ اعتمادُ
الخلافةِ الکبریٰ * قوت سلطنت ای بزرگ معتمد علیه پادشاهت بزرگ * قدوةُ الخواقینِ
العظام عمدةُ الامراءِ الکرام رکنِ السلطنةِ العالیه مبارزِ الدین * پیشوای پادشاهان بزرگ
عمدهٔ امیران بزرگ ستون پادشاهی برمرد دلیر در اجرای امور دین * قوله نه آنکه در اخلاص آه *
ای سبب عدم ملاقات اعظم خان با شما در هنگام بودن بطرف دکن نه آنست که در اخلاص و
محبت اعظم خان که بنسبت شما است فتوری رفته باشد * قوله لهذا * یعنی بعلت عدم اتفاق
ملاقات اعظم خان با شما در بارهٔ شما انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم
* فتور * سستی * عمدةُ الملکِ مستشارُ الدوله موتمنُ السلطنه * عمده و زبدهٔ ملک
مشورت گرفته شده مملکت امین سلطنت * حکیم * جمع حکمت * اتم * کامل‌تر * قوله
نسبت قرابت باید دانست که پادشاه شیخ عبد الرحمن پسر ابو الفضل را داماد خود راجی
علی خان منسوب فرموده بودند * محرمیت * رازدان شدن * صمیم القلب *
صاف دل * قوله سخن ناشایسته * یعنی سخن نافرمانی و بغاوت شما * جامع معقول
و منقول * جمع کنندهٔ علم منطق و فقه وغیره * حاوی فروع و اصول * جمع کنندهٔ علم
مخترعات و معقولات * الملقب المخاطب بملک الشعرا * خطاب داده شده بملک
الشعرا یعنی پادشاه شاعران * ابو الفیض * صاحب قدر و این خطاب
فیضی است * رموز * جمع رمز اشارهٔ پنهانی * کماهی * چنانچه هست * سعادت
نشان * سعادتمند * وثوق * اعتماد * دقایق * جمع دقیقه چیز باریک و کلام مشکل
[illegible] نظام الملک آه * برهان نظام الملک از طرف اکبر بحکومت دکن مامور شده
[illegible] بمخالفت جبلی خود بغاوت ورزید لهذا شاه اکبر براجه علی خان می‌نویسد

است که وقتیکه امیر تیمور که یکی از اجداد حضرت شاه اکبر بوده است بهم روم از
راه ایران میرفت در اثنای راه باشاه صفی جد شاه اسمعیل که یکی از آبا و اجداد
شاه عباس است ملاقات کرده همت خواسته بود و اتفاقا ببرکت دعای آن بزرگ امیر
تیمور فتح و نصرت یافته باچند هزار اسیران و قیدیان از روم مراجعت نموده در میان راه
بازخدمت شاه کرامت نگاه مشرف گردید و هدایا و غنایم بطور نذر گذرانید بعد
ازان شاه صفی بنظر ترحم جبلی و هم بشکرانه این چنین فتح کلی شفاعت قیدیان نموده
آنها را از قبضهٔ تسلط و اجبار شاه تیمور وارهانید بعد از مدتی شاه اسمعیل بمدد و
استعانت همان قیدیان و اسیران قوت و زور یافته سر بدعوی حکومت و امارت
بر افراخت قضا کار بقوت آنان همه جا فتح یاب شده بر تخت شاهی در رسید
و ازان روز بنای سلطنت او ایران قائم شده پس شاه اکبر از عبارت
چنانچه استخلاص و غیره اشاره باین معنی می نماید ٭ بادشاه مبرور ٭ اشاره
بسوی شاه اسمعیل ٭ مبرور ٭ نیکی کرده شده ٭ و قوله از عبور آن نواحی ممنوع
فرموده ایم ٭ جزای شرط مذکور ٭ عطیات ٭ جمع عطیه بخشش ٭ مجدده ٭ تازه
٭ مرتفعه و متصاعده ٭ بلند ٭ متراکمه ٭ باهم یکدیگر آمیخته ٭ مرور ٭ گذشتن ٭ محول ٭
دشوار ٭ تشیع ٭ کشادن ٭ ید طولی ٭ دست درازی یعنی چستی و چالاکی
٭ حصن حصین ٭ قلعه مستحکم ٭ ولایت بدخشان ٭ یکی از مضافات توران است که اکبر
اراده گرفتن آن داشت و وقتیکه عبد الله خان تحف و هدایا بخدمت شاه اکبر فرستاده ملتجی
صلح گردید اکبر ازان اراده باز ماند و راه موافقت پیش گرفت ٭ جبال ٭ جمع جبل کوه
٭ سطوت و جبروت ٭ قهر و غلبه ٭ زوایا ٭ جمع زاویه گوشه ٭ جداول ٭
جمع جدول خط ٭ مقدم ٭ آمدن ٭ انتهاض ٭ کوچیدن ٭ درة التاج ٭ دریکتا
٭ واسطة العقد ٭ کلان ترین و بهترین دانه که در میان سلک باشد و گوهر مراد یابیم

آفاقی * اعراض و جواهر قدری * محامد * جمع محمده خصلت نیک * اصابت * روشن
شدن * لوامع * جمع لامع درخشنده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * مامن * جای
پناه * توسیع * فراخ کردن * تکمله * تمام گردانیدن * مکارم فطری * مکارم
ذاتی * نافذ * جاری * جازم * مستحکم * حبوبات * جمع حبه دانه * اغذیه *
جمع غذا * ادویه * جمع دوا * عطریات * جمع عطر خوشبوئی * کرپاس * جامهٔ
باریک که از ریسمان بافند * ادوات * جمع اداة آله حصول چیزی * امتعه * جمع
متاع رخت * املاک * جمع ملک * اسلحه * جمع سلاح * اقمشه * جمع قماش
متاع و رخت * مرفوع القلم * معاف * تطاول * ظلم * اقویا * جمع قوی
* ضعفا * جمع ضعیف * موفوره * زیاده * مستثنی * برآورده شده * مطاع *
اطاعت کرده شده

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که براجی *
* علی‌خان فرمان روای خاندیس ارقام یافته *

باید دانست که از انجا که راجی علی خان در مهم و فتح دکن معاون و شریک غالب بوده لهذا
در جلدوی خیرخواهی او این فرمان متضمن ارسال خلعت فاخره و اظهار عنایات بی غایات
به نسبت انواع تعداد نعم الهی و الطاف نامتناهی و اطلاع روانگی شاهزاده و فیضی بطرف
دکن جهت بند و بست و انتظام آنجا ارقام یافته * خنداده * قوت * آلاف * جمع
الف هزار * وافر الصدق * بسیار راست گو * راسخ ایمان * شخص قوی دلیل
* اضعاف * جمع ضعف دوچند * فخیم * بزرگ * نظیر * مانند * فطانت *
دانائی * مطمح * جای افتادن * زایچه * حساب سال منجمان * شقاوت *
بدبختی * طلایه * فوجیکه چهار طرف لشکر محافظ باشند * قوله چون عظمت و شوکت
و بنگاه شاه عباس آه * شرط * قوله چنانچه اخلاص امرای روم آه * دانستی

ساغی * مزارع * جمع مزرعه کشت زار * قلع * برکندن * قمع * خوار کردن * جور
درستی نقصان حاصل مصدر * ستمگران * شکستگان * کالوز * خورش * تابنان *
تابعداران * جار بالجار * شتاب * نصب * مقرر * مُنسک * دوستی
وآراسته * منسجم * جاری شونده * اوامر * جمع امر حکم * آساس * بنیاد * بنیان
دیوار * اشاعت * آشکارا کردن * اعلا * بلند کردن * انجم * جمع نجم ستاره *
ثواقب * جمع ثاقبت درخشنده * تعدی * ظلم * قضا * خواهش خدا * امضا *
روانی حاصل مصدر * حکم قضا امضا * حکمی که روانی آن مثل روانی قضا باشد * اضطرار *
بیقراری و این جا معنی بیقراری که بعد شکست و هزیمت حاصل شود

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی بعاملان *

* ممالک محروسه در منع زکوة *

* زکوة * بخشی از مال که به حساب یک حصه از چهل حصه کل مال در راه خدا صرف می کنند
و این جا مراد از زکوة محصول و غیره است * سه سابعه * سه هفتم * ناموس اکبر *
شریعت * رحمت بالغه * حکمت کامله * سامانه خبان * باقی دارنده * تعمیر پرداز *
آراسته کننده * کن مکن * مراد از آن امورات * دایره کون و فساد * دنیا
* دستیاری * مددگاری * مدار علیه * جای قرار * حارسان * جمع حارس نگاهبان * بیع *
فروختن * شرا * خریدن * چارسوی چون وچرا * بازار چهار رویه که دران خرید و فروخت میشود
* صیانت * نگاهداشت حاصل مصدر * دیانت * دینداری * اجناس کونی *
اجناسیکه به تدبیر پیدا می شود * اجناس الهی * اجناسیکه صرف بقدرت الهی بدون تدبیر
پیدا می گردد * مقومان * قیمت کنندگان * اعراض * جمع عرض متاع درخت و هرچه غیر
از زر و سیم باشد * جواهر * جمع جوهر سنگ قیمتی و چیزیکه بذات ...
* جواهر انفسی * جواهریکه بتدبیر مردمان حاصل می شود * ...

... را آنجا دفن کردند شب خواجه بزرگ در خواب بمجاور این بقعه خود تاکید می فرماید
که او محب ماست اندرون بقعه شمال رویه گنبد او را گذارید فردای آن به مبالغه تمام مجاوران
بقعه او را از قبر اولی برآورده بجای نشان داده خواجه دفن کردند تقوی و صلاح او زبان
زد خلایق بوده است و در امانت و دیانت نظیر و عدیل نداشت و آدمیان کثرت
اخراجات او دیده حیران می شدند بعضی بیافتن سنگ پارس شهرت میدادند و آن سنگی
است که هرگاه یکجانب آن برمس یا آهن می رسد آن مس و آهن زر می گردد و در دیار
مالوه قبل از زمان بکرماجیت در عهد راجه جی سنگ دیو بهم رسیده بود و بعد فوتش
تا یکصد سال از اشرفی و روپیه دفائن و خزاین از خانه اش بر می آمد * قوله چون بهشت
نهاد آه * این قول شرط است و جزای آن قوله الحمد لله که روز بروز الی آخره است
* سکنه * جمع ساکن * وظائف * جمع وظیفه روزمره * ازدیاد * زیادتی * رطب
اللسان * تر زبان * عذب البیان * شیرین بیان * محک * سنگی که بران زر و سیم عیار کنند.
* ارتقا * بلند برآمدن * قوله چون سبقت شهودیت آه * این قول شرط است و جزای آن
قوله بعمدة الملک دادیم * عمدة الملک رکن السلطنة العالیه * معتمد علیه ملک و ستون
سلطنت برتر یعنی قوت آن * موتمن الدوله البهیه مستشار المملکة الخاقانیه * این دولت زیبا
مشورت خواسته شده سلطنت پادشاهی * مقرب الحضرة السلطانیه وافر الاعتماد کامل
الاعتقاد * خاص الخاص درگاه پادشاهی بسیار معتمد علیه و عقیدت مند کامل * مورد
العنایت والاحسان * جای ورود مهربانی و نیکوئی * نظام الدین * شخصیکه درست
دین باشد * سعادتهای روزبه * سعادتهای که روز بروز بهتر و زائد می شود * رتق *
بستن * فتق * کشادن * قبض * گرفتن * بسط * فراخ شدن * خالصات *
خالصه یعنی رعیت که در سرکار ضبط شود مهام خالصات امور خالصات * استقلال *
[illegible] ایستادن * معموری * آباد کردن * تکثیر * زیاده کردن * تعمیر * آباد...

[illegible] شاهنشاهی

فریفته * مشغوف * ساز جنگ * یراق * دخل نسبت به خرج کمتر است
* تولد روشنایی ماه * یعنی وقت آغاز ماه * تولد در وقت تحویل ماه * ای مانند
دهقانان ناوان کار کوتوالی را حقیر ندانسته در انجام کار کوتوالی عار و ننگ بدانند
* کاوش * جست و جو * آخذ و جر * گرفتن و کشیدن * اعلام * آگاه
گردانیدن * عهده * ذمه * متوفی * مرده * قوله چنانچه در بوم روم آه * یعنی
چنانچه در زمین روم رسم است که اگر کسی غایب یا مرده می‌شود متروکات او حاکمان
آنجا تصرف خود در می‌آرند نشود * فروردین * اردی بهشت * خورداد
* تیر * امرداد * شهریور * مهر * آبان * آذر * دی
* بهمن * اسفندیارمذ * این دوازده لفظ نام ماه‌های فارسی است

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی به شهباز خان کنبو *

خان مذکور در نسب بشش واسطه بحاجی جمال که مرید مخدوم بهاء الدین ملتانی بوده میرسد و در ابتدای حال بدرویشی میگذرانید بعد از آن در سلک ملازمان عرش آشیانی منسلک شده اولا در عهده جانشینی کوتوال عزت یافت و از انجا که در ان خدمت باحتیاط تمام کار نمود بنابران منظور بانظار الطاف خسروانی شده از منصب صدی بپایهٔ امارت مرتقی گردید و بخدمت میرزا توزکی مخصوص شد در سال شانزدهم که لشکر خان میربخشی در معرض عتاب شاهی در می‌آید مناصب او بخان مذکور حواله می‌گردد و در تسخیر قلاع سوانه وغیره کارهای دلیرانه و مهمات مردانه از و بظهور میرسد و در صلهٔ آن بخدمات بنگاله وغیره سرفرازی می‌یابد و در سال چهل و چهارم از جلوس اکبر سنه هزار و بیست هجری دفعهٔ داعی اجل را لبیک اجابت میزند گویند که شهباز خان وصیت کرده بود که در احاطهٔ مرقد منور خواجه معین الدین چشتی قدس سره دفنش کنند چون مردمان دهلی بجاآوری وصیت خان مذکور نشدند مجاوران بقعهٔ شریفه سر باز زده نگذاشتند ناچار [illegible]

شمس خاندان آه ❊ اکبر باعظم خان می نویسد که ازانجا که خدمات خویشان شما خصوص خدمت
جمی بخاطر ما مرکوز است اگر سبب این چنین اعمال ناشایسته شما بخاطر ما آزاری رسد
آنهم زمانی بیش نخواهد ماند ❊ قوله اکنون مصمم شده است آه ❊ ای بعلت آنکه شما اراده
کعبهٔ شریفه کرده اید و والی کعبه نائب بادشاه روم است لهذا ما را عزم جزم شده
است که بطرف سلطان روم ایلچی فرستاده شود ❊ سجل ❊ کاغذ فیصله با مهر حاکم
❊ قوله مصحوب فلان آه ❊ ای فرستادن ایلچی همراه یکی از رفقا یا همراه همین شخص که این خط
می برد تعیین فرمائیم ❊ قوله چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی آه ❊ ای ازانجا
که مقصود از ارسال ایلچی آنست که قیصر روم به مجرد ورود ایلچی ما شما را ازین طرف روانه
سازد اگر قبل از رسیدن ایلچی ما در آنجا شما این جا برسید چه خوش باشد

❊ منشور العمل شاهنشاهی بعاملان ممالک محروسه ❊ منشور العمل ❊ آئین

❊ متصدیان ❊ جمع متصدی کارکن ❊ معظمان ❊ بزرگان ❊ مهام ❊ جمع مهم کار بزرگ
❊ امصار ❊ جمع مصر شهر ❊ قریات ❊ جمع قریه ده ❊ کثرات ❊ جمع کثرة آنکه دران بازار
آبادی شود ❊ خلوت دوست ❊ گوشه نشین ❊ قوله بکثرت کثرت آه ❊ یعنی
بکثرت بسیار گزینند و به وحدت صرف اختیار کنند ❊ بزرگ کرده های ایزدی ❊ انبیاء
و اولیاء و بادشاهان بزرگ ❊ منجیات ❊ جمع منجیه نجات دهنده ❊ مهلکات ❊ جمع
مهلکه هلاک کننده ❊ احیاء العلوم ❊ نام کتابی است که دران چیزهای منجیات و مهلکات
مذکور است ❊ تسویلات ❊ جمع تسویل آراستن و درینجا بمعنی آراستگی حاصل مصدر
❊ تزویر ❊ مکر ❊ خداع ❊ فریب ❊ همت ❊ دعای خیر ❊ قوله همان طور در بالا باشند ❊
فاعل باشند سلاطین و غیرهم است ❊ مستمع ❊ شنونده ❊ حکم کبریت احمر ❊ یعنی کوگرد
سرخ و مشهور است که ازان اکسیر تیار می شود ❊ قوله بد نباشند ❊ ای بدگمان و دشمن
نباشند ❊ دیوان ❊ اگرچه بمعنی کچهری است لاکن اینجا بطور مجاز بمعنی صاحب دفتر است

ان شاهی

برآورده شد پیال پور و غیره محال جای گیر مادر میرزا را که همواره بحریم حرمت شرف
ملازمت می اند و جهت تکل میدارند و وقتیکه کوچ پادشاه بمقام اجمیر واقع می شود و میرزا از
غایت شوق تند مبو می بحضور ما ضر می شود عرش آشیانی گامی چند استقبال نموده میرزا را
درکنار می گیرند و در سال بیست و پنجم سنه نهصد و هشتاد و هشت هنگامیکه جم شور و شورش
متمردان دیار شرقی به قتل شان مظفر خان صوبه دار بنگاله رسید میرزا را که سابق ازین بمنصب
پنج هزاری اختصاص داشت بخطاب خان اعظم سرفراز نموده با لشکر کثیر بجانب بنگاله روانه
می فرمایند و اکثر در محاربات دکن و غیره از میرزا کارهای نمایان و جرات و بهادری شایان
بظهور می رسد و در سال سی و دوم عقد نکاح دختر میرزا با شاهزاده سلطان مراد بسته می شود
میرزا در سال سی و نهم سنه هزار و یک که شاهنشاه حضور می گردد سوء المزاجی پادشاه بطرف
خود دریافته اراده حجاز کرد گویند که چون سجده بادشاه و دیگر مراسم نو ایجاد و مستحدثه که دستور
درگاه خلافت پناه شده بود تحمل نمی آورد و بلکه بر عکس آن ریش دراز میداشت بنابران
رفتن خود بدرگاه نامناسب پنداشته عذرها ارقام نموده عرش آشیانی در جواب آن
نوشتند که این همه تعلل و عذر که در حاضر شدن دارید ظاهرا پشم لحیه شما سنگینی می کند میرزا هم
در باب دین سخنان پوست کنده و درشت ارقام نمود که اگرهای عثمان و علی فیضی و ابوالفضل
را قرار داده اند بجای شیخین کرامقرر فرموده اند موجز آنکه بعد این گفتگو میرزا کشایش بندر
انور را که بر ای آن رفته بود ابهر اند اخته مازم مکه گردید و با فرنگی دوستی بهم رسانیده از
بندر بلاول که نزدیک سومنات است بر جهاز خود که بنام الهی مشهور بود با شش پسر خود
خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف و مرتضی و عبدالغفور و شش دختر و مادران آنان و صد
کس از ملازمان نشسته لنگر بر میدارد و بعد از ان عرش آشیانی افسوس بسیار می فرمایند گویند
در حرمین شریفین زرهای کثیر خرج نموده با شرفا و اعیان مکه معظمه باکرام و تعظیم و تواضع پیش آمد
و از روی حساب صرف پنجاه ساله روضه مبارک حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بد

* عوارض * جمع عارض سخن پوشیده و باریک * نقدات * مهر بانیها
* گلگشت * سیر * کارنامه * بترکیب مقلوب ای نامهٔ کار * معبود حقیقی * خدا
* مماو و مشحون * بمعنی پر * شوامخ * جمع شامخ بلند * طیور * جمع طیر پرنده * بال *
دل * حظ * حصه * گران * اسپ * مفارق * جمع فرق سر * باباحسن
ابدال * نام جای * روز امرداد * روز هفتم هر ماه شمسی و هفتم شهریور بیان آن واقع
شده * ماه الهی * تاریخ الهی ماه و تاریخ اکبری زیرا که اکبر خود را الله و خدا میگویانید
پس ماه و تاریخ ابتدای جلوس خود را ماه الهی و تاریخ الهی نام نهاده * نمک زیر مجلس
انس * زیبایش مجلس مانوس * بیدار دل شبستان ضمایر * واقف رازهای دلها
* هشیار مغز انجمن سرائر * آگاه از امورات پوشیده * مستشار * مشورت خواسته
شده * ظلمانی * تاریک * اسهال * شکم راندن دادن * هیکل عنصری * هیکل جسمانی
* قوله هیکل عنصری آه * یعنی اگرچه صورت جسمانی او از نظرم غایب شد اما خصائل ذاتی او بجوهر
وجه پیش نظر حاضر و دیگر اینکه واقفان عالم بالا اجل را از ادن عالم باقی گفته اند و حق این است
که آنها خوب گفته اند و ظاهر کننده حقیقت شده * قوله نظر بعالم اسباب آه * یعنی در دنیا
هم غایت آرزوی وفاکیشان همین است که روبروی آقای خود جانسپاری کنند و آن دلاور
شایسته وقوع یافت * مستعار * عاریت گرفته شده و مراد از آن ناپایدار * جزع
و فزع * بی صبری و هراس * عوام الناس * جاهلان * داب * دستور * قوله
بیش از و * یعنی زیاده از شما * واهب العطایا * دهنده نعمتها و مراد از آن خدا
* متاعب * جمع متعب رنج * غصه * اندوه و ملال * روز فروردین * نام روز بیست
از ماههای شمسی * علامة الزمانی * بسیار داننده زمانه من و تای علامه برای مبالغه است
و دلاور فارسیان علامة الزمان را یک لفظ گردانیده بطرف یای متکلم مضاف
* تذکره * یادگار * حکمای مشائین * حکما دو قسم اند یکی مشائین و دیگر [illegible]

لفظ را بیای وحدت باید خواند ای هر یک بر زبان حال کبوتران است * نبایر * جمع نبیره
پسرزاده و دخترزاده * عشایر * جمع عشیره قبیله و خویشان * پروین * چند ستاره
کوچک باشند یکجا جمع شده در کوهان ثور که نام برجی است * بنات النعش * هفت
ستاره منتشر اند که چهار بر مثل نعش اند و سه دیگر آن آنها که بنات قول پروین مارا
بنات النعش نکنند یعنی جمعیت مارا پراگنده نکنند * اطفال نو * کنایه از فرزندیکه در شکم زن
باشد باید دانست که آن وقت زن خانخانان حامله بوده است پس پادشاه می نویسد که
در باب تولد فرزند خود اهتمام نماید که انشاء الله در الله و رب حصهٔ آن فرزند از کبوتران
نو رسیده بچهان عنایت خواهیم فرمود * قوله اگر در ان باب تاخیری آه * یعنی اگر در
تولد فرزند تاخیری رو نماید از آنچه شما خیال کرده اید کمتر خواهیم داد

* تشریح منشور دوم حضرت شاهنشاهی *

* بحکیم همام در واقعهٔ حکیم ابو الفتح گیلانی *

حکیم همام گیلانی برادر ابو الفتح گیلانی است اول نام او همایون بود وقتیکه بملازمت حضرت
اکبر مشرف شد از روی پاس ادب اولا خود را همایون قلی مشهور کرد بعد از ان بنام حکیم همام
عزت و ناموری یافت صاحب عقل و فهم و مرد شجاع و خلیق و بلند همت بوده است اگرچه
به منصب شش صدی و بخدمت بکاول بیگی سرفراز و ممتاز بود اما بسبب مصاحبت ظل سبحانی
نهایت ترقی و غایت رتبهٔ بلند پیدا کرده هنگامیکه کاردانی و اخلاص او در عرصهٔ بیست و یکسال
خدمت پادشاه ذی جاه ثابت و متحقق گردید بادشاه او را طرف توران بخدمت ایلچی گری
مقرر کرده به نزد عبد الله خان حاکم توران روانه فرمودند * ابو الفتح * نامش مسیح الدین پسر
مولانا عبد الرزاق گیلانی بوده بس لیق و دانا بود در ان زمان تکست نظری و عملی عدل
نداشت و میان اقران و همسران بدرگاه خاقانی تمام عزت و تقرب پیدا کرده
بود * لیاقت * دانائی حاصل مصدر * مواقف * جمع موقف جای ایستادن

آورده یعنی ما که منظور سلیمان هستیم چگونه زبان مرغان را نفهمیم وچون که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام زبان همه جانوران وپریان می دانستند لهذا لفظ سلیمان آورده * قند *
از پیش شنده ستور * غلغله * شور و غوغا * رمز * اشاره * ایما * کنایه باید دانست که
غرض اکبر ازین گفتگو آنست که تا نخانان که شائق کبوتران است بدریافت خبر رسیدن کبوتران
خوب درخواست آنها و بچگان آنها کند * تدارک * دریافتن چیزی رفته را * تلافی * یک دیگر
را دریافتن * قوله تدارک و تلافی عمر گذشته ما * یعنی کبوتران بیگاه ند که تحصیل و سعی عمر یکه
بسبب نا حاضر شدن بدرگاه پادشاه ضایع شده است نمایم * سبزکهی * مخفف سبزکاهی
نام کبوتر ماده * اکناف * جمع کنف جانب * دختر بی واسطه * دختر حقیقی * مشهور
فی الاکناف والاطراف المستغنی عن الاوصاف * آنکه مشهور در اطراف و بی پرواز اوصاف
است * مهرسبز * نام مادر مهرسبزکهی است * قوله دختر بی واسطه آه * یعنی
سبزکهی که دختر حقیقی سبزاست سلام عشق التیام میرساند و قوله مشهور فی الاکناف
والاطراف المستغنی عن الاوصاف صفت مهرسبز که مادر سبزکهی است واقع شده
* مسعد * سعادت یابنده * آبنا * جمع ابن پسر * مورث * پیدا کننده * انشراح *
خوشی حاصل مصدر * ارتیاح * شادی حاصل مصدر * قوله سر ارادت در دامن
صبوری آه * ای کبوتران می گوید که از طرف ما صبر کرده خواهش طلب ما نکند و بهجر مادر
سازد * سرخیل * سرگروه * کلهپر * بزبان مادرالنهری یعنی کوتاه پر ست لیکن
این جا نام کبوتری خاص واقع شده از جنس کبوتران کوتاه پر * مشعل کلان * کبوتری
که در دم او چند پر سفید باشد * لعبتی * لعبت بازی گویای وحدت است در ان
* کناره دار * نام کبوتریست که بازو سفید داشت * قوله زره پایش * باید دانست
که بصورت زره در پای کبوتران برای زینت کلی انداز ند باین لحاظ آن را زره
* خلخال * زیور پا * قوله اتفاق دارند * یعنی با یکدیگر جفت اند * قوله هرپری *

نام کبوتر بازیست * ضمیمه * همراه و شامل * عشق باز * این جا بمعنی کبوتر باز * سرخیل *
سرداره * چرخ * قلع بازی * مربی * پرورنده * مربی طبیعت * طبیعت * روح
حیوانی * جان * جالینوس * نام حکیمی * شاخ کبوتر * باید دانست که هم چنانکه برای دیگر
جانوران لفظ قطعه می آرند برای کبوتران گاهی لفظ شاخ نیز می نویسند * نقیب خان * شخصی
بوده است که در شناخت ذات مردم مهارت کامل داشت * انساب * جمع
نسب ذات * قل علی * نام کبوتر بازیست که در اوقات بهندوستان سر آمد کبوتر
بازان بود * بوعلی * بوعلی بن سینا نام حکیمی است مشهور * اندجان * نام شهریست از
ترکستان که آنجا کبوتران خوب پیدا می شوند * ماورا النهر * نام ولایتی ست
* برنایان * جمع برنا جوان و یای فاصله میان الف اصلی و الف جمع در آورده اند زیرا که
در وزن روح تابع این است که هر لفظی که آخر آن الف باشد وقت جمع آن میان الف اصلی
و الف جمع یای فاصله در آرند چون دانا و دانایان وغیره * پروین * شش ستاره
اند یک جا در برج ثور جمع شده * گوی بردن در بازی * سبقت بردن * اولی
اجنحه * صاحب بازوها اجنحه جمع جناح بازو و این آیه است که در قرآن بتوصیف طیران
ملائکه نازل شده * معلق زنان * سر زیر و پای بالا گنان بازی کردن * مساوات * برابری
* تولد در خلال این سال آه * یعنی کبوتران در میان بازی گری توام خواهش شماد رحق خود
بخاطر خود بار رسانده بزبان بی زبانی گذارش پیغام های خود نمودند * اِنّما بالملتمسا تیهم *
از جهت [illegible] این عرض [illegible] شما نوشته می شود که اولا همه گروه کبوتران سلام خود را بشما میرسانند و
ثانیا عرض می کنند که چون اقبال بسبب خلوص عقیدت که نسبت پادشاه داریم و بعلت دعاهای
[illegible] بر حال ما نموده بمدد آسمانی ما را بدرگاه حضرت اکبر رسانیده از سر نو زندگی بخشیده است
[illegible] از هوا خواهان درگاه [illegible] از عاشقان آنست که بدریافت خبر رسیدن ما باشاره هم
[illegible] نمایند * تولد هر که مسطور شد آه * این شعر تمثیلا بنا بر اثبات فهم خود زبان کبوتران

با نقاشی و هدایا که کوترانی خوب و مشتمل است بر مبانات در خواست خان خانان ازان
کوتران ※ انضاد الممالک العظمی اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهرة
موتمن الدولة الباهرة ذو الخصائل الرضیه و الشمائل المرضیه ※ قوت هست های بزرگ
معتمد به سلطنت بزرگ ستون سلطنت عالیه امین دولت ذو المناقب خوبی بسیار و عادتهای ستوده
※ شمول ※ فرا گرفتن ※ عواطف ※ جمع عاطفه مهربانی ※ وفور ※ زیادتی ※ مراحم ※ جمع
مرحمت شفقت حاصل مصدر ※ مبتهج ※ خوشنود ※ آوان ※ هنگام ※ اواخر ※ جمع آخر
※ قوت ※ ما حصل ※ اوائل بهار ※ یعنی اوائل بهار ※ قولی ماده ※ باید دانست
فاعل [illegible] نویسنده است ※ ابر آذری ※ ابر بهاری ※ [illegible] ※ جمع [illegible] ※ آبای علوی ※
مراد از هفت ستاره آفتاب مهتاب زحل مشتری مریخ عطارد زهره ※ امهات سفلی
اربعه عناصر یعنی آب خاک باد آتش ※ اتساق ※ انتظام لیکن ظاهرا باید اتساق از لغات
در لغت یافته نشده ※ قوای نامیه ※ قوت نامیه قوت نامیه بر آینده ※ نورس ※ نو رسیده
※ صومعه ※ عبادت خانه ترسایان که آن را در هندی گرجا گویند ※ زرق ※ مکر ※ ریا ※ همان
مکر ※ افشرده ※ پای محکم کرده در زمین ※ قوله خوشید ※ این لفظ در نسخه مطبوعه بجای
معجمه غلط طبع شده بجای آن خوشید به جیم معجمه باید نوشت ※ افسرده ※ به سین مهمله بسته شده
※ تعب ※ رنج ※ اغصان ※ جمع غصن شاخ ※ آتش بی دود ※ حرارت شمس
※ مشهود ※ ظاهر کرده شده ※ محسوس ※ دیده شده ※ مه اعلم ※ آفتاب ※ ربیع ※
بهار و در ترجمه یای نسبت است ※ قدسیان عالم بالا ※ ملائک و غیرهم ※ خطه ※
زمین محدود کرده شده ※ غبار آلودگان خطه خاک ※ انسان و غیره ※ تمزغان ※ گریه
کنان ※ سبحه ※ نماز نافله ※ خضوع ※ فروتنی کردن ※ نوایح ※ جمع نوح خوشبو
※ درگاه آسمان جاه ※ اشاره بطرف درگاه پادشاه ※ دیوان بیگی ※ قسمی است از
اقسام کوتران که رنگ سبز و هر دو بازو و دم و سر سفید دارند ※ سلطان حسین ※

وزن ناظر توان کرد * معراج * نردبان واین جا مراد از ان بلندی * هلاهل * زهر
سخت قاتل که علاج پذیر نباشد * سراب * زمینی شوره که چون آب می‌نماید * خمار *
باقی مستی که در سر می‌ماند و درد سر و رنج حاصل می‌شود * قوله این سودا * ای این خیال دنیاوی
* تاب * گرمی و حرارت * قوله که آمدن ایلچی و مردم بیگانه باشد * ای آن موانع
آمدن ایلچی و مردم بیگانه است * نعش * جنازه با مرده * قوله عکس فوت آه *
یعنی در اهتمام تجهیز و تکفین بیرون آن فوت است راکه مراد وجود او بود ناظر فرموده‌ایم * قوله
تا کسی آه * درین قول لفظ تا جهت شدت التزام دو بیان دو امر وجهت ترتیب امر
ثانی است بر اول چنانچه گویی تا بیرون از خانه برآمده گرگ آنرا خورد یعنی از خانه برآمدن
بر همان و خوردن گرگ همان * قوله ما او را چه قدر می‌خواهیم * اگرچه ظاهر مناسب آن بود
که می‌گفت که ما او را چه قدر خواسته‌ایم تا مطابقت آن با صیغهٔ رفته که فعل ماضی است و بالا مذکور
شده و بظهور می‌پیوست اما چون که مقصود قائل اظهار عنایت خود بر طریق استمرار بوده
بنا بر ان صیغهٔ ماضی را ترک گفته صیغهٔ حال آورده * قوله اگرچه بدیدهٔ بصیرت آه * یعنی
اگرچه در حقیقت بسبب توجه دل ما این مطلوب نزد ارباب معنی ثابت و متحقق گشته لیکن
چون بعوام کار داریم این تنها در دل ماند * خاطر نشان * یعنی خاطرنشین * قوله
کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست * کدام دیده که ازین حادثه جگرگون نیست * ای
کدام دلی است که به نهایت غم ازین واقعه جگر خون یعنی خون جگر که معنی اند و هگین است نیست و
کدام دیده‌ای است که از غایت اشک باری از این حادثه برنگ جگر سرخ و تیره نیست * مجاور
ساکن * کالبد خاکی * جسم * شیخ سیمابی * کالبد بی قرار اعنی جسم ناپایدار * ترکیب
عناصر * اجتماع عناصر و عناصر جمع عنصر ست و آن چهار اند خاک و باد و آب و آتش و
جسم ازین چهار چیز مرکب است * موالید * جمع مولود و آن سه است نباتات
و حیوانات و جمادات چون درختان و جانوران و سنگها و غیره * قوله اگرچه

سرایت ارواح پاکی از و یای نسبت است و رقدس و این صفت جز برای
الطاف الهی یا الطاف شاهان که ظل الله اند برای الطاف دیگری نیست * قدوهٔ * پیشوا
* خوانین * جمع خان لقب پادشاهان ترکستان * تولهٔ برخوردار * این در اصل
سه لفظ اند بر و خور و دار اعنی از دولت مند شو و ازان منتفع باش و ذخیره کن برای عاقبت
* مرزا الدین * دایر و رترویج امور دین * خانخانان * سردار سرداران
* چشم زخم * آسیب * الوغنه * جمع افغان تو معیت مشهور * ملا غنه * یکدیگر را از رحمت
نداده و کردن و این جا بمعنی اثر رحمت دور کرده شده مصدر بمعنی مفعول * جلال *
در میان * سواری * پوشیده * رئوس * جمع رئیس سردار * نهب * غارت
کردن * شعاب * جمع شعب راه کوه و دره آن * صعاب * جمع صعب سخت
* تولهٔ گران بار شده * یعنی بسیار بار بر خود بار کرده روان می شوند * توزک *
بند و بست * کتل * راه کوه که بدشواری بران توان رفت * تولاغا غنه * ملا غنه زده *
قبل این قول واو عطف در نسخهٔ مطبوعه سهو شده و بعد این قول کاف غلط گردیده
واو عطف باید نوشت و کاف مابعد محو باید کرد زیرا که ترکیب عبارت برین منوال است
ای با وجود آنکه ولایت مذکور در حوزهٔ تصرف درآمده بود و ملاغنه از غایت ترس و هراس
در خلال جبال پوشیده بودند و رؤسای لشکر بی ملاحظهٔ حزم بخاطر جمع تعاقب می کنند و متوجه
آستانه بوسی می شوند چون امر از پردهٔ غیب ظاهر شدنی بود چنین و چنان فساد و حادثه به ظهور
می رسد * عنوان * سرنامه * رنگ آمیز رموز عشق * لطافت در رواج دهنده رموز عشق
* نفسانی * تاریک و یای نسبت است درآن * قالب عنصری * جسم * جلباب *
چادر * شمایل * مانند * منغص * ناخوش گردانیده * تیره * تیره کرده شده و مراد
ازوان انبها ناخوش * خاطره یا متقاطر * خاطر مثل دریا آمد و رفت کننده اعنی مثل دریا موج زن
یا متقاطر بالفتح جمع مقطر که بمعنی جای چکیدن آب است باید خواند و آوردن لفظ جمع محل برد عایت

نام او مهیس داس بوده است در اصل برهمنی بود باد خوان که آنرا در هندی بهات گویند یعنی مدّاح امرا و قتیکه قائم اقبال کشان کشان او را بملازمت حضرت اکبر رسانید بسبب سخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده مقرب درگاه و خاص الخاص گردید و اکثر خطاب پادشاهی در حق او بدین عبارت می شد مصاحب دانشور راجه بیربر و چون شعر هندی خوب می گفت اول بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا ست مخاطب گردیده و وقتیکه مزاج پادشاه بر راجه جیچند که راجه نگر کوت بود برهم شد او را مقید فرموده بیربر را بخطاب بیربر که معنی این است بهادر دست سرفراز فرموده بعهده راجه مذکور اختیار کرده بجانب لاهور رخصت فرموده و در سنه نهصد و نود و چهار هجری همراه زین خان کوکا بجانب سواد بجور در جدال و قتال بکار آمد و راجه سابق الذکر ابتدا منصب دو هزاری سرفراز شده و بسیار مرد سخی بوده است و در علم موسیقی و لطیفه گوئی و نکته سنجی مهارتی کمال داشت چنانچه دهره های او در زبان هندی مشهور و معروف است * اِعتماد * اینجا بمعنی قوت است که حاصل مصدر است * اعتماد * درین جا بمعنی تکیه کرده شده مصدر بمعنی مفعول * فَص * نگین * خاتَم * انگشتری * مَسلول * برهنه * رُمح * نیزه * مَصقول * صیقل کرده شده * مَخزن * جای پنهان داشتن * مَعارک * جمع معرکه جنگ گاه * مقدمة الجیش * سردار لشکر * مقدمة العیش * مقدمهٔ عیش * مُونس * همدم و آرام دهنده * مَحرم * آگاه * سرائر * جمع سریرت مراز * حَریف * هم صحبت * رَحیق * شراب خالص * بیت المعمور * خانه آباد و مراد از ان این جا کعبه ایست که بر هفتم آسمان برای ملایک است نامی کرده که آنرا هم خانه آباد گفته اند * خلف الصدق * قایم مقام درست * آعاظم * جمع اعظم بزرگ تر * آعالی * جمع اعلی برتر * واسطة العقد * دانهٔ بزرگ عقد * مفاخر * جمع مفخره بزرگی * مَطرح * جای انداختن * سرایت * درگذشتن از چیزی بچیزی الطاف قدمی [illegible]

رهنمائی و این لفظ ترکی است * قوله از آغاز او رنگ آرائی آه * یعنی هو سمند آن بر همائی
بخت در یافت خواهند نمود که از آغاز سلطنت داد ار جان بخش بسیار لطف و عنایت
خویش به نسبت ما مرحمت فرموده * یورش * کوچ کردن * بندگان خدا * مراد ازان
اینجا پادشاهان * موهبت * بخشش * شاهراه * راه کشاده * قوله ازان جمله آه *
یعنی از جملهٔ عطایا که جهت شکرانهٔ دوستان و هدایت دشمنان ذکر می کند آنکه * امرداد الهی *
امرداد نام ماهیست از ماههای فارسی الهی منسوب بطرف اکبر زیرا که اکبر بعد جلوس خود خود را
الهی گویانید لهذا پس از جلوس خود ماهها را منسوب بذات خود می نمود * اشتداد * زیادتی
* رخصت سخن * اجازت سخن * اَعلا * بلند تر * قوله آنها که بمزید عنایات آه * یعنی آنان که
مقرب درگاه ما بودند بطور شایسته نالهای هوا و غیره را بغرض رسانیدند به سمع قبول ما رسیدند * قوله
در همان تاریخ * سابق گفته که در همان روز دولت افروز و باز می گوید در همان تاریخ
ظاهرا این محض تکرار معلوم میشود لهذا تاویل آن باین طور می کنم و می گویم که جمله اول فرموده
است همان روز و درین شبهه آن بود که ازین روز کدام روز مقصود است زیرا که در
هر ماه یک روز پنج بار می آید پس بنابر تعیین روز ذکر همان تاریخ نمود والله اعلم بالصواب
* کل * کسی که موی سر ندا اسه باشد و آن اشاره بطرف قاضی علی خان حاکم کشمیر که در جنگ
کشمیر باهتمام میرزا یوسف خان سردار فوج عرش آشیانی باندک اخذ و جر دستگیر شده از فوج
شاهی بقتل رسیده بود و ازانجا که سلاطین بالهام ربانی و القای سبحانی بهره مند می باشند اولا
عرش آشیانی که از لاهور بکشمیر متوجه می شوند در اثنای راه بر زبان الهام ترجمان
خود می آرند که این بیت از کیست و در حق کدام کل بی مغز است بعد ازان یادگار را و بنجیال که
خود سری سر بر آورده مقابله با پادشاه می نماید پسر چونکه مادرش نقره نام بزناکاری در
و لیان تابع ... برآورده بود دخل سبحانی این شعر در حق او از لسان غیب بیان می کرد
* و لد الزنا ست حاسد منم آنکه طالع من آه * عبور * گذشتن از آب *

* دواعی * جمع داعی خواهش * جزیله * بزرگ * آثمار * جمع عمر * مقاصد صوریه *
مقاصد دنیویه * مستلذات سریع الزوال * لذات زود نیست شونده * مشتهیات قریب
الانتقال * خواهشهای زود نابود شونده * مضمحل * نیست و محو شونده * منهمک * کوشش
کننده * هدایات لم یزلی * هدایت الهی * شاغل * جمع مشغل کار * ماهو الحق *
آن چیز که حق است * صدر همه مطالب * مقدم بر همه مطالب * فاتحه * شروع * آدب *
جمع مآرب حاجت * ربقه * حلقه از رسن * تقلید * حمایل وجز آن در گردن کردن
واسیر ربقه تقلید اند یعنی گرفتار مذهب و دین آبا و اجداد خود شده اند * اقارب * جمع
اقرب نزدیک تر * معاوف * جمع معرف مرد شناخته ظرف است بمعنی مفعول چنانچه
مقصد بمعنی مقصود * دلائل * جمع دلیل * براهین * جمع برهان حجت * قوله علت غائی
باید دانست که علت چهار اند * علت غائی * علت فاعلی * علت مادی * علت صوری *
علت غائی آنرا گویند که سبب ایجاد چیز باشد و آن در تصور مقدم باشد و در وجود موخر چنانچه
نشستن بر تخت که علت غائی است و قبل از بنای آن متصور می شود و علت فاعلی بنا کننده
تخت را گویند مثل نجار و علت مادی ماده تخت را گویند مثل چوب و علت صوری صورت
و هیأت تخت را گویند * مستفید * فائده مند * مستفیض * نفع گیرنده * تباین *
غیریت و مغایرت * قوله بزبان عربی و فارسی در آورده اند * یعنی ترجمه آن بزبان
عربی و فارسی نموده اند * صادق العقیدت و الاخلاص * راست محبت * والسلام
علی من اتبع الهدی * وسلام بر آنکس که پیروی کرد راه درست را

* تشریح فرمان اول شاهنشاهی *

شاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر این فرمانیست مشتمل بر اظهار کیفیت و حقیقت
تسخیر کشمیر مع تعداد نعم و عنایت های الهی و متضمن است بر تحریص شاهزاده بسوی
این چنین فتح عظیم * شاه مراد * پسر اکبر بوده است * قلاوزی *

* آفاع * جمع نامه گوشه زمین * لامکانی [illegible] مکان لای نافیه مکان جای بودن [illegible]
قیام ذات باری [illegible] ... نند زیرا که اگر برای او تعالی مکان ثابت می‌شد حادث [illegible]
وی لازم می آمد * اختراع * نو آوردن * [illegible] * مدبر گننده * [illegible] * آوازه
* امتزاج * آمیزش حاصل مصدر * استیناس * محبت * ارواح * جمع روح
جان * طیبه * پاک * معاشر * جمع معشر گروه مردم * اصوب * راست تر
* هادیان * جمع هادی رهنما * اصلح * بهتر * سبل * جمع سبیل راه * قول ستایش
آه * مبتدا و لفظ باد حیران * بصائر * جمع بصیرت بینائی وزیرکی * مقتبس * نور گیر
* ولایت * تصرف کردن ودست یافتن * متجلی * روشن شونده * درایت * دانائی
حاصل مصدر * عالم ناسوت * عالم چهار اند عالم ناسوت که عالم اجسام است و عالم سفلی هم
آنرا گویند و عالم ملکوت که عالم ارواح است و عالم جبروت که عالم صفات است و عالم لاهوت
که عالم ذات است * فائق * فضیلت دارنده وبرگزیده * مدار * موقوف علیه * کیف *
پس چگونه * بناو های بنذا ای بنا بر آن * سمت * قصد * قباب * جمع قبه بنای گرد بر آورده
چون گنبد خلافت قباب جای قرار خلافت * تجلیات * روشنی ها * محی * زنده
کننده * المستغنی من التوصیف والتعریف * آن کس که بی نیاز و بی پرواست از
وصف وتعریف * تفوق * برتری وافزونی * جوار * همسایگی * تالف * باهم الفت
گرفتن * تأنس * آرام گرفتن واین جا مراد از آن محبت * عظمی * بزرگتر * و [illegible]
جمع وقیعه کارزار * کبری * بزرگ * احراز * جمع کردن واین جا مراد از آن
[illegible] * مجاوبت * جواب دادن * علی التوالی والتواتر
* [illegible] * جمع باب دروازه * مبین * آشکار اشده * مذلل *
[illegible] * [illegible] * ذلیل آورده شده * عقلا * جمع عاقل * [illegible]
* [illegible] قدر [illegible]

مال نیک و پاکیزه • حرمان • نومیدی • طومار • نامه • قوله جدا جدا سوای مبانی آه •
... هر کس مذکور جدا جدا از ری سوای مبالغی که جهت تعمیر که در طومار مرقوم شده مرسول
نمود که بشرفای و غیرهم رسانیده شود • بارسر و اکتمان • پوشیده • قضات • جمع قاضی
حاکم • غربه • نادره • ابتیاع • خریدن • قوله و مبلغ و فاکند آه • ای مبلغی که جهت خرید
اشیا فرستاده شده اگر در خرید و فاکند بعضی از مبلغی که جهت شرفای مکه و غیرهم فرستاده
شده در ان صرف باید نمود لهذا تعیین آن مبلغ که جدا جدا جهت مردمان مسطورین مرسل گشته
واقع نشده * فجار * جمع فاجر کار بد کننده * کمالات اکتساب * کمالات کسب
کننده مصدر بمعنی فاعل * اهانت * خوار کردن • اطهر * پاکتر * ازهر * روشن تر
* افترا * دروغ بر کسی گفتن * قوله بنسبت فضائل مآب آه * باید دانست
که شیخ معین الدین رساله بنام شاه اکبر تصنیف کرده بود و در ان جا بجا ضمنا ذکر الهامات
و اثبات مظاهری شاه ممدوح مسطور ساخته بس مردمان بد ریافت این معنی در پی
آزار و اهانت شیخ مشار الیه شدند بنا بر آن اکبر بشرفای مکه معظمه می نویسد که آن محض افترا
و تهمت است هیچ حقیقتی ندارد • نعوذ بالله من شرور انفسهم * پناه به خدا می جویم
از بدیهای ذات آن مفتریان * حرفی * اذ سخنی * معقول * پسندیده عقل
* منقول * شرع و عرف * اتباع * پیروی * صبیان * جمع صبی طفل * صدد *
... * بقاع * جمع بقعه پاره زمینی که از زمین دیگر محدود و ممتاز باشد * ادعیه *
... ماثوره * نقل کرده شده ادعیه ماثوره آن را گویند که از حضرت رسول صلی الله
... شده است
* مقتضا وضع ... ول که به ... انا یان فرنگ ... بر یافته •
متضمن ... اظهار الیهام و ارتباط و استدعای ... رسل ... ل
... * ... ناچه

این نامه ایست [illegible] مضمون: اظهار [illegible] ارسال او و ارادات و [illegible]

آن بجهت موانع چند و چند و بعد [illegible] فرستادن آن برای شرفا و [illegible] مکه [illegible]

عبد النبی * شرفا * جمع شریف مرد بزرگ شرفای مکه اعنی سادات مکه * معظمه * بزرگ داشته

* منوره * روشن * صانها الله تعالی عن ذمائم الانفس و الافاق * نگاهدارد آن کار را

خدای تعالی از بدی های مردمان و از حوادث جهان * الحمد لله و کفی و السلام علی عباده

المجتبی المصطفی و علی عباده الذین اصطفی سیما علی معاشر الشرفاء * جمع حمد ثابت است

برای خدا و کافی است آن خدا برای جمیع امور و سلام خدا بر محمد برگزیده و بر بندگان او و آنان

که مقبول درگاه او شدند خصوصا بر گروه سادات باد * برایا * جمع بریه خلق * منعم * نعمت

دهنده * جنات نعماه * بزرگ است نعمت او * مرفه الحال * خوش حال * منشرح

البال * خوش دل * مواظبت * همیشگی * بوجه من الوجوه * بطوری از اطوار

* عجزه * جمع عاجز * فقرا * جمع فقیر * بقدر میسور * باندازه آسان و سهل

* موائد * جمع مائده خوان * محظوظ * بهره مند * متلذذ * لذت یابنده

* خیرالبلاد * بهترین شهرها * اخص البقاع * نیک ترین جاها * زمره * گروه

* متمکنین فیها الی [illegible] * یکدیگر ... گاه بر تختها در حقیقت و این آیه در شان ساکنان

بهشت نازل شده * حاج * جمع حاجی * میر حاج * سردار حاجیان * ادرارات *

نوع ادرار بخشش * بضع و ثمانین و تسع مایه * نهصد و هشتاد و نه * بادیه * صحرا

بزرگ * باغیه * سرکش * اشرار * جمع شریر بد * مخیم * سرادقات [illegible]

[illegible] * پوشیدگی حاصل مصدر * [illegible] زاویه [illegible]

[illegible] کردن * جمیله * بزرگ * تحفه * [illegible]

[illegible] خوش [illegible]

تشریح نامهٔ اول *

[illegible] متضمن استدعای ارسال [illegible] وسائل و اظهار [illegible] مقدمات [illegible]
[illegible] ترغیب آن بوالی کاشغر مرقوم شده * کاشغر * شهریست [illegible] کشمیر * شگرف انجمن *
دنیا * شکوه * مهابت * مهین * کلان * داور * پادشاه عادل * بهال *
همتا و مثل * اکلیل * تاج * قوله سرآمد کارهای شایسته آه * اکبر بوالی کاشغری نویسد
که هرگاه عظیم‌تر از کارهای لایق آن ست که قدر و منزلت هر کس شناخته موافق آن
دوستی با آن کس بیآورند لهذا امید از آن خانوادهٔ دودمان آنست که هم چنان که پادشاهان
روزگار ذکر بر و فور عنایت ایزدی که زربادهٔ ماست سلسله جنبان دوستی شده همیشه
بفرستادن قاصدان و نامجات مسرت پیرای خاطرها می‌شوند آن گوهر اکلیل هم بلحاظ چندین
روابط قدیم زیاده تر از همه طریق مراسلات کشاده چهرهٔ سعادتمندی و نیک کرداری را
زیب و زینت بخشند * صفوت کده * خانهٔ برگزیده بترکیب مقلوب * بی‌محابانه *
بی‌باکانه و بی‌تکلفانه * استظهار * قوت و پشتی حاصل مصدر * سترگ * بزرگ
* رایان * این لفظ در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن رایات باید نوشت * قوله
درین هنگام آه * یعنی درین هنگام که بکشمیر رسیدیم معلوم نمودیم که سابق ازین شهنشاه
محمد مراد را برسم رسالت فرستاده بود دیدن این معنی باعث مزید عاطفت ضمیر باشد * قوله
چون در ربولا و حوادث زده آه * یعنی چون بالفعل شاه مراد ایلچی شما از دست ظلم و
[illegible] تراکان تباه شده بدرگاه ما رسید بر حال او نوازش کرده روانه بطرف شما فرمودیم
[illegible] موطن بجای گاه * قوله پرتو سعد [illegible] * یعنی ظاهر شود [illegible] قوله یکی از [illegible]
[illegible] یکی از عزیزان خود را * دوحه * درخت بزرگ [illegible]
[illegible] مهتم * تحقیق کرده شد * قوله [illegible]
[illegible] ست [illegible] ناین

[illegible] * ناموس * پنهانی

[illegible] ور کار دنیا که ناپاید ا[illegible]

نقصان خود نگر [illegible] و قایم است چگونه سستی و غفلت نماید پس
از دو حال بیرون نیست یا حق بجانب اوست و درین صورت راه راست جوینده‌گان
را باید که پیروی او کنند و یا حق بطرف او نیست پس درین صورت آن بیچاره خود بیمار
نادانی و جهل است لایق ترحم و شفقت است نه سزاوار عداوت و ملامت پس بر تقدیر
ثبوت این مقدمه باید که دشمنی و بغض با مردمان بسبب اختلاف مذاهب عمل نیاید * شیمه *
خصلت * قوله از نتایج این شیمه * یعنی از فواید این خصلت فراخ حوصلگی آنست که
وقت غلبهٔ غضب دوستان باشتباه دشمنان پایمال نمی‌شوند و دشمنان دوست نما را
دخل مکر و فریب نمی‌ماند * قوله نشست * ای باید نشست * قوله گردانید * ای
باید گردانید * منزوی * پیچیده * حریم * گرداگرد خانه * جریده * تنها * ملزمان * لازم
گیرندگان * اعتصام * چنگال در زدن در رکاب سعادت اعتصام رکاب چنگال زننده
بسعادت مصدر بمعنی فاعل * ملهم * خبر دهندهٔ غیب * قوله هنوز رایات آه *
یعنی هنوز به کشمیر نرسیده بودیم که بهادران فوج ما که بکشمیر متعین بودند و بحسب
مصلحت وقت شریک باغیان شده بودند سر آن مایهٔ فساد را بدرگاه ما آوردند
* مهبط * جای فرود آمدن * استسعاد * سعادت حاصل مصدر * ایمن * امالهٔ آمن
بی خوف شونده بسبب کسرهٔ اماله یک الف بیا بدل گشت ایمن شد * [illegible]
[illegible] اس * [illegible] گرفتن و آتش فرا گرفتن [illegible] خیریت اقتد[illegible]
[illegible] * تفویض امر سپردن * خلوت ان[illegible]
[illegible] امید [illegible] شمائل

[illegible] ... ـت و قتال [illegible]

و کمک طلب [illegible]

[illegible] ین در [illegible] حمل بر مقابله و مجادله من باشان [illegible]

کردیدم * نقاوه * خلاصه * طیبین * جمع طیب پاک * طاهرین * پاکان و مراد ازین

هردو لفظ دوازده امام است که گویا شاه عباس قایم مقام آنها بوده است * قرة

العین * خنکی چشم * نادم * شرمنده * جیوش * جمع جیش لشکر * رستم میرزا

و مظفر حسین میرزا * هردو از میرزایان قندهار بودند * مخیم * مقام برپا کردن خیمه

* عازم * قصد کننده * بازم * استوار * انتهاض * برخاستن * قوله جانب ماوراالنهر

باید دانست که ماوراالنهر در آن وقت بقبضهٔ عبدالله خان بوده است * بلاد * جمع بلد شهر

* سمت * نشان و داغ * مذکر * یاددهٔ * ناموس اکبر * شریعت و این جا

لفظ شریعت که بعد آن واقع شده بدل و تفسیر آن توان گفت * غرا * روشن

* قسطاس * ترازو * تام * کامل * اصلاب * جمع صلب استخوان پشت که جای

نطفه است * کرام * جمع کریم بخشنده و جوانمرد * حزم * هوشیاری * اکاذیب * جمع

کذب دروغ * اقدام * جمع قدم * موروثی * قدیمی * هدم * ویران کردن

* احتیاط * هوشیاری حاصل مصدر * خونابه * خون خالص * تخریب * ویران

کردن * مستعار * عاریت گرفته شده * مرضات * خوشنودی * [illegible] ضد

[illegible] و بمعنی مددکار * اشفاق * مهربانی کردن * نصب العین * و در [illegible]

[illegible] ع * جمع مطلع جای طلوع * قوله نصب العین مطالع داشت * ای [illegible]

[illegible] اصحاب دولت خود را نماید داشت * خلایق [illegible]

[illegible] ق [illegible] ان الا [illegible] * [illegible]

...مین ... مرکب مقلوب

... * ... جانب غربی کابل * ...

* قُطّاع * ای قطاع الطریق که بمعنی رهزنان است * ...ره دان * آیندگان و روندگان

* ثعالب * جمع ثعلب روباه * بطریق استطراد * بطریق قریب * ظنون * جمع ظنه

نزغ بهشت شاه علیین مکان مراد از آن شاه طهماسب جد شاه عباس * هرج و مرج

درهم برهم * اطمینان * آرام گرفتن * دیار * جمع دار شهر خانه * باطن حقیقت

تاسیس * باطن حقیقت سرشت * فتوت * جوانمردی * قوله درین هنگام * یعنی

درین معرکه * قوله مهم قندهار آه * باید دانست که از فحوای کلام معلوم می شود که درین

وقت نه قندهار در قبضهٔ شاه عباس است و نه بدخل میرزایان قندهار و نه بتصرف اکبر

لکن والی قندهار با شاه عباس نایرهٔ قتال می افروزد و میرزایان قندهار طرفداری والی خود

می کنند و منافقت شاه عباس می نمایند و عزم اکبر آنست که فوج ظفر موج بسوی قندهار روانه

سازد و قندهار را بقبضهٔ خود در آرد و میرزایان قندهار را ادب دهد * تکاسل

سستی نمودن * تقاعد سستی * مکاره جمع مکره سختی و رنج * استطلاع * اطلاع

* عیار * آزمودن * قطعا * بالکل * مأمن * جای پناه * ارفع * بلند تر * نعیم

نعمت * قوله ... حواشی آه * ظاهرا ازین عبارت چنان هویدا می گردد که درمیان

... اکبر و میرزایان قندهار شعلهٔ جنگ مشتعل است و میرزایان ...

عباس ... دارند لهذا اکبر شاه عباس چنین می نویسد که ... باطن ... که ...

از ... دخل خود در آرم بعد از آن اگر میرزایان ...

... درین صورت ... با میرزایان ... شده ...

... میرزایان ... می نویسد ...

[illegible]

[illegible] رخساره و دیباچه هم [illegible]

[illegible] ل و امعان نظر ملاحظه می رود [illegible] مثل حمد و نعت [illegible] :

[illegible] حال است * گرم روان سالک دین * بادشاهان گویند ارو سیراب دلان مناهل

یقین مرادف آن * اِروا * سیراب کردن * دست آویز نیاز * وسیلهٔ درست

* قوله روان گرم روان آه * مبتدا * قوله مستفید سعادت آه * جز آن * قوله

المسمّی به تقدیس * ازین جا تمهید نکتهٔ چند است که ذکر آن مقصود است * مصحوب *

همراه * اواسط * جمع وسط میان * لیل * شب * نهار * روز * اِعتدال *

میانه شدن * نکهت * بوی خوش * تسطیر * نوشتن * تماثیل * جمع تمثال

در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجایش امثله یا مُثُل باید نوشت * قوله آنچه در توقف آه *

شاه عباس در خط خود شکوهٔ عدم ارسال رسل و رسائل با کبر نوشته بود اکبر در جواب

آن می نویسد که فی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر کشد الی آخره القول

* وُسعت و فسحت * فراخی * رایان * جمع رای بمعنی راجه وغیره * تمرّد * سر

کشی کردن * تجبّر * گردن کشی کردن * قوله شمولاً و استقلالاً آه * یعنی همه با واسطه

و بغیر واسطه در ظل اطاعت ما در آمدند * قلوب * جمع قلب دل * مساعی *

جمع مسعاة کوششها * منزول شد * یعنی نازل آمد * مستقر * جای قرار * رایت *

[illegible] نان * واقف کاران * سکنه * جمع ساکن * ایادی * جمع ایدی

[illegible] ست [illegible] * گروه * مسلط * غالب * اِنسداد * بسته شدن

[illegible] هار شدن بر چیزی * مصائب * جمع مصیبت [illegible]

[illegible] اسوار [illegible] * طینت * پاک * آیه * جمع [illegible]

* گذشتن * قلع * برکندن * قطع * بریدن [illegible]

٭ تفسیره ٭ ... این ... لفظ ... که در نسخهٔ مطبوع طبع شده مناسب ...
که جمع آن ... است ٭ قوله از زبان بی زبانی بر آمده آه ٭ یعنی از زبان حال
گویا ... شده و ... است ... ٭ بیدا ٭ صحرا که در ان درخت و گیاه نباشد
٭ کنگره ٭ محراب شکلی که بر سر حصار راست کنند ٭ قوله اگر جمیع ... ٭ یعنی اگر همه
عقول و فهوم با معلومات خود باراده حمد باکش جمع شوند یک حرف هم از ان ادا
توانند کرد ... در حقیقت جمیع ذرات در حمد ایزدی مصروف اند که از زبان حال خود
بذکر حمد مقدس او تعالی سرگرم شده مشتاقان ثنای پاکش را آرزومند و شوق ثنای
او تعالی دارند اما ... اندکی از ان بیرون آمدن نتوانند ٭ قوله علی نبینا و علیهم
التحیة والسلام ٭ بر پیغامبر ما و بر پیغامبران دیگر رحمت و سلام خدا باد و این جمله دعائیه است
٭ نبایل ٭ جمع نبیل بزرگ ٭ عطیات ٭ جمع عطیه بخشش ٭ منابر ٭ جمع منبر جای بلند
که از چوب و گل سازند ٭ تبیان ٭ بیان ٭ ذروه ٭ بالای هر چیز ٭ قوله رحمت تازه آه ٭
تا اینجا مطلب قوله همان بهتر تمام می شود پوشیده نماند که نظر بقوله پس همان بهتر مناسب آن
بود که درینجا می گفت ... رحمت تازه کنم و بوی ... آورد ... پس
بدرستی و توجیه این مقام اظهار می کنم که غرض ... از آوردن ... آنست که
اطلاع بر ان معنی شود که این ... در حمد او تعالی ... بهتر است بلکه در حق
همه کسان بهتر آنست که در حمد او تعالی معترف بقصور خود شوند ٭ کونی ٭ ... ٭ الهی ٭
اخروی ٭ ... ٭ ... ٭ ... ٭ ... ٭ ... ٭ ... شونده ٭ بقای مطلق ٭ ذات
... ٭ ... ٭ سایه ٭ ... ٭ جمع ... ستایش ٭ ... خواهش
٭ مقاصد ... ٭ ... نصایح و مواعظ ... ٭ علم باحوال
... از ... که افعال ... ارادت از و صادر شود
راست گفتاری و درست کرداری ... کرده اند و آن بر سه قسم

* قوله سخن آگهی * قرار حقیقت آنست * حکیم همام * برادر ابوالفتح گیلانی است همایون
نام داشته و وقتیکه خدمت سلطان مشرف می گردد اول جهت لحاظ ادب همایون تخلص مخاطب
می شود بعد ازان باسم همام عزت می یابد در خطوط شناسی و شعر فهمی یکتای زمانه بوده است
و بعقل و دانش بهره وافر داشت هرچند اول به منصب مستشهدی و خدمت بکاولی مخصوص
بود لیکن در منادمت و قرب پادشاهی مرتبهٔ بلند حاصل نموده در سال سی ویکم از جلوس
از انجا که هوشیاری و عقیدت او بدرگاه حقیقت انتباه ثابت شده بود بایلچی گری نزد
عبدالله خان رخصت می یابد و از فرط لطف در حق حکیم مذکور این فقرات چند در نامه که بعبدالله خان
مرقوم شده بود صورت تحریر یافت و آن اینست افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان
هوا خواه عمدهٔ محرمان کار آگاه حکیم همام وسوای این القاب مثل مخلص راست گفتار و غیره
در نامه مسطور است و در زمان غیبت او عرش آشیانی مکرر فرمودند که ازان روز که
حکیم همام از خدمت ما جدا شده در طعام لذت نمی یابم در سال چهلم سنه یکهزار و چهار هجری
بعارضهٔ تپ مرغ روحش پرواز نموده و پسری حکیم صادق و دیگری حکیم خوشحال گذاشت
* مواجید * جمع موجد شیفته شدن * قوله مهذا اشتغال صوری آه * یعنی این بازی خواه
یاد از ارباب ذوق دهد یا ندهد بهر طور این اشتغال صوری بنوعی مانع مشاهدهٔ ایزدی که
مراحاصل است نیست

* تشریح مکتوب چهارم *

این مکتوبیست متضمن اظهار دوستی و اتحاد و تعداد نعم الهی و نصائح داندرز و منطوی
معذرت ارسال مدد و کمک در جواب مکتوب شاه عباس که مشتمل بر اظهار دوستی و وفاق
و درخواست کمک و معاونت بود * احدیت * خدا * جل جلاله * بزرگ است
بزرگی پاک او * مشابه * مانند * نقاط * جمع نقطه * عقول * جمع عقل * جداول * جمع
جدول جوی خرد و این جا مراد ازان خطوط است که گرد کتاب می کشند * فهوم * جمع
فهم حاصل مصدر * مدرکات * جمع مدرک دریافته * مکونات * موجودات.

پیمایش حاصل مصدر * جناب * درگاه * کبریا * بزرگ * [illegible] * مشتاقان
* عِقال * رس * مجالس * جمع مجلس * اِحتمال * شبهه * بی صرفه گو * بیهوده گو
* مشرب * جای آشامیدن * عذب * شیرین * واجب الوجود * هرچه در وجود
خود محتاج غیر نباشد مانند ذات باری تعالی که در وجود خود محتاج غیر نیست * کوته دستان *
کسانیکه بسبب بی سعادتی دست ایشان بمقاصد دینی و دنیوی نمی رسد * مراسم *
جمع رسم دستور * فارغ البال * خاطر جمع * برایا * جمع بریه خلق * خانقاه * خانه
عبادت خان بمعنی خانه و قاه بمعنی عبادت * ناقوس * چوبیکه ترسایان وقت نماز خویش
می نوازند * قوله مانیز سر نیاز آه * ای چون این مردمان با ما چنین اطاعت کردند ما نیز سر
نیاز بر زمین خاکساری و تارک امید بر درگاه خداوندگاری نهاده آرزوی آنها را بامداد و
دانش برآوردیم * قوله این کار و بار سرانجام یابد * ای هندوستان از بتخانها و بدعتها
وغیره پاک شود * قزل باش * در ترکی بمعنی سرخ سر قزل بمعنی سرخ و باش بمعنی سر و
آن قومی است که کلاهای سرخ می پوشند ازین جهت آنها را قزل باش می گویند * قوله
بوالی خود * مراد از ان شاه عباس والی ایران * قوله حقوق اسلاف سابقه * حقوق
مضاف اسلاف مضاف الیه سابقه صفت اسلاف است * قوله سلطان روم آه *
باید دانست که در میان پدر و جد سلطان روم و اجداد والی عراق عهود و مواثیق این معنی
بود که همیشه میان خود ها اتحاد ورزند و با یکدیگر معاون و مددگار باشند * قوله و درین
وقت مسموع آه * درین قول واو حالیه است ای حال اینکه درین وقت مسموع می شود
* قوله در دل چنان می گذرد آه * اول نوشته در دل چنان می گذرد و باز می نویسد
می خواهم ظاهرا این محض تکرار بنظر می آید بنابر دفع آن باید گفت که در دل چنان می گذرد که
شرح آن می کند و آن اینکه از انجا که آمیزش یگانگی و یکدلی که با آن والا دودمان سالها است
که هست و به تجدید چنین و چنان شده می خواهیم که پیش [illegible] نزدیک خراسان رسیده شود الی آخره *

شریعت محمدی انحراف ورزیده اند چنانچه ملحدان [illegible] نموده شهرت

داده اند * معاش * زندگانی کردن و آنچه تا آن زندگانی کنند * معاد * عالم آخرت

* مجملات * جمع مجمل و مجمل آنست که مراد و غرض از آن پوشیده باشد و استفسار محتاج باشد

مثل لفظ هلوع که بمعنی [illegible] شده است در قوله تعالی إن الإنسان خلق هلوعا إذا مسه الشر

جزوعا الی آخر الآیة که مجمل است و مراد آن معلوم نبود پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا

مسه الشر جزوعا ترجمه آیه به تحقیق انسان پیدا کرده شد [illegible] مراد از

[illegible] مفهوم نشد پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا مسه الشر جزوعا یعنی [illegible]

[illegible] پس مراد [illegible] واضح گردید * نصوص * جمع نص آیه

قرآنی و حدیث صحیح [illegible] که معنی آن روشن و واضح باشد مثل قوله تعالی جاء

الحق وزهق الباطل [illegible] پس در معنی این آیه هیچ تامل و توقف نیست

* محکمات * نصوص * آیات محکمات * تاویلات * جمع تاویل گردانیدن کلام از

ظاهر [illegible] * [illegible] * جمع تسویل آراسته کاری * مسائل * جمع مسئله سؤال

* مجتهدین * جمع مجتهد راه صواب جوینده * مستنبطات * جمع مستنبط بیرون آورده

شده و [illegible] کرده * عقائد * جمع عقیده آنچه در دل مقرر شده * سابقین * پیشین * ماخذ

جای گرفتن * اقاویل * جمع قول * [illegible] * پسند * تفحص * جست و جو کردن

* موارد * جمع مورد جای فرود آمدن * تصفح * [illegible] * مواقع * جمع

موقع جای * منشا * سبب * علما * جمع عالم داننده * متنازع فیه * خصومت نموده

شده و [illegible] * کتب * جمع کتاب * متداول * دست به دست گردیده * [illegible]

بزرگ و کلان * [illegible] * جمع فصل * [illegible] * [illegible]

[illegible] * فطرت * پیدایش * [illegible] کشش کردن * [illegible]

* دار [illegible] دوزخ * [illegible] * فصاحت * [illegible]

مکتوب سیوم

مذهب * نحل * جمع نحلت بمذهب * آمثال * جمع مثال که بمعنی نمایان است و در نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آشباه یا مثل باید نوشت * توقیع * سرنامه * وقیع * برتر و بلند * فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا * فضیلت و بزرگی دادیم انسان را بر اکثر آن که پیدا کردیم * کوهر شب چراغ * گوهری را گویند که در شب مانند چراغ روشنائی دهد * اصحاب نقل * اهل شرع * ذکا * عقل * ارباب عقل * حکما * قوله

و اکنون که دانش پناه بینش دستگاه مولانا میرزا جان * باید دانست که میرزا جان باشندهٔ توران شخصی فاضل غیر مقید بدین و مذهب بوده است اولاد رسانک ملازمان عبد الله خان مسانک بود چون عبد الله خان ضعف دین او دریافت از بارگاه خود او را بدر ساخت پسر بجناب دولت نصاب و به بارگاه غربا مآب محمد اکبر بادشاه مشرف می گردد و به طلاقت و ذهانت خود در مصاحبت از دیگران گوی سبقت در ربوده بهر طریقه که می خواست اکبر را بدان مائل می نمود گاهی معجزات اکبر بدلائل ثابت می کرد و گاهی براهین الوهیت او باثبات می آورد رفته رفته این خبر بعبد الله خان رسید عبد الله خان بدریافت این معنی برهم شده ایمائی در باب ممانعت ارسال رسل و رسائل با اکبر نوشته بود پس اکبر بنابر دفع شبههٔ عبد الله خان می نویسد اکنون که دانش پناه مولانا میرزا جان که چندین صفات موصوف است هرچند بادشاهان دانشور را هم نشینی باین نوع مردم می باید اما پید است که جائیکه خردوبین شما خواهد رسید فهم میرزا جان مذکور بآن نخواهد رسید ازین جهت شما از ملازمت خود او را برطرف فرمودید بشرف ملازمت ما مشرف گردید و عبارت ازین جهت تا لفظ گردید در نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده و چون بر فطرت صاحبان عقل و فهم لازم است که درین وقت عقل را معطل نگذاشته همواره استمداد از عقل طلبند خصوصاً در وقت صحبت با خوانده های سیه دل که از برای خواهش جاه خود از آیات قرآنی تغیر می کنند ازین رهگذر دل دانش گزین من همواره بعد میرزای موصوف در تحصیل مرضات الهی و غیرة ملی باشد

... اوج * آگاهی * ایوان * جای بلند * کیانی * کیان جمع کی
پادشاه بزرگ و در کیانی یای نسبت است * چار بالش * مسند * ابر آذری *
ابر بهاری * قوله استشمام گلدسته آه * مبتدا و قوله پیرایهٔ خوشدلی وغیره خبر آن
یعنی ورود خط ایشان موجب خوشدلی و شادمانی شد * دیهیم * تاج * قوله
سخنان دلاویز دوستی آه * یعنی هرچه بخامهٔ عنبرین شمامه در بارهٔ تاکید مبانی محبت و
تشئید ارکان مودت سخنان دلاویز مرقوم فرموده بودند بوضوح پیوست و بغایت پسند
خاطر افتاد چه از آن جا که این نیازمند درگاه الهی از ابتدای سلطنت روانی همواره با کس
و ناکس بغیر از دوستی و آشتی منظور نداد دپس با آن برگزیدهٔ خلایق جز اتحاد و وداد
چه مرکوز خاطر تو در مظاهر ما خواهد شد * قوله و آنکه در دیر فرستادن نامهای گرامی آه * باید
دانست که عبد الله خان از خارج دعوی خدائی اکبر دریافته مدتی ارسال رسل و رسائل
موقوف نموده بود و اکبر خطوط از طرف اکبر مشعر استفسار وجه عدم ابلاغ ایلچیان و مکاتیب
نزد عبد الله خان روانه می شد عبد الله خان پس از مدتی در جواب خط نوشت که بگوش ما رسیده
بود که شما سودای دعوی خدائی و پیغمبری در سر دارید ازین ممر در ارسال قاصد و اظهار
دوستی قصوری راه یافت اکبر این معنی دریافته در بارهٔ اجتناب و احتراز از آن دعوی
بعبد الله خان می نویسد که هرچند در مادهٔ دریافت وجه عدم اظهار لوازم دوستی که در مکتوب
شما نگاشته بود خوض نمودم لکن اصلاً مفهوم و معلوم نشد چه آن وجه محض بی معنی است
* قوله ساخته بودند * یعنی گفتگوی ساخته بودند که بالا مذکور شده * قوله گروهی از ساده
دلان * مراد از آن عبد النبی و مخدوم الملک و معصوم خان وغیرهم از امرای باغیان که
در بنگاله بودند * فتراک * شکاربند * ناموس * ... فریب * قوله اگرچه بعضی از رندهای
... دوستی ... آخره جزای آن * خرم * تازه
... و صاحب * ... یعنی مقرر شده * ... جمیع ...

روشن و این جا مراد از ان حیا ملک فصیح و واضح * نها دو گم گاهها * یکی گردانیدن و باید با یاتم خود با دوست شوید * فرغانه * نام شهر معروف که کبوتران خوب باز نده در ان جا می شوند * طائر * پرنده * ذی بال * صاحب بازو * انتعاش * بلند شدن * اهتزاز * جنبیدن * قوله از فرغانه آه * باید دانست که در زیر لفظ از که بر فرغانه واقع است دو مصدر مذکور است یکی طلب داشتن و دیگر فرستادن و لفظ از که بر فرغانه مذکور است برای انتزاع و بر آوردن چیزی از جای آورده یعنی چون از انجا طلب نمودم و دیگر لفظ از که بر فرستادن می باید و به جهت تکرار حذف کرده از سببیه است یعنی از فرغانه طلب داشتن و بسبب فرستادن کبوتران و آمدن حبیب عشق باز طائر ذی بال شوق در انتعاش آمده است و اگر نقطه آمدن نمی بود اگرچه ظاهرا عبارت درست می شد زیرا که در زیر فرستادن داخل می گردید اما چون خیال آن می شد که شاید حبیب عشق باز را هم عبد الله خان از فرغانه طلب داشته فرستاده باشد آوردن لفظ آمدن مناسب نمود * قوله استشمام نمود * فاعل نمود اکبر است * لهو و لعب * بازی کردن * ارباب وجد * صاحبان عشق و عارفان و سالکان * مبداء * آغاز و مراد از ان این جا خدای تعالی * سرایر * جمع سریره آنچه پنهان کرده شود * احیانا * جمع حین گاه * جلباب * چادر * سلاسل * جمع سلسله زنجیر * قوله وگرنه آه * یعنی اگرچه چرخ و بازی آنها را از نسبت شوق نه بود و موجب توجه بمبدا او نشود پس حضرت واجب تعالی بر سرایر آگاه است که اشتغال صوری گاه گاه با مثال این امور بر کمال توجه من که بمبداء هست به هیچ نوع مانع نیست یعنی اگر این چرخ کبوتران موجب از دیاد توجه نمی شود در توجه کامل من بسبب مغفرت هم نمی شود

* تشریح مکتوب سیوم *

که بعبد الله خان مرقوم گشته این مکتوب بیست مشتمل بر اظهار آشتی و صلح کل و التیام و محبت و ابرا از پرهیزگاری و دینداری خود و ملح دلائل آن در جواب مکتوب عبد الله خان [illegible] و تحریص اکبر بطرف اتحاد و یگانگی [illegible] متضمن طعن و تشنیع بدلالت ظهور [illegible]

گذرند * اِغوا * گمراه گردانیدن * مَواد * جمع ماده اصل ترکیب چیزی * تَساهُل *
کاهلی * زَلّات * جمع زَلّه لغزش * قَواعد * جمع قاعده بنیاد * مُدّعیات * جمع
مدعی مطالب * مَرعی * نگاهداشته شده * مُکالَمه * باهم سخن کردن * واقعه * حادثه * غُفران *
آمرزیدگی حاصل مصدر * رِضوان * خوشنودی * اسکندرخان * پدر عبدالله خان
یا کسی از خویشان عبدالله خان بوده است * اَنارَ اللهُ بُرهانَه * روشن کند الله در
آخرت و منّت جواب و سوال دلیل سخن او این جمله دعائیه است یعنی مغفرت نصیب
او باد * مآب * جای بازگشت * نقابت * مهتر و سردار کردن و بالکسر نقیبی و سرداری
* نِصاب * جای بازگشت * تولد میر صدر جهان * باید دانست که میر باشنده پهانی است
که دهی است از توابع لکهنو شخص عالم و خوش طبع بوده است در سنه سی و یکم از جلوس
مقدس پادشاه او را باتفاق حکیم همام جهت تعزیت اسکندرخان نزد عبدالله خان بسفارت
فرستاده بود گویند میر موصوف اول بذریعه شیخ عبد النبی استاد پادشاه بصدر افتای
ممالک محروسه سرفراز بود و در وقت شاهزادگی عرش آشیانی بطور خلیفه می ماند
و در هنگام شاهزادگی سلطان نهایت او را دوست میدارند روزی با سید مذکور عهد
می فرمایند که اگر نوبت پادشاهت بما میرسد هر قدر قرض که ذمهٔ شما است ادای کنم و یا هر منصبی
که می خواهید می دهیم بعد از جلوس میر را در هردو امر مذکور مختار می کند میر ادای قرض بر ذمهٔ خود
گرفته منصب چهار هزاری در خواست عرش آشیانی بر منصب مذکور خدمت صدر افتای
ممالک افزوده عزت و اعتبارش فراوان می فرمایند صد و بیست سال عمر داشته و اصلاً
در هوش و حواس او خللی راه نیافته بود گویند مشت استخوانی مانده بود در خانه همیشه بربساط
ناتوانی افتاده می ماند در سنه هزار و بیست مرغ روحش با شیانهٔ جنت پرواز کرد فقط * آعاظم *
اعظم بزرگتر * کِبار * جمع کبیر بزرگ * اَتقیا * جمع تقی پرهیزگار * مَراحِم *
* آموزج * نوبه * تحویل * سپردن حاصل مصدر * مُقتضا * پسندیده * غرا *

[illegible] * میر قریش * نام ایلچی عبد الله خان * مخیم * جای بر پا کردن خیمه
جمع سرادق آنچه بالای صحن خانه کشند و آنرا در هندی شامیانه گویند * مضرب * جای
زدن * خیام * جمع خیمه * مجمع البحرین * جای جمع دو دریا یکی دریای فارس و دیگر
دریای روم که در آن جا موسی و خضر علیهما السلام ملاقات کرده بودند و اینجا از آن هر دو
یکی از ذات خود کنایه نموده و دیگری از ذات عبد الله خان * مطلع السعدین * جای
طلوع و ظهور دو نیک بختی * بالمشافهه * روبرو * وساطت * در میان شدن
* بها * خوبی و زیبائی * استعداد * طاقت و قوت * افاضت * تررسانیدن
* فیاض علی الاطلاق * بخشنده مطلق و مراد از آن خدای تعالی است * مجلس انس *
مجلس مانوس مصدر بمعنی مفعول * نفایس * جمع نفیس چیز عزیز و پسندیده * حقایق *
جمع حقیقت ثابت و سزاوار * شرایف * جمع شریف بزرگی * دقایق * جمع
دقیقه چیز باریک * اشباح * جمع شبح جسم و شخص * مؤانست * با کسی انس
گرفتن * قوله معذرتی که در باب قضیه فرزند شاهرخ میرزا آه * دانستنی است که شاهرخ
میرزا و فرزند او ظاهرا از اکبر باغی شده با جمع غفیر و لشکر کثیر جهت مقابله و مجادله عبد الله خان
بایمای اکبر بطرف توران رفته چند بار با فوج ظفر موج عبد الله خان جنگ و مقاتله نمود و
از قضا کار هر دفعه هزیمت بر هزیمت خورد و بعد فتحیابی عبد الله خان حطی محتوی عذر و
معذرت ایذا و ذلت و خواری که از دست لشکر عبد الله خان در اثنای جدال و قتال نسبت
شاهرخ میرزا و فرزندش رسیده بود با کبرا ارقام فرموده بود پس اکبر در جواب معذرت
عبد الله خان می نویسد که هر سزا و تنبیهی که باو رسید هر یک فعل ناشایسته او مقتضی آن
بود که حال تمامی او تا این جا رسید و هر تنبیهی که باو رسانیدند از الهام ربانی بوده
و شاهرخ میرزا [illegible] از [illegible] گیاهی چند [illegible] این [illegible]
[illegible] او عفو فرما بر صورتی منظور ساخته و امید از شما نیز آنست که [illegible]

از ین جهات فراغ حاصل شود از انجا که کنار فرنگ در جزائر دریای شور در آمده دست
تعدی دراز کرده سنگ راه زائره ناجر شده اندیشه نهاد خاطرم آن بود که بمدد عنایت
الهی خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار و خس یعنی از ظلم و ستم کفار مذکورین
پاک سازیم * عراق * نام ملک معروف که بر کنار دجله و فرات واقع است * عروة
الوثقی * جای گرفتن استوار * عدول * برگشتن از راه * بی اندامیها * بی
ادبیها * بارقه * روشنی * رشته * براه شدن * زایچه * حساب یکساله
منجمان * مبرهن * ظاهر * معاضدت * مدد نمودن * تو لسلطان روم جهولو غیره آه *
اکبر بعبد الله خان می نویسد که از انجا که در بیو لا سلطان روم مواثیق اجدادی خود را که با اجداد او
والی عراق بود نابود انگاشته نظر بر ضعف ظاهری والی عراق کرده مستعد گرفتن ملک او
شده است قطع نظر از انکه والی عراق مرد شیعی است لیکن محض بلحاظ این معنی که پیغامبرها داو
یکی است می خواهیم که معاونت او فرمائیم علی الخصوص وقتیکه ملاقات آشلاف مایا اسلاف
والی عراق منظور می آید آنوقت زیاده تر اعانت او بر ذمه خود لازم می بینیم خصوصاً درین هنگام
بدریافت رسید که والی ایران ایلچی خود مسمی علی قلی را با تحف و بدایا جهت استمداد
کمک والی عراق بدرگاه ما روانه نموده پس بر ذمه همت ما واجب گردید که بطرف عراق
و غیره رویم * کان لم یکن * گویا آن نبود اصلا کا نه لم یکن بود کاف برای تشبیه و ان
مخفف ان که بمعنی تحقیق است * سیما * خصوصاً * اسلاف * جمع سلف پدر پیشین
* تحف * جمع تحفه * هدایا * جمع هدیه بمعنی چیزیکه از روی محبت برای دوستان
فرستند * او غلی * لقب علی قلی ایلچی است یا نام جائی که ایلچی مذکور باشنده
آنجا است * عنان * دوال * نسبت قرابت * باید دانست که از انجا که
...الله خان به پنج واسطه تا امیر تیمور که اکبر یکی از اولاد او است می رسد لهذا نسبت
ارقام نموده * بدید * نوکردن * سیادت * پیشوائی * نقابت *

لام آخر لفظ دلیل به جهت توصیف آن به لفظ قاطع کرده است و همین طور در لفظ حجت
اما از اینجا که بعضی شیخها در امثال چنین تراکیب حرف یا بجهت تعظیم و تفخیم زائد می کنند قایل نیز
نظر بر آن درین مقام آورده * راسخ * استوار * جوامع * جمع جامع گرد آرنده * هِمَم *
جمع همت جوامع همم ترکیب مقلوب یعنی همم جوامع باشد یا همم موصوف جوامع صفت * اِ بتما *
نسبت یا فتن عدالت اِ نتما منسوب بطرف عدالت مصدر بمعنی مفعول * آرایک *
جمع اریکه تخت * کافه * همه * بدائع * جمع بدیعه نادر و عجیب * ودائع * جمع
ودیعه امانت * حضرت * درگاه * صمدیت * بی نیاز شدن * بایع * بسیار
* وسیع * گشاده * فسیح * گشاده * مقر * جای قرار * اَماکِن * جمع مکان
* مَحال * جمع محل * حوافر * جمع حافر سم ستور * خیول * جمع خیل اسپان * لمعات *
جمع لمعه روشنی * سیوف * جمع سیف شمشیر * خواقین * جمع خاقان * کنایس *
جمع کنیسه عبادت گاه ترسایان که در هند باسم گرجا شهرت دارد * خذلان * خوار ی
* اِیقان * بی گمان شدن * الحمد لله تعالی و تقدس * احسان برای خدای برتر و
پاک * جنود * جمع جند لشکر * هنود * باشنده ملک هند و بعضی گفته جمع هندی * انضباط *
درست شدن * مصداق * تصدیق کننده چیزی * قوله احسن کما احسن الله الیک *
نیکی کن چنانکه نیکی کرد خدای تعالی بسوی تو * تمهید * گستردن * رافت * مهربانی کردن
* تاسیس * بنیاد کردن * اشاعت * پراگنده کردن * اَمانی * جمع امنیه آرزو
* رشحات * جمع رشحه آبیکه از جائی چکد * سحاب * ابر * مطرات * جمع مطر
باران * امتنان * نعمت دادن و منت نهادن * بدرقه * راهبر * کفار * جمع کافر
منکر * جزائر * جمع جزیره تاپو * تعدی * ظلم کردن * زائران * زیارت کنندگان
* حرمین الشریفین * مکه و مدینه بزرگ * زادهما الله شرفا * زیاده کند خدا بزرگی آن
هر دو را * سنگ راه * مانع و مزاحم * قوله پیش نهاد خاطر آمده * ای چو

... و بس که در میان ... است غیر از یک جهت مطلوب نظر نخواهد شد * ابهام
اشاره * موانع * جمع مانع * ترجیح * فضیلت * اغماض * چشم پوشیدن و
آسان گرفتن در معامله * قوله در رنگ تطویل * و درین قول لفظ در زائد و رنگ بمعنی
مثل و مانند است دانستنی است که مردمان بگوش عبدالله خان رسانیده بودند که اکبر
دعوی خدائی و پیغامبری در سر دارد و عبدالله خان باستماع این حال بر ملاق ترجیحی مطلوبی اظهار
قطع رشته محبت و منافقت در باب آمد و شد رسل و رسائل ناگزیر نوشته بود پس اکبر
برای دفع شبهه عبدالله خان در جواب خط او می نویسد که اگرچه دلالت آن [illegible] ناکردن
فضیلت بر [illegible] کردن داشت اما بالکل چشم پوشی ازان امر نیز مثل درازی کلام که فی الحقیقت
نزد همه زشتی و قبح آن ظاهر است نالایق بنده اشته اکتفا باین قطع نمود شعر * قیل ان الاله
ذو ولد * قیل ان الرسول قد کهنا * گفته شد که خدا صاحب فرزند است * و گفته شد که
رسول جادوگر است و فریکه معجزه رسول صلی الله علیه وسلم دیدند * ما نجی الله والرسول
معا * من لسان الوری فکیف انا * خدا و رسول نجات نیافتند از زبان خلائق * پس
چگونه من نجات یابم * بدو * ابتدا * تکوین * هست کردن * ششتر * پرتو آفتاب
* تمشیح * جای نظر * قوله صبح ایجاد و تکوین * ای از ابتدای پیدایش خود * قویم *
راست * ملت * دین * مسلک * راه * الملک والدین توامان * ملک و دین هر دو
همزاد اند یعنی تا وقتیکه آن برجاست آن دیگری برپا است و قاعده اکثر این است که اگر
یکی همزادی میرد آن دیگری هم راه عدم میگیرد قائل بر همین معنی نظر کرده ملک و دین را
توامان قرار داده زیرا که ظاهر است که بقای ملک بر دین موقوف است و ثبات دین
منحصر بر تمشیت معاش ضروری چه دین [illegible] ثبات و قرار نشاید پس اکبر بر ابطال شبهه
[illegible] قول راسته آورد [illegible] ماناکی راه می یافت [illegible]
[illegible] * [illegible] قائع و حبی ساطع * [illegible]

مکتوب دوم

درآن توفیق ازلی [illegible] الهی * معاضدت * مدد * [illegible] * [illegible] * مهمانی [illegible]
* حظوظ * جمع حظ خوشی و لذت * فانی * نیست شونده * مستلذات * جمع
لذت * قوله نیاز [illegible] درگاه الهی * مراد از این جا اکبر پادشاه * مدارات *
آشتی کردن * [illegible] اثبات * [illegible] کردن * ملاطفت * مهربانی باهم کردن
* طرفه * آسایش دادن * ارجمند * این لفظ مرکب است از ارج و مند
ارج بمعنی قدر و منزلت و مند بمعنی صاحب * جل * بزرگ * علا * برتر * وکفی
بالله شهیدا * و خدا کافی است برای شهادت * تفتیح * گشودن * مساحان *
جمع مساح پیماینده زمین * ربع مسکون * چهارم حصه دنیا که زمین خارج دریای محیط است
* سیاحان * جمع سیاح بسیار سیر کننده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * چهار دانگ *
دانگ ششم حصه هر چیز و سیاحان و محاسبان زمین را سوای دریا شش دانگ گفته اند و
هندوستان از آن چهار دانگ است * تشخیص * تجویز * دریای محیط * سمندر
* طوفان * مطاف مان * محظور * مرکوز * قوله محظور رنگ. آه * پوشیده نماند که
عبارت بالا پیش نهاد نوشته و این جا لفظ محظور پس ظاهرا تکرار لازم می آید اجهت رفع
تکرار تقدیر عبارت باین طور از جنس امور که پیش نهاد همت می تواند شد غیر از این امر
خطیر امری دیگر محظور خاطر ما نگشته مناسب می نماید * ارسال * پیش رفتن برای آوردن
چیزی * معطوف * بازگردانیده * استعجال * شتابی * تشبیه * تو * توبه *
درست * ضمیمه * آمیخته * نسبت لاحقه * [illegible] و محبت بالفعل
* و داعی * جمع داعی باعث باید دانست که عبد الله خان [illegible] اب [illegible] اکبر کما ینبغی مشعر بر ضعف
دوستی و عهد و پیمان اکبر بوده است نوشته بود پس شاه اکبر در خط ابتدا
ابتدای جلوس وغیره دفع درد آن می کند و تمهید اثبات مقدمات اخلاص [illegible]
[illegible] می فرماید و می نویسد که هرگاه شنیده تو به ما با سائر بندگان [illegible]

بزرگی * فارِس * سوار اسب * مِضمار * میدان * ایالت *
سیاست کردن * مُرتقی * بالا رونده * نُقاوه * خلاصه * عُصاره *
بازوی در * مُماسات * دوستی با یکدیگر نمودن * دانگ * ششم حصهٔ هر چیز
* مطرح * جای انداختن * اَشِعّه * جمع شعاع روشنی * بوارق * جمع بارق
روشن شونده و مراد از آن روشنی * مُجلّی * جای ظهور * شوارق * جمع شارق
روشن شونده * مُشید * بلند کننده * شجاعت * بهادری و دلیری حاصل مصدر * حشمت *
بزرگی * مُؤسّس * استوار کننده * بسالت * دلیری نمودن * الفائز
مِن مبادی الفطرة بمعالی الهمم المختص بما من الفوز بجلائل النعم * آن کس
کو رسنده است از آغاز خلقت خود به همتهای بلند آن کس که خاص کرده شده است به
برکتهای رسیدگی نعمتهای بزرگ * قوله آنکه تیغش برده از آیینهٔ امید زنگ * یعنی
عبد الله خان آرزوی هر کسی که کرد به تیغ خود آن را برگرفت * اَشهب * اسپیکه
رنگ سیاه و سفید داشته باشد * تهوّر * مردانگی * اَدهم * اسپ سیاه * لا
زالت ارکان معتبه مشیدة بالدوام * همیشه ماند ستونهای محبت او بلند * وقوائم
دولته موسسة بحسن الانتظام * و همیشه ماند ستونهای دولت او استوار کرده شده
به نیک انتظام * مُدبّج * شامل * مُندمج * شامل * تشئید * بلند کردن
* قوله رابطه حالت آه * مبتدا و قوله ظهور پیوست خبر آن یعنی از رسیدن خط شما رابطه
محبت ظاهر گردید * قوله صورت صفای باطن آه * ای پیدا کننده صفای باطن شما گردید و قوله
ثمر انجلای باطن و ظاهر مرادف آن * الهامات * جمع الهام در دل افکندن * معالم *
جمع [illegible] نشانها که راه بنمایند * اُنس * خو گرفتن بچیزی و این جا بمعنی خو گرفته مصدر بمعنی
[illegible] * آگاهی و اطلاع که از آثار عالم بالا بهم میرسد * توفیق * اقدرت [illegible]
* ازل * زمانیکه آن را ابتدا نباشد و بای [illegible] است

کمربیک مفسد آن بودند * طوفان بی تمیزی * فتنه فساد * استلذاذ * لذت گرفتن * تعویق * دیری * تولد فرستادن ایلچی در تعویق آمده * مخفی نماند که در ابتدای کلام ذکر رخصت موکب حسینی کرده تا او رای خواست که رخصت کم مشعر آنست بود و این جا در مکتوب می‌گوید که فرستادن ایلچی در تعویق شد پس این عبارت را با آن عبارت چه ربط باشد لهذا او در جواب این می توان گفت که از آنجا که دستور سلاطین کبار است که چون ایلچی بادشاهی را رخصت می کنند و جواب نامه که مصحوبش می آید می نویسند آن وقت ایلچی را از جانب خود نیز روان می سازند پس گویا روانگی این ایلچی از متمعات رخصت آن ایلچی است بنابر آن درین جا تعویق روانگی ایلچی خود را حقیقة تعویق در رخصت ایلچی دیگری قرار داده چنین نوشته باشد * واقعه * بلائی که تازه برسد * ابتلا * بلا * ابتلا * برسیدن و این جا مراد از ابتلا مرضی است * سُلالةُ الاولیاءِ العظام و خلاصةُ الاصفیاءِ الکرام * عمدهٔ دوستان بزرگ و خلاصهٔ برگزیدگان بزرگ * دودمان * خاندان * مُبیّن * ظاهر کننده * وسائل * جمع وسیله * رسائل * جمع رساله خط * ترصیص * ظاهر کردن * ترصیص * استوار کردن فقط

تشریح مکتوب دوم که بعبدالله اوزبک تحریر یافته

این مکتوبیست مشتمل بر ظهور استحکام محبت و صفای باطن و اظهار عدالت و دین داری در جواب مکتوب عبدالله خان که متضمن بر ظاهرداری و ممانعت ارسال رسل و رسائل به جهت شنیدن خرابی مذاد اکبر بادشاه فرستاده بود * اتسام * خویشتن را به نشانی مخصوص کردن کلام مصادقت اتسام کلامی که به مصادقت نشان کرده شده است مصدر بمعنی مفعول * موالات * باهم دوستی کردن * مطاوی * مطوی نوردو * فحاوی * جمع فحوی بمعنی و مضمون * حدیقه * ... خوب * معالی * جمع معلاه بلند * منقبت * هنر * ا...

[illegible] * مادام * تا آن وقت * بلاد * جمع بلده شهر * امتثال * میل و [illegible] * طغیان * از حد درگذشتن مالوه وخاندیس * هردو نام جائی

* قوله برهان الملک را حکومت آن آه * باید دانست که اول نظام الملک برادر برهان الملک حاکم دکن بوده است اکبر بعلت ظلم او ملک از قبضه اختیار او برآورده سپرد برهان الملک نمود وبعد چندی برهان الملک بسبب تنگ ظرفی وکوتاه حوصلگی خود از جاده اطاعت اکبر انحراف ورزیده دم استقلال زد * معاودت * بازگشتن

* حوصله * تنگ دان مرغ واین جا مراد از ان همت * استقلال * تنها بکاری ایستادن * مسالک * راه * استیصال * از بیخ برکندن * عساکر * جمع عسکر لشکر * ظفر * پیروز مند شدن * سرکردگی * سرداری * غره * سپیدی پیشانی * قره * خنکی چشم * قوله بسیاری آن ممالک آه * ظاهر آنست که لفظ بسیار مضاف بسوی آن ممالک است یعنی اکثر آن ممالک ودرین صورت نوشتن یای تحتانی بالفظ بسیار غلط باشد چه علامت اضافت فقط کسره است وحاجت نوشتن یا نیست اما در بعضی نسخ بعد لفظ بسیاری لفظ از رفته بنظر درآمده پس برین تقدیر معنیش آن تواند بود که زمان بسیاری برین بسر نیامده بود که تمام آن ممالک وسیع را در حوزه تصرف در آوردند * او دیسه * نام جائی * تعداد * شمار کردن * نعم * نعمت * انبساط * کشاده روشدن * بسیط * کافی * اعلان * آشکارا کردن * استسعاد * نیک بختی یافتن * اشتغال * جمع شغل کار * ارزانی * [illegible] داد وسلم * دولت خداداد * مراد ازین دولت اکبر پادشاه است * آشنه * میانه هر چیز [illegible] * [illegible] * عرصه * کشاده * منازعت * دشمنی * مظاهر * جمع [illegible] * مقرب * نزدیک کرده شده * بساط * بستر * مسموع * [illegible]

[illegible] * قوله بحسب ضرورت آه * یعنی بحسب مصلحت [illegible]

تفاوت است [illegible] تعین آن صفت بجزو اول باشد که مضاف بود وگاه بجزو ثانی که

الیه است چنانچه بگوئی تخت بادشاه که فلک رتبه است و تخت بادشاه که نوشیر

معدلت است پس هر دو فقره صفت ترکیب اضافی است نه صفت یک جزو از ان پس

در مقصود یک جزو [illegible] ممالک الی آخره صفت مجموع فقره حاکم [illegible] واقع شده صفت یک

جزو از ان * مساعدت * یاری کردن * نظرت * شتافتن و غور کردن و مراد

اینجا غور و تامل است و در نسخه مطبوع این لفظ بحرف قاف ظاهرا غلط طبع شده بحرف فا باید

نوشت * رفاهیت * تن آسانی * زنهار * امان * اولیا * جمع ولی دوست * قاهره *

عالیه * محروسه * نگاه داشته * مطویات * جمع مطوی پیچیده * تادیب *

ادب دادن * وحوش * جمع وحش رمنده * بهایم * جمع بهیمه چارپایه * سریرت *

سرشت * سواد * گرد و گرد شهر * مساکن * جمع مسکن جای ماندن * متعرض *

پیش آینده و مراد از ان اینجا ایذا دهنده * قوافل * جمع قافله * قوله می شدند * بعد

این قول لفظ بود که خبر قوله از مطویات ضمیر الی آخره تواند شد مقدر است * انقیاد *

رام شدن * قطاع الطریق * رهزنان * نهیب * ترس و بیم * حبال *

جمع حبل رسن * قوله بفروخت رفتند * دستور سابق بود که چون مردمان را در جنگ

اسیر کرده می آوردند می فروختند * بلوچ * قومی باشند صحرائی و کم عقل و شجاع * رجا *

امید * انحراف * روگردانیدن * قوله راه می گرفتند یعنی رهزنی می کردند

* یغما * تاراج * تمول * زر یکه راهداران از سوداگران بستانند * برگ * سامان * رایات *

جمع رایت نشان * نخوت * غرور * مجاهدان * کوشش کنندگان * غاشیه *

زین پوشش * بدایع * جمع بدیع نادر * سوانح * جمع سانحه [illegible] شونده *

[illegible] کردن * مبارزان * جنگ کنندگان * پیکار [illegible]

[illegible] است مشهور * ساحل * کناره دریا * حوزه *

این جا اشاره بطرف موکب اکبر پادشاه * تسخیر * گرفتن * ولایت *
...ی * استحسان * استحکام * سهیم * شریک * عدیل * همسنگ
همراه ... * پاکی و نیکوئی * مرکوز * پوشیده * ... * ... ع *
جمع ... * غازی * نبرد کیش * شهامت * چست و چالاکی * جدال *
جنگ * عطیات * جمع عطیه بخشش * ... ده * نو * گذشت * مسیر * مانوس *
الفت گرفته * آشنا * جمع قصه ... ظرف * نوادر * جمع نادر نایاب * صبح *
پیدایش * ... * بند گرفتن * دلالی و دمور * نبرد نام جائی * ...
اتصال * تراکم * گرد آمدن * گریوه * پشته خاک * اوهام * جمع وهم
* ... * گنگ ... * طرق * جمع طریق * هائله * خوفناک * جریده * تنها
* تهته * نام جائی * قوله غربی ممالکت روز افزون * یعنی بجانب مغرب مملکت اکبر
و ظاهر این جمله صفت حاکم تهته واقع شده * قوله برزبر دستان آن مرزبوم راه منزلت
نمی سپرد * این جمله صفت حاکم تهته واقع شده و معطوف است بر جمله که غربی ممالکت روز
افزون بر ساحل دریای شور است و این جمله صفت تهته است پس در این صورت لازم
می آید که هیچ معطوف خود این جمله هم صفت حاکم باشد نه صفت تهته تا که معطوف و معطوف علیه
هر دو با یکدیگر درست باشد و ظاهر جمله غربی ممالکت را صفت حاکم گفتن دور از عقل می نماید
چه بر ساحل دریا ذات حاکم واقع نیست لهذا توجیه آن باین طور می کنم که هر چند جمله غربی
ممالکت الی آخره صفت تهته ظاهر است اما من حیث المال صفت حاکم تهته است باعتبار
متعلق ... توجیه با این عبارت حاکم تهته که تهته وی غربی ممالکت روز افزون بر ساحل
... است می تواند شد و دیگر توجیه وجیه در امثال این مقام بدل ... می کند
... که چون مرکب اضافی معطوف باشد و بعد وی صفتی مذکور گردد گوئیم که آن
مرکب است نه صفت یک جزو آن لیکن این قدر هست که در تعلق عبارت ...

مکتوب اول

کرام * جمع کریم بزرگ * ابقا * باقی داشتن * آرکان * جمع رکن ستون
* قوت * جوانمردی * عُشر * ده یک * عَشیر * دهم حصه عُشر ... حصه دهم
* واقی و کافی * ... بعنی پس شونده * یورش * کوچیدن * احمد علی * نام ایلچی اکبر
* آتالیق * ... ادب ... * پدرود * رخصت کردن * سمع * گوش * امر
ناگزیر * اینجا مراد از مرگ احمد علی ایلچی مذکور * اسرار * جمع سرّ راز * مصادقت * دوستی
با اخلاص کردن * عوارض * جمع عارض کلام پوشیده و راز ... * مکنون *
پوشید * ضمیر * دل * مکامن * جمع مکمن جای پنهان شدن * ... آرند *
یعنی از بطون به ظهور آرند * معاونت * مدد * ... * حال * ... * ایما
معنی حقیقت و ... * مساعی * جمع سعی کوشش * مشکور * پسندیده * لوامع * جمع
لامع روشن شونده * آورنگ * تخت * عاشر * دهم * قرن * مدت سی سال
یا صد سال و این درست تر است اگرچه در تعیین مدت آن اختلاف بسیار است چه پیغمبر عم
طفلی را فرمود که عِش قرنا یعنی بزی یک قرن و آن طفل صد سال بزیست * اکثر ...
... شدن * اغراض * جمع غرض * میامن * جمع میمنه برکت * وسیع *
گشاده * انقسام * قسمت یافتن * حرطه واعاطه * گرد گرفتن * اقتدار *
قدرت و توانائی حاصل مصدر * تعرّف * اختیار * جبال * جمع جبل کوه
* مزلقه * پیچیده * قلاع * جمع قلعه * حصینه * مستحکم * تلاک * ... * اِستکبار
واستحلار * کلانی و بزرگی * سپردن * قطع کردن راه * ... * اختلاف
* آوضاع * جمع وضع ... * انوار * جمع نور * پیوند * ... * ...
... * جمع ... * آمود * پر * مرآت * آینه * اِشراقات *
جمع اشراق درخشیدن * عالم قدس * عالم پاک که مراد از آن ... است ... * ...
... * پوشیده * موکب * گروه سواران * قوله موکب والا * این

وغیره باستان شما یکی از آثار محبت ایشان با ما است جنس اکبر ... دفع آن طعن
عبدالله خان ارقام می فرماید که چگونه ورود این ستسبان خاص را باین آستانهٔ دولت
شاهزاده مانگه بجز این جناب آنها را پناهی نیست اگرچه اولا حرکات ناشایسته بپایهٔ عتاب بوده
مل بر عداوت خود نموده اید * نتائج * جمع نتیجه زائیده وپیدا شده * قوله تفصیل فتوحات *
یعنی تفصیل فتوحات شما * قوله رقم پذیر * درین قول پذیر بمعنی پذیرنده است زیرا که در فارسی
هرگاه صیغهٔ امر بعد اسم واقع میشود آنوقت معنی اسم فاعل حاصل میکند مثل جهان آفرین وغیره
* قوله از نتائج حسن نیت * درین اشاره است باینمعنی که این فتوحات اتفاقی از مد طالع واز نتائج
حسن نیت شما واقع شده نه بزور و قوت شما * استعذار * عذر خواستن * قوله و آنکه مصحوب
مولانا آه * باید دانست که عبدالله خان مصحوب مولانا حسینی قاصد خود بر مرزا میرزا در خط خود باکبر
نوشته بود که پسر خواستگاری دختر شما می کند ازین معنی دلگیر انبها دارم که مبادا به ظهور این
امر کدورتی بخاطر عاطر شما راه یافته باشد فقط پس اکبر این مضمون از خارج دریافته قبل از
رسیدن نوشته عبدالله خان قاصد را در راستای راه غرق گردانید و بعد ازان از روی کر
بعبدالله خان می نویسد که حیف صد حیف که قاصد شما غرق گردید و مضمون محبت نامه مفهوم نشد.
و در جواب استعذار عبدالله خان در امر مذکور می نویسد که محبت قدیمی چنان نیست که به ظهور
اینچنین امر خفیف و جزئیات نقصانی پذیرد * سنوح * ظهور * تاسف * افسوس خوردن .
* روابط * جمع رابطه آنچه آن چیزی را به چیزی بسته باشند * ضوابط * جمع ضابط
نگاهدارنده بحزم و آگاهی * انتظام و التیام * پیوند * قوله بالفرض اگر چیزی می بود *
یعنی اگر فرضاً از طرف شما قصوری و بی پروائی بظهور می رسید * پدران مجازی *
پدران غیر حقیقی مثل عم و خال وغیرهما * وجه * طرف * نائل * جمع قابل بزرگ
جمع عهد پیمان * مواثیق * جمع میثاق عهد * ذریعه * وسیله * کرّة اخری *
مرتبه دیگر * مرتسم * نشان کرده شده * منقش * نقش کرده شده

* منسوبات ایران * اطراف وحدود ایران * خلط * آمیزش * اوباش * جمع
بوش مردم ده وجی ایک * ادبار * پشت دادن * حرف صلح * سخن صلح * سانحه *
چیزی نو ظاهر شونده * قوله صورت این سانحه * ای صورت این سخن صلح و مودت که
به تحریر در آمده * قوله شایان بزرگ کرده های ایزدی * یعنی لائق قول وقرار انبیا و اولیا
که در وعدهٔ آنها هرگز و هرآینه تخلف را راه نیست * قوله اگر تحقیق آن سخنان آه * یعنی
اگر حقیقت سخن صلح وغیره بپایهٔ ثبوت رسد هر آینه لاجائی مقرر شود که بالث فیه گفتگوی این معنی
بظهور در آید * تنقیح * تحقیق * طراز * نقش * قوله دست آویز سخن آه *
یعنی وسیلهٔ ایجاد گفتگوی اهتمام ساخته آئین مخالف مبانی دوستی که عبارت از مجادله ومقاتله است
مذکور میکردند خلاصه اینکه مردمان سوات اکبر را بجور و پنجاب حمل بر ارادهٔ جنگ او با
عبد الله خان نموده تذکرهٔ این معنی باهم خود های نمودند اکبر این حال دریافته بلفظ حاشا از آن اراده
احتراز واجتناب می فرماید * صوب * طرف * نهضت * برخاستن * ژاژخایان *
بیهوده گویان * قوله نسبت شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است * باید دانست
که عبد الله خان باکبر نوشته بود که از طرف شاهرخ میرزا بعلت مقابلهٔ او رنج سابق از
خاطرم نرفته پس اکبر در جواب آن بارقام فقرات هرگاه در باطن الی آخره رفع و دفع
آن کدورت عبد الله خان می فرماید * مطالع * جمع مطلع جای بر آمدن * آکفا * جمع کفو
همسر * انطباع * نقش پذیر شدن * قوله از سائر طبقات * یعنی از عوام الناس و شاهرخ
میرزا نیز از انجمله است * صفح * درگذشتن از گناه * مکافات * عوض وبدله
بادیه * صحرا * ناصیه * پیشانی * التجا * پناه آوردن * مجد * بزرگی * اعتلا *
برتری * محمد حکیم میرزا * داماد میرزا سلیمان والی کابل بود ها جهت بعد انقلابات چند
ورچند بملازمت اکبر سرفراز شده بود * قوله و آنکه ایسار رفته بود آه * و
نسبت که عبد الله خان بطور طعن به اکبر نوشته بود که التجا نمودن شاه

گذشته * یادگار * ایجامعی پسر * سواد * اطراف * بیوه و بیراه * هردو نام جائی * جوار *
همسایگی * شاهرخ میرزا * فرزند میرزا ابراهیم ابن میرزا سلیمان حاکم بدخشان است
بعد قتل پدر در کنار تربیت جد والا پرورش یافت وقتیکه بپایهٔ عقل و دانش رسید بسبب
آنکه در میان والدهٔ او مسماة محترم خانم و جدهٔ معظمهٔ او مسماة خرم بیگم که میرزا سلیمان تقصه
اطاعت و اختیار او بود منازعت و نااتفاقی روی نماید میرزای سابق الذکر همراه جد بزرگوار
خود بطرف هندوستان عنان عزیمت می تابد و در سرکار بادشاه ملازم گردیده در عمر چهل
سالگی سنه یک هزار و یک هجری اولاً هم رکاب شاهزادهٔ سلطان مراد بمهم دکن متعین
می شود پس از آن در سال چهل و یکم میرزا و خان خانان به سرداری لشکر ظفر پیکر
شاهی مقرر شده مقابله با فوج هزیمت موج دکن می نمایند و فتحیاب میگردند و در سال
چهل و سیوم سنه یک هزار و چهارم هجری میرزا حضور طلب گشته بوالا درگاه رسید و در
همین سال شیخ ابوالفضل بدکن رخصت یافت و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده حکم شد
که بمالوه رفته سامان سپاه درست نماید غرض که میرزا به منصب پنج هزاری مشرف شده
در تقدیم خدمات همواره سرگرم و مستعد می ماند و به شجاعت و نیک طینتی موصوف بوده است و اینکه
مشهور است که میرزا یکی از اقارب اکبر پادشاه است ظاهرا غلط است مگر همینکه در اولاد
امیر تیمور است مگر بکلام آنکه اکبر پادشاه این جامی خواهد که در پاداش سلوک عبد الله خان که
به پنج واسطه تا به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد حقوق دوستی خود برو ثابت
کند نظر بران در خط خود لفظ لهذا می نویسد یعنی بنابر رعایت حقوق دوستی شما اعانت
و مدد حاکم ایران که حالا با شما مقابله دارد منظور نداشتیم و نیز آرزوی شاهرخ میرزا که
بطرف کشمیر و غیره داشت بلحاظ می لفت او با ایشان بموقف قبول نرسید و همین طور از
فقرات آینده نیز مراعات خود ثابت می فرماید و می گویند که شاهرخ میرزا باصلاح دید اکبر ظاهرا
... ده چند بار با عبد الله خان به مقابله و مجادله پیش آمد و هزیمت برهزیمت ...

در نسخه مطبوعه غلط طبع شده اگر بجایش جهت مناسبت لفظ اشمام استشمام نوشته شود انسب
می نماید درینصورت معنی جمله باین ترکیب می شود مشام فیض شمنده مصدر بمعنی فاعل
* اِشتمام * بوی خوش گرفتن دماغ فردوس اشمام دماغیکه بوی خوش گیرنده از
فردوس است * نضارت * تازگی حاصل مصدر * ریاض * جمع روضه
مرغزار * خلوص * دوستی صاف * وفاق * موافقت * صمیم * خالص و در
صمیمی یای نسبت است موجز این مقام آنکه اکبر بعبد الله خان ارقام می فرماید که مکتوب شما در خوشترین
اوقات رسیده موجب استحکام محبت قدیم گردید * سجیه * خوی * رضیه *
پسندیده * بدل عدیم البدل * بدل بی مثل * مؤاخات * باهم برادری کردن
نامهٔ مواخات شما نامهٔ که بو دهنده برادری است * توکید * استوار کردن
* مناهل * جمع منهل چشمهٔ آبخور * اهتمام * غم خوارگی کردن و این جا مراد از ان
کوشش * هندوکوه * نام جائی * منظر * جای نظر * استحسان * نیک خلاصهٔ این مقام
اینکه اکبر به عبد الله خان می نویسد که خط شما متضمن صلح پسند خاطرم آمد * عالم کون و فساد
و نشاء تعلق * هردو به معنی دنیا * تودّد * دوستی * توفق * موافقت * منوط *
در آویخته * مربوط * بچیزی بسته شده * جبروت * در اصطلاح سالکان نام عالم
اسمای صفات الهی است * مثمر برکات * پیدا کنندهٔ برکات * منتج حسنات *
آرندهٔ حسنات * الوف * جمع الف هزار * صنوف * جمع صنف قسم و گونه
* مهاد * بستر * ابراز * بیرون آوردن * بادی * آغاز کننده و لفظ
که بعد لفظ بادیست معنی شدن است * حق طویت * پیچیده بحق مصدر بمعنی مفعول
* مبادی * جمع مبدا آغاز * اصناف * جمع صنف قسم * منهج * راه
راست * وادی * جای گشاده میان کوهستان و این جا مراد از ان پیغام صلح
* مراقبه * نگاه داشتن * سوابق * جمع سابق * سوالف * جمع

اسطوانه ستون و این جا کنایه از ان کلان و بزرگ اساطین سلاطین به ترکیب مقلوب
یعنی سلاطین بزرگ و عالی شان یا بر حال ظاهر این قول که ترکیب اضافت بیانی است
باید گذاشت اگرچه اضافت اساطین بطرف سلاطین غیر متعارف است و برین تقدیر هم
بتکلف غرض از ان سلاطین باشد مرتبه باید فهمید * انسلاک * انتظام * وحدت قهری *
وحدتی که بزور و قهر بمیان آید * قوله ستایش قدسی اساس تا لفظ آرایش داد *
در حمد واقع است * قافله سالاران شاه راه مقصود * انبیا * سالکان * جمع سالک
رونده * مراحل * جمع مرحله منزل * ناسکان * جمع ناسک عابد * مشاعر * جمع
مشعر جای عبادت * هامون * دشت * اهتدا * راه راست یافتن * ایتلاف *
باهم الفت کردن * خلوت خانه بقا * بهشت * قوله پس جهان جهان تا لفظ باد *
در نعت واقع است * تائیدات * جمع تائید مدد * توفیقات * جمع توفیق مدد * فتن *
جمع فتنه * حوادث * جمع حادثه بلائی که نو برسد * زمن * روزگار * علیا * برتر
* عالم صورت * دنیا * قوله می کوشند * این جا بمعنی کوشند است زیرا که اگر
به معنی حال بحال ماند ظاهرا معنی عبارت درست نظر نمی آید یعنی همگی همت علیا مصروف آن دارند
که جمهور انام را درست نموده در معموری دنیا کوشند * وفور * بسیار * مشاهده *
دیدن * صفوت * برگزیده * اصطفا * برگزیدگی حاصل مصدر * شمائم *
جمع شمیم بوی خوش * نورانی * بفتح نون منسوب بطرف نور که معنی شکوفه دارد
و لفظ آنی برای نسبت * خلت * دوستی * ولا * دوستی * روایح * جمع رایحه
بوی خوش * روحانی * بفتح را منسوب بطرف روح که به معنی نسیم است * بسطت *
فراخ شدن * ضیا * روشنی و اینجا مراد از بسطت و ضیا خوشی و مسرت * شقایق *
لاله * حدائق * جمع حدیقه باغ * مبانی * جمع مبنیه بنا * ریاحین * جمع ریحان و آن
* شام * دماغ * ابتسام * نرم خندیدن ظاهرا این لغت .

مکتوب اول

سنه ع ل ا م ی ==== یک هزار و پانزده سال هجری المقدس بود
۱۰۱۵

* منصّه * چیزی بلند که عروس را بر آن نشانند و جلوه دهند * تابدان * روشن دان
* نوباوه * درخت نو نوباوه‌های گلشن دانش و نونهالان چمن بینش مضامین مکاتبات

* تشریح مکتوب اول *

که به عبدالله خان اوزبک سپهدار ملک توران تحریر یافته باید دانست که این مکتوبیست
مشعر بر اظهار مقدمات آشتی در جواب نامهٔ عبدالله خان که متضمن استدعای صلح و دوستی
و تقرر نسبت فرزند خود با دختر اکبر فرستاده بود * خطاب * مکتوب * گیهان *
جهان * خدیو * صاحب گیهان خدیو بترکیب مقلوب خدیو گیهان * نیّر * روشن
کننده و این جا مراد از آن آفتاب * اوزبک * قومی است از ترکمانان که بمعنی
ترک مانندگان است و این لغت بحرف ذال معجمه در نسخه منقول عنه غلط طبع شده بحرف زای
معجمه باید نوشت * آساس * بنیاد * مُبدِع * نوآرنده * شئون * جمع شان کار و
حال و این جا مراد از آن انواع و اقسام اشیاست * فنون * جمع فن حال و [illegible]
* صُوَر * جمع صورت و صور علمیه در اصطلاح صوفیه این همه صور موجودات را گویند زیرا که
این همه صور عکس صورتهاست که در علم قدیم خدا است * ابداع * نو آوردن و یای
نسبت است در آن * قهرمان * اگرچه معنی این لفظ حاکم غالب است لیکن این جا
بسبب ذکر لفظ فرمانروایان که بعد آن واقع است بنا بر وقوع تکرار بمعنی غلبه که حاصل مصدر است
مناسب * نفوس * جمع نفس ذات * انبیا * جمع نبی خبر دهنده * رسل *
جمع رسول قاصد * قوله علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام * بر پیغمبر ما و بر انبیای دیگر
رحمت خدا و سلام خدا باد و دستور مسلمانان است که اگر جائی حاجت ذکر پیغمبری می‌شود
اولاً پیغمبر خود را در انجا مقدم کرده درود می فرستند * [illegible] * اتحاد و
تباهی * منخرط * منتظم * سطوت * سخت گرفتن * آسا [illegible] * جمع اسط[illegible]

می شود و آن اثبات علم خود است و در حمد حقیقت او تعالی این هم از بیخردی است زیرا که در حقیقت نه بدل حمد پاکش تصور کردن می توانم و نه بر زبان آوردن لائق می پندارم و توجیه دیگر آنکه نام بزرگش را بعزم ستایش و نیایش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نافهمی و کم عقلی است و بعد از اتمام بیت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شونده از بیت اول است به بیت ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدهان کردن از بیخردی بودی حکم شارع حکیم بموجب آیهٔ مذکوره که پاک از عیب و نقصان است در ان باب وارد نشدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب به بیخردی کرده غرض از ان آنست که ارادهٔ تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن بی خردیست فاما آن فی الجمله و اجمالا آن چنان است که میدانم گفتن و باین قدر صحت امر حکیم مطلق ثابت و متحقق شد و توهم ناشی دفع گردید و لیکن چون در جای حمد که مقام اقرار عجز است اثبات قدرت خود بر تذکرهٔ زبانی و وصف و ثنای اگرچه اجمالی باشد ثابت شد لاجرم بمصراع رابع از ادعای قدرت خود بر ثنای اجمالی او تعالی نیز انکار می کند

* سِفارت * میانجی نمودن شمع سفات مراد ازان ذات پاک نبی صلی الله علیه و سلم * قوله دست بسر * معنی آن حیران و متحیر یعنی جبرئیل امین از غایت قرب و نهایت تقرب پیغمبر صلواة الله علیه و سلام بدرگاه او تعالی و تقدس متحیر و حیران است * جم * پادشاه بزرگ * عَلاّمة الدهر * بسیار بسیار دانای روزگار و تا برای تاکید مبالغه * فیّاض * سخت سخی و جوانمرد * افلاطون و اَفلاطون * نام حکیمی است که وزیر سلطان سکندر و استاد ارسطو بوده است * خاقان * در اصل خطاب پادشاهان چین است و مجازا بر پادشاهان هرجا اطلاق می کنند * اَنفُس * جمع نفس ذات هر چیزی و مراد این جا از انفس پیکرهای انسانی * آفاق * جمع اُفق کناره عالم * تو گر [illegible] شهنشاه جهان [illegible] چنش شاهان شاه بود به ترکیب مقلوب برای تخفیف و او

گزینه هر کتاب او میداند و چه گزارش دعوی پادشاهی می کند و ملازمانش خیال
سلطنت و ایالت در سر دارند مردمان این هر حضرتش را امیدگاه داشته جمع می گردند
و ببرکت حسن پرورش و پرداخت او یادگارهای عجیب و غریب در زمانه میگذارند
منقول است که چون پادشاه گیتی پناه نادرهٔ دهر و اعجوبهٔ عصر شیرشاه که یکی از قوم
افاغنه بوده است و در هندوستان تا مدت پانزده سال به حکومت و ملازمت پادشاهان
هندوستان سرگرم بوده و در عهد سلطنت همایون باتفاق افاغنه همایون را شکست بر
شکست داده بعد از آن تا مدت پنج سال در هندوستان سلطنت رانی نموده از این خاکدان بعالم جاودان
شتافت در اقلیم هندوستان فتوری بسیار و خللی بیشمار راه یافت و ملوک طوائف و
حاکمان نواح لوای استکبار در میدان نام آوری می افرازند و در هر بلد سلطانی و در هر طرف
والی کوس استقلال و نقارهٔ استجبار می زد تا آنکه شمشیر اکبری مسلول شده هوای کبر و
تجبر که در دماغ آن هوسناکان و سرکشان پیچیده بود بصدمهٔ انتقام و لطمهٔ مکافات
برآورد و در زمان اندک همه هندوستان را با اکثری از مضافات صوبهٔ بنگاله و دکن
بقبضهٔ تصرف و اختیار خود در می آرد اما ابوالفضل و فیضی که سرآمد ملحدان و سرغنهٔ مرتدان
بوده به حضرت پادشاهی بار یافته به تلبیسات و تزویرات طبیعت حق طویت سلطان را
از شارع دین متین انحراف میدهند و بطرف زوال و وبال عاقبت مائل می نمایند چنانچه شاه
بقیام بعضی از رسومات هنود میلان می فرمود و این دو شعر فیضی که از قصیدهٔ مدحیهٔ سلطان
است برین معنی برهانی روشن و دلیلی مبرهن است * بیت * قسمت نگر که
در خور هر جوهری عطاست * آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب * او می کند معاینهٔ خود در آینه *
این می کند مشاهدهٔ حق در آفتاب * و این اشعار را بسیار هندوان سند بر آفتاب پرستی پادشاه
نموده به تحسین فیضی گمراه سرگرم اند عبد الله خان اوزبک حاکم ولایت توران چند نامجات
[illegible] تشنیع وطعن با کبر ارقام می نماید و عذر بتر از گناه که ابوالفضل بزور و تزویر

٭ فرخنده شبی باید و خوش مهتابی ٭ تا با تو حکایت کنم از هر بابی ٭ با ظهار چنان خدمات
در اماسان زمان به منصب چار هزاری علم عزت و فخر بر منارق امسران و اقران بر افراخت
و در سال چهل و هفتم که مزاج عرش آشیانی بظهور بدگمانی از طرف شاهزادهٔ سلطان
سلیم منغص گردید از انجا که شیخ موصوف معتمد درگاه و محرم بارگاه بود و بر راستی و درستی
و تقرب حضرت و علو منزلت کسی را عدیل و سهیم نداشت ظل سبحانی او را از دکن طلب
فرمودند و امر عالی بر این نمط شرف صدور یافت که فوج خود را در انجا گذاشته جریده
مشرف ملازمت شود و شیخ عبد الرحمن پسر خود را با لشکر نصرت پیکر و امرای کمکی در دکن
داشته برسم دو اسپه عازم حضور گردید شاهزادهٔ سابق الذکر که بعلت فرط اخلاص
و عقیدت شیخ بامر بی و ولی نعمی خویش [illegible] رنجا طر بود آمدن او را درین زمان مضر و مخل
مقصد خویش تصور نموده و تنها آمدنش را فتوح عظیم و فوز فخیم انگاشته و قتل شیخ اول
پایهٔ سلطنت خود پنداشته نرسنگدیو بندیله را که از سرحد او گذر شیخ ناگزیر بود باقسام
الطاف و انواع عنایات امیدوار کرده بخونریزیش ترغیب فرمود او بر سر راه انتظار
فرصت می کشید که دفعةً این خبر وحشت اثر به شیخ رسید مردمان همراهی شیخ نظر بر حفظ جان که از
ضروریات توان شمرد در ممهای گهاتی جا مانده شدند شیخ با سماع این سخن برهم شده بر زبان
آورد که دزدی را چه یارا که سر چو دیو سنگ راه رستم نژادان گردد روز آدینه چهارم
ربیع الاول سنه یک هزار و یازده نرسنگ دیو در اثنای راه بر نیم کروهی سرای برکه
از برونشش کروه است با فوج کثیر و جم غفیر هجوم آورد [illegible] ملازم دولتخواهان شیخ بنا بر
مصلحت وقت تحریص انحراف از معرکهٔ جنگ و جدال کردند و گدای افغان که از رفیقان
قدیم او بود عرض نمود که در قصبهٔ انتری که نزدیک است رای رایان و راجه سورج سنگه
با سه هزار سوار فرودکش هستند آنها را کمک خود گرفته تادیب بی ادبان باید فرمود شیخ
از ننگ گریز بر جان خود ترحم نفرموده بهادرانه نقد جان در باخت زمانیکه خبر این حال به

و خطابهٔ آخر اینز قبل از شمه وغ توضیح کاوب [illegible] آزو [illegible]
از انجا که اکثر ذکر آباو اجداد و اولاد و احفاد [illegible] بکنایات و اشارات معرض
تحریر در آمده بناءعلی هذا بیان آن واجب نمود پس بدانید که * فردوس مکانی *
اشاره بطرف ظهیرالدین بابر جد محمد اکبر پادشاه است * وجنت آشیانی * کنایه از
نصیرالدین همایون پدر محمد اکبر پادشاه * وعرش آشیانی * کنایه از جلال الدین محمد
اکبر پادشاه * وجنت مکانی * کنایه از نورالدین محمد جهانگیر پسر اکبر پادشاه
* و فردوس آشیانی * اشاره بطرف شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان
نبیرهٔ اکبر * و خلد مکانی * اشاره بطرف محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازیست
* و خلد منزل * کنایه از قطب الدین محمد معظم شاه عالم مخاطب به بهادر شاه فقط و نیز بند دا ولا
بذ کر بندی از حال مصنف که لازمهٔ طریقهٔ شارحین است ردا دارسته خراشی می شوم پوشیده
مباد که علامهٔ معزی الیه پسر دوم شیخ مبارک ناگوریست در سنه نهصد و پنجاه و هشت هجری
مقدس از عالم عدم لباس هستی پوشیده بنا تمت رسانی و لطافت بیانی و از جودت
طبیعت و ذکاوت فطرت در اندک زمانی یکتای عصر و یگانهٔ دهر گردید و از علوم معقول و منقول در سن
پانزده سالگی فراغ بهم میرساند و بعد از ان تجرد و عزلت راسخت دوست میدارد و بترکیب
و اصرار محبان صادق و دوستان واثق در سال نوزده از جلوس عرش آشیانی
باب تلام آستان دولت نشان پادشاه سعادت حاصل می کند و او لا تفسیر آیه الکرسی
مرقوم نموده پیشکش بندگان اقدس می نماید بسبب آنکه صیت فضل و کمال و ظرافت لطف
مقال او بسمع همایون میرساند ملازمان عالی بالطاف خسروانی و اعطاف سلطانی او را
مخصوص می فرمایند و زمان رنجیدگی خاطر بندگان از فضلای متعصبین علامهٔ سابق [illegible] گروه او و شیخ
فیضی که با وجود ترقی علم و فضل هم از مزاجدانی و روشن بیانی بهره وافی و سرمایهٔ کافی
داشته باشند [illegible] عبدالنبی و مخدوم الملک که در ان عهد بد اشتهار و [illegible]

[illegible] ان [illegible] و ناچار حسب خواهش آن محب هرچند که با بعض
خود بتعلیم و تربیت [illegible] صاحب العلم والفضل دانای رموز فروع و اصول
شناسای خواص علوم و عقول واسده نکات نظم و نثر انشا پرداز و نثار عصر مهندس کامل
ادیب فاضل ذوالرافة والکرم برادرم مولوی علی اعظم اللهم نور مرقده و عطر مضجعه بهم رسانیده و
آنچه حل لغات مغلقه و کشف کلمات مشکله از [illegible] و مولانا مفخر قاموس علم لغت مروج فصاحت و
بلاغت مرجع علم و عالم متبحر منبع نظم و نثر واقف اسرار منقول کاشف استار معقول ادیب
یکتا نحوی و صرفی بی همتا مصدر مکارم اخلاق مظهر کرم و وفاق مورد عنایات کریم جناب مولوی
عبدالرحیم صفی پوری مد الله ظله العالی تحقیق نموده به تحریرش بیاض کاغذ را همچو سواد باطن خویش
تیره می نمایم و به تسطیرش صفحهٔ قرطاس را چون ظاهر شام غمزدگان و ریش خیره می سازم
و به مصداق «من انصف فقد استطرف» هر واز منصفان راست کیش و سخن شناسان
دور اندیش که اغماض در اشعار خود ساخته و اهمال را و نثار خود شناخته اند آنکه اگر
بمقتضای بشریت درین امر خطائی و زللی که لازمهٔ ذات انسان و جبلی ایشان است رو نماید
و یا خلافی و اختلافی که از ان گزیر نیست راه یابد بدامن عفو و کرم بپوشند نه آنرا همچو سبک
سرگان بی باک روددر محافل و مجالس بزرگان عیب شمرده وسیلهٔ گرانمندی خود سازند
* نظم * * دیدهٔ انصاف چو بینا بود * در شمرد گرچه که بینا بود * من خجلم از عمل خام
خویش * تو بملامت مکن سینه ریش * و من الله التوفیق و بیده ازمة التحقیق والتدقیق
و باید دانست که [illegible] راقم الحروف بنا بر طوالت عبارت متعرض بذکر کاف لغات ناشده
[illegible] مجوکات [illegible] خطی اکتفا می نماید و اگر بکجا تشریح لغتی می کند باید اگر همان لغت بصفحهٔ دیگر
[illegible] متعارف بودن آن لغت تکرار توضیح آن دران صفحه بنا بر سهولت
[illegible] مناسب می داند و این تشریح از نسخهٔ که دو دفتر تمام طبع شده مع تعرض اغلاط آن
[illegible] تتبع و استقرا احوال اکثری از امرایان محمد اکبر پادشاه واضح گردید [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل اذهان الانسان موضحة للاسرار وعلم افهام الانس تشريح الخفايا والاستار
والصلوة والسلام على نبيه الكاشف عن رموز العلم والدين وعلى آله واصحابه الموضحين
للمستعدين الغوامض واليقين * اما بعد اكثر از دوستان بی تکلف و محبان بلا تکلف که دشمن
بیگانگی و دوست یگانگی بودند خصوصاً شاعر بیدل صاحب قصائد و غزل واقف مضامین
خفی وجلی خواجه نجفعلی زاد الله علمه و فضله باعث بر ان شدند که این ننگ خلائق و عالم محمد اعلم
لکهنوی ولد قاضی فضل علی ولد قاضی سیف الله انار الله برهانهما وجعل الجنة مثواهما در
تشریح مشکلات مکاتبات علامة العصر و توضیح معلقات فهامة الدهر صاحب العلم و [illegible]
شیخ ابو الفضل نور الله مرقده پردازد که جمهور علما و بعضی از خواص را بدرس [illegible]
آن کافی عظیم و زحمتی فخیم بهم میرسد بنده هرچند بنظر من صنف فقط
و خواستم که باقدام چنین امر خود را مضحکهٔ خرد و بزرگ نگردانم و [illegible] ان را هدف
سهام طعن و ملامت نسازم لیکن آن عزیز این گریه را حمل بر [illegible]

[illegible] اعلم باشد مال دو دوبیست [illegible] [illegible] ات نماید
[illegible] شرح علامی ۱۸

... نحوی است ... تالیفی باین خوبی ... مهدیان را
بکار آید و بیتوتان را ... آید مرتب گشته و بوجود ساده اگر آنرا نظر الفاظ آبدار و
کلمات جواهر نگارش نفایس الذخائر گویند سزاست یا بلحاظ صفائی معانی و روشن بیانی
مرآة انصارش نامند رواست اللهم اجعله مقبولا فی العالمین کما جعلته مورخه من
الاکرمین والاعظمین قطعات متضمن تاریخ اتمام طبع وهم مشتمل تاریخ تالیف کتاب هذا بطریق تعمیه
از اعجاز طراز شاعر معجزه پرداز ظریف فصاحت شعار لطیف بلاغت دثار بذله سرا لطیفه ورا که پسند
قوافی بند رئیس الرؤسا شریف الشرفا کریم الاخلاق عمیم الاشفاق صاحب رای
و فرهنگ جناب میرزا بهرجنگ دام اللطف وزاد فضله قطعات مذکوره * معنی مشکلات علامی
* بود تا این زمان بکتم عدم * مولوی احمش مشرح کرد * از برای فواید عالم * بهر تاریخ
سال او آزاد * کرسی بیت مستحکم * بسر زد در فکرت روشن * کرد این شعر را انشا قلم
* هادی طالبان علم و فن * شرح علامی آمد از اعلم * ۱۲۰۹ هجری * تاریخ تالیف * یکتای جهان محمد اعلم *
کایام چو او بعلم کم زاد * علامی را شرح آورد * زان عقدهٔ مشکلات بکشاد * شد دفتر فیض سال تالیف
می کاهش جان زفکر آزاد * ۱۲۴۸ دو قطعهٔ تاریخ مشتمل اتمام طبع شرح هذا یکی بدون
تعمیه و دیگری با تعمیه از صاحب فکر و طبع رسا مالک ذهن و ذکا منشی بی نظیر انشا پرداز
دل پذیر حمیده خصایل پسندیده شمائل مرجع محاسن اخلاق مجمع حسنات و فائق جناب
منشی امداد حسین سلمه الله تعالی بحرمة الحسنین * قطعات ... قطعه بدون تعمیه * ز ذهن
... و طبع باند مولوی اعلم * نظامی یافت خوب ...
تاریخش که اتف بر ملا گفتا * بود کاشف عالم ...
چون ز اعلم بحسن دل کشائی * نسخهٔ شرح دل فریب ...
عجیب آمد * گفت هاتف بگوش من بولا * ... تاریخ آن ...

[illegible] دوران و عا [illegible]

فاضلان [illegible] دوران معلم و ابن [illegible]

سخن پردازی یکه تاز مضمار نکته طرازی سلالهٔ خاندان هاشمی خلاصهٔ دودمان حامی فضائل اکتناه

فواضل دستگاه جناب مولوی سید قدرت الله دامت برکاته علی العالمین الی یوم الدین

* [illegible] من حسن المقبول مروج * * بفوز با قسام المطالب سامعه *

* که بر این کتاب مثبت شده

* مترسلان بلاغت نشان و منشیان سحربیان را مژده باد از انجا که مکاتبات و مراسلات

ابوالفضل ابن المبارک ناگوری که باسم علامی اشتهار دارد با وصف فصاحت عبارات

و سلاست کلمات و متانت اشارات جا بجا مخدرات ابکار افکار و عرائس

مضامین ابدارش همچنان در تتق حجاب و جلباب احتجاب جلوه آرا بوده تا این زمان

آلایش دست کثرت نامحرمان و غبار تخیلات بیگانگان دامن عصمتش نیالوده اینک غواص

بحر معانی نقاد نقود نکته دانی عالم با عمل فاضل بی بدل صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم محرم اسرار

سخن واقف رموز نو و کهن عقده کشای مشکلات علوم کاشف دقایق و معضلات فهوم نخل بند

گلستان معانی گلدسته پیوند بوستان سخن دانی یگانهٔ آفاق و عالم مولوی محمد اعلم ادامه الله تعالی

و علمه آن پرده‌گیان ستور و مستور را ابکار طبع مشکل پسند و بانوش تکر بلند خود در آورده

برایش شرحی پاکیزه و لطیف و تشریحی برگزیده و نظیف تالیف نموده اند و بترتیب آئین و

تنظیم و تنسیق آیین از [illegible] و زینت بی اندازه بخشیده سبحان الله زهی [illegible]

[illegible] مرموزات کتاب و توضیح کلام و تصریح [illegible]

[illegible] و [illegible] عبارات و تهذیب [illegible]

[illegible] منتخبان [illegible] بود در سی [illegible]

بر احوال [illegible] اخبار [illegible] بزرگان ذی

... فت رابع ... [illegible] ... کتب ...
موشح ... ت شرح این ... جهان ... و جهانیان مقرا شفاقش
وز ما بیان فرید العصر و حید الدهر مورد عنایات کریم جناب مولوی عبدالرحیم مد ظله العالی .
ادام الله العالمین جلاله . و مدد علی اهل العالم ظلاله که بدین شرح صورت تحریر یافته

---

* بعد حمد خدائی که شرح صدر مومنان به معرفت خود نمود و صلوة و سلام بر رسول او *
که گوی سبقت از سابقان خویش در ربود و بر آل کرام و اصحاب عظام او که هادی طریق
زهراوهای ملت بیضا اند کوشش لطائف نوشش را مژده باد که فاضل عامل و ادیب کامل
دانندهٔ رموز خفی و جلی کشایندهٔ نکات علوی و معنوی پیشوای رهروان انشا پردازی
مقتدای سالکان مسالک سخن طرازی گره کشای معضلات نظمی و نثری رهنمای طرق منشیگری
ماهر علوم معقول و واقف فنون منقول مجمع فضائل منبع فواضل نکته فروش ... علامی
علامهٔ نامی اعنی مولوی محمد اعلم شرحی که شرح صدر طالبان این فن ازو توان کرد و دل
شارحان ... بخون ازو توان زد مشتمل بر تحقیقات مقام مشکله و لمعات عربیه و فارسیه و اصلاح
تعریضات مستوره و اکشاف نکات پوشیده به صد خوبی و دل فریبی تالیف کرده اند اگر
آنرا فرهنگ دانش و بینش گویند بجاست بلکه اگر دستور العمل ابوالفضل وا فرینش
خوانند روا * بیت * * درین کتاب نظر کن به چشم عبرت بین * که نقش صورت
... و لعبت چینی است * کتاب نیست گه میکنم که ... * که دست عقل ز اطراف
... چنین است * الحق که با وجود حجم صغیر جامع کبیر است و بی بدل و نظیر ... است
بابسط و تفسیر ... کل ... جهان دانم بجاست و اگر شش ... شرح صدر و رحوام ...
در من قال * قطعه * * کین نسخه گر وجهد کین شد تازه * افتاده به هر مقام ز ...
جلد ... بادا ادیم ... ز چرخ * واز تا ... های خورشید ...

سبحان الله طرفه شرحی ... که تا این زمان حرا ... بن ... گنجینش ...
فی الخیام و مخدرات نکاتش و نشیمن کشمی مستوره فی الظلام محجب و مستور بود ...
پردازی طبع ارجمند و بجلوه طرازی فکر مشکل پسند تحلبند حدیقهٔ تحقیق مهر سپهر تدقیق کشاف
مشکلات حقایق مفتاح مغلقات دقایق غازه پیرای چهرهٔ شاهد ان معانی رنگین چهره آرای
نازنینان استعارات متین از نفایح لطف طبعش بوی گل بر دماغ صبا گران و از طراوت
گلشن همیشه بهار خلقش دامن خزان رشک گریبان بهارستان اصل اصول فروع و اصول
عالم معقول و منقول نکته رس و نکته پرور صاحب فضل و هزا المتحلي کلامه ببلاغته سحبان
و نظامه بفصاحته حسان بل قد استصفی به مداهل الفصاحة و استحلی به
مشارب ارباب البلاغة فرید دهره و حید عصره الالمعی الادیب اللوذعی الاریب
البلیغ البارع الافخم المولوي محمد اعلم لا زالت شموس علمه طالعة
بحیث لا ... الکسوف و اقمار کماله لامعة بحیث لا یعرضها الخسوف
جمال نظام گرفت و حسن اختتام پذیرفت الحق شرحیست دلپذیر و بی نظیر محاسن بدایع
و معانی را جامع طالبان فن بلاغت را نافع هر فقره اش شرح کتاب معانی مشکل و
هر نکته اش دفتر تفصیل مطالب مجمل هر حرفش نامهٔ نکته دانی و هر نقطه‌اش طغرای منشور سخندانی
... دشش سرمه کش دیدهٔ بینائی بیاضش آئینه دار طلیعهٔ صبح و انائی هر تشریحش خورشید
مطلع تحقیق و هر توضیحش دریای بیخ تدقیق منشیان فصاحت آفرین را کارنامهٔ انشا پردانی
... ی سخنوری ... بلاغت ... دستور العمل جهات آرائی بلاغت گستری
... ... جان است ... ...
... ... از عبارات ... اش باد داد ...

الحمد لله ... ... مضامین لسان عرب کاشف ...

ان [illegible] و فصاحت شعار [illegible] سر دفتر انشا پردازان [illegible]

بلاغت نشان و حید العصر فرید الدهر مولوی محمد اعلم حفظه الله تعالی و سلمه [illegible] و

ذکاوت فطری و بکمال مساعی جمیله و ترددات جزیله شرحی در تسهیل [illegible] تشش بعنایت

توضیح و تشریح در حل مغلقاتش بنهایت تصریح که طالبان فن انشا را راهی سوی مطلب

نماید و منشیان فصاحت شعار را بلاغت افزاید بحیز تحریر در آورده الحمد لله چه شرحی

است که اگر شرح جهد و دوخوانم رواست وگر مسرت قلوب دانم بجا الحق اگر

نعمت خان عالی با همه شان متعالی می بود بمعاینهٔ ساده نگاریش رنگ بر رو می شکست و

امان الله حسینی باهمه جاه و شرف مکانی از مشاهدهٔ رنگینی الفاظش از نشس و جود

ساده می گشت [illegible] باد تو [illegible] از بس نحم و [illegible] بر [illegible] آورد و [illegible]

طغرا با آن [illegible] خیالات [illegible] برنامه [illegible] گذشتی [illegible]

چون زبان فصاحت بیان از تحریر توصیفش بقصور رسیده از [illegible] بیان

صفاتش بریده زبان همان بهتر که بدعای شارح ختم کرده [illegible] مطالب [illegible]

بحرمت النبی و آله الامجاد

تقریظ انجاز رقم عطارد و قم فصاحت شعار بلاغت د[illegible] یکتا فاضل بی همتا موحد

قانون تحریر مخترع فنون تقریر کشاف غوامض علوم معقول و منقول [illegible] فروع و اصول

دقیقه شناس مضامین نکته رس دواوین شاعری [illegible] صاحب [illegible] ست

انق مرجع امور انام مجمع مهمات [illegible] و عام [illegible]

کریم الاخلاق خلاصه خاندان نبوی نقاوه دودمان [illegible] اعظم [illegible]

ادام الله تعالی وصانه عن آفات [illegible]

عطارد چاکر شش [illegible] فلا زلت یا صدر المعالی و یا کنز البرهان اهل المعانی

[illegible] که درین کتاب [illegible] رقم [illegible]

* بسم الله الرحمن الرحیم *

تقریظ

منبع فضل و کمالات مجمع احادیث و آیات نقد ای اصحاب علم و هنر پیشوای علمای
متبحر کاشف علوم عقلیه واقف فنون نقلیه محرم اسرار لاهوتی مرجع انوار جبروتی کهف
الحاج کهف المحتاج کفیل امور کافهٔ انام متعهد کارهای خاص و عام دستگیر صغیر و کبیر نوازندهٔ
غریب و فقیر اعنی جناب مولانا مولوی حافظ حاجی احمد [illegible] ابد الله برکاته و دام افضاله
[illegible] جوده * [illegible] عمنا بالبحر و الافلاک * لازالت
[illegible] اعلی افق الکرامة والهدی * که برین نسخه مرقوم شده

سپاس بیقیاس مرقومی را که مشاطهٔ قدرتش عروس معنی بکر را در حجلهٔ فکر جلوهٔ ظهور
بخشید و صانع حکمتش سواد نظر را از فروغ مضمون چون مردم چشم سرچشمهٔ نور گردانید
و [illegible] پرداز را از افاضه نیسان ابر منتش گوهر بدامان و فکر معنی [illegible] از [illegible] از فیض
[illegible] گل در گریبان و صلوة طیبات و تحیات زاکیات بر سرور کاینات امام الانبیا
تاج [illegible] محمد مصطفی و بر آل اطهار و اصحاب کبار او باد اما بعد بر ضمایر [illegible] صفوت گزینان
صفا کیش و انشا آرایان معانی اندیش [illegible] نماند که چون کتاب ابو الفضل [illegible]
مبانی و [illegible] معانی علم نغز [illegible] و رقم [illegible] در اس [illegible] کتب [illegible] کشیده
[illegible] مضامین [illegible] معقول [illegible] چون [illegible] ازدگان [illegible] صد [illegible]
و [illegible] و [illegible]
کمالات [illegible] نظر [illegible] مجمع کمالات

مِرآةُ الضّمائِر